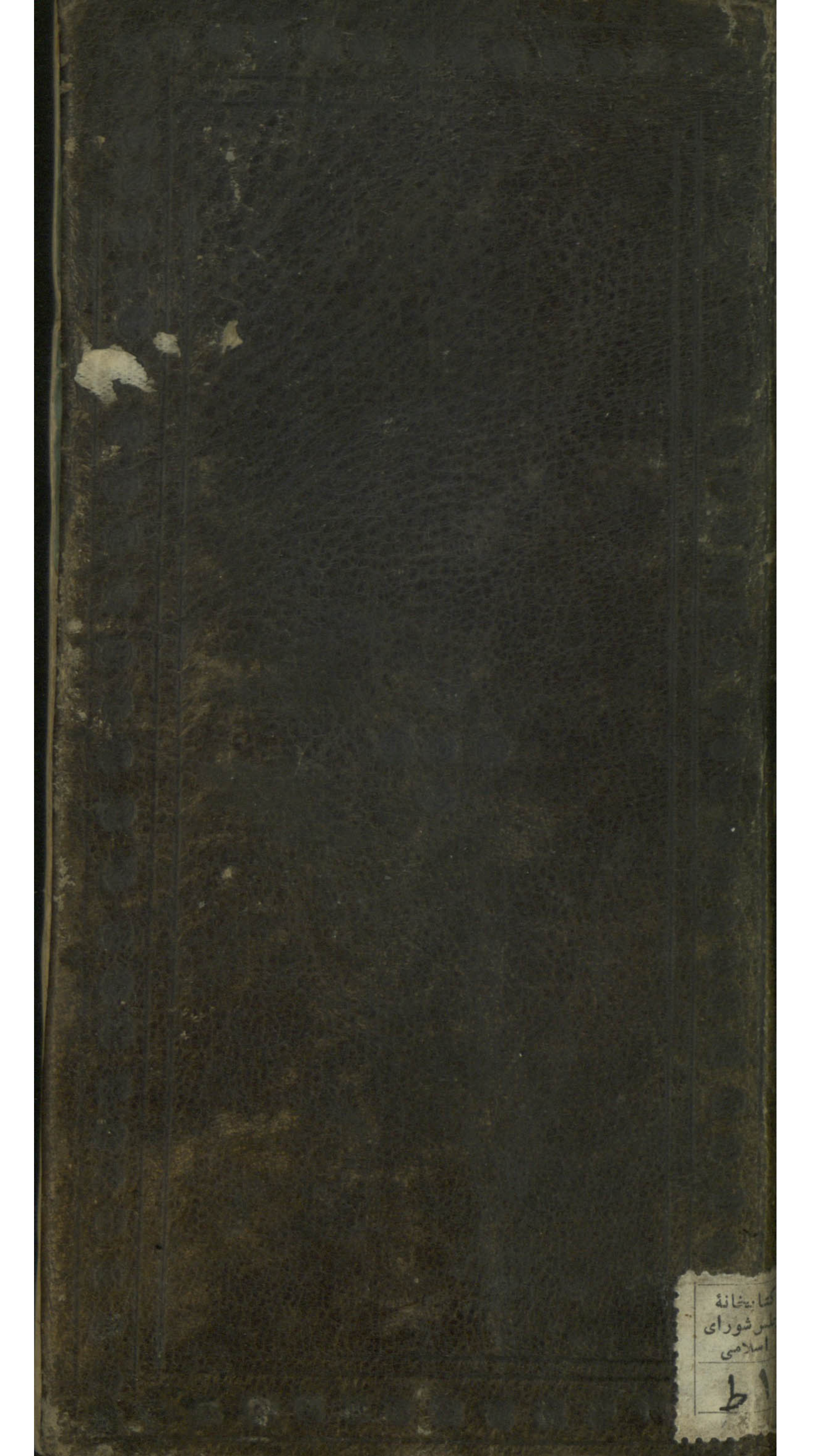

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱ ط


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب تبصرة المؤمنین
مؤلف
جلد (۱۰۳۱) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۳۷۸۱
۲۱۷۳۶
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۰۳۱ ط
۱۰۳۱



هذا الکتاب تبصرة المؤمنین … کتاب تبصرة المؤمنین
من تصنیفات قدوة … تبصرة المؤمنین
العرفاء و زبدة الحکماء
الحکیم حسین تنکابنی
قدس سره
۲۷ شعبان ۱۲۸۹

بسم … الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و الصلوة و السلام علی رسوله
الامین الکریم و السلام علی اوصیائه الطیبین المعصومین من آل النبی
اما بعد بر ارباب الباب پوشیده نماند که حضرت …
ظاهر مولانا محمد طاهر … قعود مسند قضای قم را …
پیشتر از جمیع که در عصر … اجتماع …
فرمود خواست که … مسائل عرفا و …
تفرقه … از نظم و نثر …
اصول … طریق سالکان راه حق …
… دانسته … مذهب … شیعه …
مستطاب سلطان العارفین و قطب الموحدین …
… و مجلسی … اهل …
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین …
و چنانکه در تحفة الاخیار … قصیده …
…
… سلطان …
…
سالک …
…
…
… اصول …

کلام

کلام جمعی منسوبین به تشیع با جمعی از ایام تقیه است و اکابر سلف
از این سلسله نعوذ بالله مانند خاتم المجتهدین صاحب مقالات
… الملة والدین مؤلف اوصاف الاشراف و آغاز و انجام
ابن جمهور لحساوی مؤلف عوالی اللآلی و مجلی مرآة المنجی
و سید حیدر آملی صاحب جامع الاسرار و شیخ ابن فهد مؤلف تحصین
و عدة الداعی و علم الهدی مؤلف غرر و درر و سید رضی
جامع نهج البلاغه و مصباح الشریعه و شیخ جمال الملة والدین حسن
حلی علامه مؤلف منهاج الکرامه و شیخ زین الدین و شیخ محمد شهید
اول که شیخ زین الدین او را از ابدال شمرده است و شیخ بهاء
الدین عاملی و شیخ … و شیخ علی بن هلال جزایری
و ابن جمهور و ابن طاوس مؤلف طرائف و میر محمد باقر داماد مؤلف
… و رساله خلقیه و شرح خطبة البیان و مولانا صدر الدین
شیرازی مؤلف اسفار و شواهد الربوبیه و جامع معارف قدسی
مولانا محمد تقی مجلسی و … شیخ حسین …
و غیرهم که مصنفات ایشان مشتمل بر مدح فرقه است و از علمای این عصر
… مجتهد الزمان عالم ربانی مولانا محمد باقر خراسانی و عارف معارف
… مولانا محسن … کاشی … عبدالرزاق کاشی …
… مولانا نوری …
مولانا حسن گیلانی و عارفان … میرزا حسن …
از علمای شیعه و با اعتقاد تمام … ایشان … خواهند بود
همچنین در رسائل متعدده … [illegible] … نوشته

وچله نشستن و غیر آنکه بدیدن و آواز خوش شنیدن و لفظ
وحقیقت بر زبان راندن و بعشق حقیقی و مجازی مشغول گردیدن
رقص و میل بسماع بدعت است و هر که صاحب این سخنان را ادعای آن
را کافر میدانند کافر است و با وجود این اعتقاد خاقان الموحدین
را استثنا نموده از روی تقیه عقد و تقیید کرده که مسلک او غیر
وسخنان و افعال او از روی تقیه بوده و چون در زمان سابق تقیه
طریقه او مخفی نبود بسیار شنیده اند خود را بلباس و سلوک
در آورده گردد جمع مردم را ارشاد و هدایت نمایند
صوفیان صافی طویت خاقان الموحدین با عتقاد خود رسیده و احد
تا غایت از فقر و بیان آن سلسله علیه منقطع نامجهول شده که او را
مطلب کلی تفتیش سلسله آنجناب است و جمیع اطوار و اوضاع
او را نسبت به پیران و مریدان او داده و مکنون ضمیر
ظاهر است که اگر حضرت پیشوا زم را عناد با آنجناب نبود باید
معنی تقیه را بر پیران و مریدان ای بزرگوار نیز جاری سازند و خصوص
انقلاب آنجناب نسازند نه آنکه همه را اهل بدعت دانند و ظاهر است که
در اثر مان الخاقانی نبوده که هر که فقر کند و آواز خوش شنود و در
لباس اهل طریقت ظاهر شود او را بقتل رسانند تا باید تقیه نمود
و مستور پوشیده نیست که کسی که در تمام عمر افعال و اقوال و اوضاع
او موافق اهل ضلالت نیست تا جمهور را هدایت کند شعار جایز نیست
و هرگز عاقل بجهت ارشاد جمع خود از اهل بدعت شده است و ظاهر
میکرد که خاقان الموحدین را با عتقاد خود معتقد شرع اصلا ندانند و حال

انکه

انکه احیای دین مبین از همت آن حضرت بلند قدر شده و عجب آنکه متعلمان
حضرت پیشوا زده کافر هم از غلوی که دارند مانند ابابکر هریره حدیث
در مذمت این فرقه ساخته و به دست اجاوره و اوباش نسبت
داده و حدیث موضوع به این عبارت است که قال النبی صلعم لا تقوم
الساعة علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم صوفی لیس من امتی وانهم یهود
امتی یحلقون رؤسهم للذکر و یرفعون اصواتهم بالذکر یظنون
انهم علی طریق الابرار بل هم اضل من الکفار وهم من اهل النار لهم شهقة
کشهقة الحمار قولهم قول الابرار و عملهم عمل الفجار وهم منازعون
العلماء لیس لهم من العلم الا التعب ما بین خادم فقرا و فقراء قدم
عرفا محمد مؤمن الحکیم الطبیب تنکابنی که از عمده بان سلسله علیه
علیه عالیه قدسیه است خواست که بتوفیق اکرم اجداد
مطهره امجاد صلوات الله علیهم و بدستیاری ارواح کاملین
سلف و خلف که چاکران و عقیدتمندان راه نمایان دین مبین حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلام علیه و صاحبان اسرار اند
تلبیس عام فریب او را الکشوف سازد و عجوبه اینها نعم قال
پیر از در خواهم که ست جمعه از خانه خمار آیم بر پی صوفی و حرف
دین دار   در شکنم واز پی بر پرده زنم   پرون فلکم
نقش صد بت بندار تا خلق عیان نند که بیت القصید هست
ابیات کلام صد شتی بر در و دیوار   بی و اهب دانست کتاب
اظهار این تو تعظیم الخ براکه متتبع از کلام مجید و اقوال ائمه معصومین
علیهم السلم است با آیات و احادیث بیان سازد تا بر عوام ظاهر گردد

که خواص را احادیث خاص است که سلوک بر مضامین او زیاده
بر طاقت عوام است و ایشان برآن مکلف نیستند و غرض جامع مولوی
نیز دعوام اظهار تفوق برتری بر مشایخ عظام است و ندانستند که زبانی حال
خواص و عوام شکایت بجناب قدس مآب شیخ بهاء الدین محمد
و حضرت قاطعی کرم یا بتمعالی گویا است مصراع هنوز مرده او زنده
ترا بار است و ظاهرا شیخ مغفور این ابیات را جهت احوال
او فرموده باشند علم رسمی سر بسر قیل است و قال نه ازو کیفیتی حاصل
نه حال طبع را افسرده کند مدام مولوی باور ندارد این کلام
لیعنی از فضلا استعطا التوسعات مدرسی درسی عشق هم بگو اندر
رو چیست دانش عقل تو این در پایه درسی تا معقل تو دینی فروش
ارایی بانی حرام مکر و حیله بهر تسخیر عوام و بی عدالت با وجود این
صفات هست دایم برقرار در برنامت و این رساله به تبصرة المومنین
مشتمل است بر دوازده فصل و خاتمه فصل اول در اثبات
طریقت و حقیقت و بیان انکر مخترع صوفیه حقه نیست فصل دویم
در تحقیق ولایت و مراتب اولیاء و منع پیری و مریدی و جواز ترک مرید الله
و ارتکاب ریاضات و رهبانیت و دوری از خلق فصل سیم
در بیان عشق فصل چهارم در جواز ذکر جلی و اذکر خفی بطریق مخصوص
انسان و تحقیق غنا و وجد و حال فصل پنجم در تحقیق غیب و الهام
و وحی و جواز کشف و رؤیای صادقه و عروج روح و وجود اوتاد
و اقطاب و کرامات و عدم فرق اهل الله از جمیع حضرات فصل ششم
در وحدت وجود فصل هفتم در اثبات انوار و حجب فصل هشتم

در جواز چله

در جواز چله نشینی فصل نهم در بیان شطحیات و طامات فصل دهم
در اثبات رجوع اعظم و اتصال ارواح مومنین با یکدیگر فصل یازدهم
در اثبات مرتبه فنا فی الله فصل دوازدهم در جواب مطاعن مولوی
که نسبت بهر یکی از عرفا بیان کرده خاتمه در دلایل
و تاویل اقوال مشایخ کبار فصل اول در اثبات طریقت بدانکه
شریعت نام مجموع آن چیزهاست که پیغمبر ای صاحب کتاب آورده
گذاشته اند و آن مشتمل است بر اصول و فروع و فضائل و محرم و مکروه و خوب
و خوبتر و طریقت عبارت است از گرفتن بهتر و تمام تر و اگر با حتیاط
نزدیکتر است و هر راهی که مومن سلوک آن نماید بهتر و احوط آن
راه را از روی گفتار و کردار طریقت میگویند و حقیقت ایمان
معبود حقیقت بعد از آن و دریافت کردن آن و مطالب شریعت
با اسرار و مکنون آن از راه طریقت و شک نیست که شریعت منظور
و محمود است بر طریقت و حقیقت زیرا که گرفتن جانب احتیاط و فضل را
طریقت میگویند و یقین کردن آنرا حقیقت مینامند و طالب احتیاط
شریعت نیست و اهم جماعت صوفیه برآن قائلند و طریقت کبری شریعت
است و حقیقت لب طریقت است و فی الواقع شریعت و طریقت
و حقیقت یکیست پس شریعت اسم مرتبه است که بر مراتب ادراک
است یکی ظاهر و یکی باطن و یکی باطن باطن و چون عوام بعنایت العلیات
زیاده اند مرتبه اول را شریعت گویند بحسب مرتبه فهم ایشان و چه
شرع ماخوذ است از شارع که عبور در رود نسبت مفاهیم یکسان است و مرتبه
دویم موسوم است بطریقت بحسب فهم خواص و قدرت ایشان در سلوک آن راه

دویم سیوم موسوم بحقیقت است بحسب فهم جماعت خاصی [illegible]
اتباع طریقت و آن چنان است که در شریعت خوب و خوب تر و [illegible]
سنت است و طریق احتیاط در جمیع اعمال و اعتقادات میباشد و
اولی و احوط را اهل طریقت طریقت نام کرده اند و هیچ شک نبود
نیست و احادیث در این باب بسیار است و از آن جمله خبر و روایت [illegible]
لیکن [illegible] از آن اهل دین را نقل [illegible] از برای اطمینان قلوب و [illegible]
که کلینی باسناد خود از حضرت امام همام امام موسی کاظم علیه السلام روایت
نموده که فرمود که ای هشام بن الحکم گفت یا هشام ان الله تبارک و تعالی
بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه فقال فبشر عباد الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب یعنی
ای هشام بدرستی که خدای تعالی بشارت داده است جماعتی را که عقل
میدارند و میفهمند در کتاب خود و بیان کرده است که فرمود که
[illegible] بشارت ده بندگان مرا که میشنوند سخنهای حق را
و تابع بهتر آن میگردند و احوط آن سخنها میشوند این جماعت را
خدا هدایت کرده است و راه نموده و این جماعت خداوندان عقل
و فهم اند این جماعت که سخنها میشنوند و میدانند تابع آن میشوند و عمل
بیان نمایند و شک نیست که این جماعت اهل طریقت اند و قلیل الوجود
و این جماعت را ارباب طریقت و اصحاب [illegible] میگویند و
حضرت سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی رحمة الله علیه در باب
طریقت بعد از شرح اشارات رساله ترتیب داده که مشتمل است
بر جمیع اعتقادات و اصول [illegible] را و اوصاف الاشراف [illegible]

آغاز

آغاز [illegible] احکام حمیده و طریقت را باین عبارت [illegible] در اول رساله مذکوره فرموده که
شبهه نیست که هر کسی در خود و احوال خود [illegible] نیستی را بغیر
محتاج داند و محتاج بغیر ناقص بود و چون از نقصان خود خبردار گردد
در باطن او شوقی بکمال که باعث او بود بر طلب کمال پدید آید [illegible]
شود بحرکتی و اهل طریقت این حرکت را سلوک خوانند و شک نیست
که تابع شدن احسن عبارت از سلوک است لیکن آن را زهد خوانند و علما
میدانند که احسن [illegible] است لیکن بعضی از [illegible]
و بعضی دیگر ترک آن میکنند از راه خواهش دنیا [illegible]
شریعت و طریقت میگویند و فرقه ثانیه را اصحاب شریعت [illegible]
از آن جهت که از ظاهر شرع تجاوز نمیکنند اما احسن و احوط را [illegible]
[illegible] و اما اتباع حقیقت و آن چنان است که [illegible]
در شریعت و طریقت تمام عیار بود و هیچ دقیقه از دقایق شرع را
فرو نگذارد و بمرتبه میرسد که حقایق اشیا بر وی منکشف گردد مثل مبدا
و معاد و صراط و میزان و بهشت و دوزخ و مثل ملک [illegible]
و غیر آن [illegible] که جزم نماید بمثل آنچه در شریعت ثابت است
حق و مطابق واقع است و در روایتی جمیع ما جاء به النبی صلعم حاصل
کرده و از رتبه تقلید [illegible] انوار الهیه و ملکوت [illegible]
و سموات و حجب و غیر آن و غرایب را مشاهده نماید و تفصیل او
بطول می انجامد و تفصیل او در احادیث نبوی و ائمه اهل بیت علیهم السلام
و در زبر صحایف اهل طریقت مذکور است و بعضی از آن احادیث
در این بحث مذکور میشود و اتباع [illegible] بر دو نهج است [illegible]

وطریق عقل اما احادیث که دلالت دارند بر این بسیار اند که کلینی در باب حقیقت
ایمان و یقین باسناد خود از باقر علوم الاولین والآخرین علیه السلام
الحدیث صحیح روایت نموده که آنحضرت فرمود قال استقبل رسول
الله صلعم فی بعض اسفاره اذ لقیه رکب فقالوا السلام علیک
یا رسول الله فقال ما انتم فقالوا نحن مؤمنون یا رسول الله قال فما
حقیقة ایمانکم قالوا الرضاء بقضاء الله والتفویض الی الله و
التسلیم لامر الله فقال رسول الله صلعم علماء حکماء کادوا ان
یکونوا من الحکمة انبیاء یعنی حضرت رسول الله صلعم در بعضی از اسفار
خود تشریف میبردند که ملاقات کردند آنحضرت را جماعتی سواران
و برآنحضرت سلام کردند و حضرت جواب داده پس فرمود که حقیقت
حال شما چیست گفتند ما مؤمنانیم پس حضرت فرمودند که چه چیز است
حقیقت ایمان شما گفتند حقیقت ایمانی ما رضا داشتن است بهر حکم
خدا بر ما حکم نماید و واگذاشتن جمیع امور است بخدا و قبول نمودن
او امر او است به آنکه ما را خواهش باشد بغیر آنچه خدا میخواهد باشد
پس حضرت فرمودند به اصحاب خود که اینجماعت عالمانند و حکیمانند
نزدیکند که از روی دانش و بینش انبیا و پیغمبران باشند و این
حدیث صحیح دلالت دارد که مؤمنان هرگاه در مرتبه یقین قایم باشند
صاحب علم و حکمت میشوند و قریب به مرتبه انبیا [illegible]
علیهم السلام میرسند زیرا که آخر درجات مؤمنان اول درجه انبیا است و
درجه مؤمنان است و شک نیست که صاحب این مرتبه علیه و درجه سنیه
از کمّل اولیاء غیر معصوم است و دیگر کلینی در همین باب باسناد خود

از حضرت

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت نموده که آنحضرت فرمود
ان رسول الله صلعم صلی بالناس الصبح فنظر الی شاب فی المسجد
وهو یخفق و یهوی برأسه مصفرا لونه قد نحف جسمه وغارت
عیناه فی رأسه فقال له رسول الله صلعم کیف اصبحت یا فلان قال
اصبحت یا رسول الله موقنا فعجب رسول الله صلعم من قوله وقال
ان لکل یقین حقیقة فما حقیقة یقینک فقال ان یقینی یا رسول الله
هو الذی احزننی واسهر لیلی واظمأ هواجری فعزفت
نفسی عن الدنیا وما فیها حتی کأنی انظر الی عرش ربی وقد نصب للحساب
وحشر الخلایق لذلک و انا فیهم وکانی انظر الی اهل الجنة یتنعمون
فی الجنة ویتعارفون علی الارائک متکئون وکانی انظر الی اهل النار
وهم فیها معذبون مصطرخون وکانی الآن اسمع زفیر النار
یدور فی مسامعی فقال رسول الله صلعم لاصحابه هذا عبد نور الله
قلبه بالایمان ثم قال له الزم ما انت علیه فقال الشاب ادع الله لی
یا رسول الله ان ارزق الشهادة معک فدعا له رسول الله صلعم
فاستشهد بعد تسعة نفر وکان هو العاشر یعنی مروی است که
حضرت رسول صلعم نماز صبح را بجماعت ادا نمود پس نظر بسوی
جوانی که در مسجد بود کرد و از احادیث دیگر ظاهر میگردد که آن
جوان حارثه بود و آن جوان نعاس بود یعنی از بیخوابی که در
شب کشیده بود سر خود را حرکت میداد و نماز صبح میگذارد در
حالتی که رنگش زرد شده بود از کثرت ریاضت و عبادت و بدنش
ضعیف و لاغر شده بود و چشمهایش در سر او فرو رفته پس حضرت بآن

آنجوان التفات نمود و فرمود چون شب بروز آورده گفت شب بروز
آورده‌ام از روی یقین ای پیغمبر خدا پس تعجب نمود حضرت رسول صلعم
از قول او که مشعر بود بر کمال رتبه او پس فرمود که هر یقینی را حقیقتی می‌باشد
و حقیقت یقین تو چه چیز است پس جوان گفت یقین من آنست
کرد لیکن و ترسانیده مرا و باعث بیداری شبهای من شده
پس زاهد و تارک دنیا و آنچه در دنیاست گردانیده است نفس مرا
تا بمرتبه رسانیده است که پندارم که نظر میکنم بسوی عرش پروردگار
خود در حالتی که برپا شده باشد حساب خلایق و خود در میان ایشانم
و پندارم که نظر میکنم بسوی اهل بهشت که تنعم میکنند در بهشت و
بر پشتیها تکیه مینمایند و پندارم که نظر میکنم بسوی اهل دوزخ در
حالتی که ایشان در عذاب گرفتار شده باشند و پندارم که میشنوم
زفیر دوزخ را الحال در گوشهای من دوران میکنند پس حضرت روی باصحاب
خود کرد و فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان نورانی کرده است
دل او را بایمان پس فرمود که بهمین حال باش و ترک این مکن پس جوان
گفت یا رسول الله دعا کن تا آنکه مرتبه شهادت با شما دریابم
پس حضرت دعا فرمود تا برای نزدیکی در یکی از جنگها همراه رسول
الله صلعم بعد از نه نفر بمرتبه شهادت رسید پس این حدیث دلالت
دارد که تا کسی بمرتبه حقیقت ایمان از راه طریقت که ریاضت
و مجاهده و اخذ باطنی است نرسد بنده خاص خدا نخواهد شد
و دل او محل انوار الهی نخواهد بود و حقیقتی که اهل عرفان میگویند
بهمین حقیقت است نه چیز دیگر و این حدیث دلالت بر طلب طریقت

واقع شده

واقع شده و حضرت نصیر الملة والدین محمد طوسی در رساله آغاز و انجام
حدیث حارثه را بعبارت دیگر بیان فرموده اند که حاصلش همین است
که مذکور شد و در همین باب کلینی با سند خود از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود ان علی کل حق حقیقة و علی
کل صواب نورا یعنی هر حقی را حقیقتی و هر صوابی را نوری هست
و این حدیث دلالت دارد که شریعت را امر باطنی که حقیقت است هست و
اسرار چند است که از راه طریقت بهم میرسد و دیگر حدیث
کمیل بن زیاد نخعی است که از کمل شاگردان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بود و قاضی نور الله و سید حیدر آملی از مجتهدین ما و غیر
ایشان در کتب خود نقل کرده اند و این حدیث در جامع الاسرار
و جلد سیوم کشکول و اکثر مضامین آن در نهج البلاغه نیز مذکور است
و در اشتهار از زمان امیر المؤمنین علیه السلام تا حال کالشمس فی رابعة
النهار است و آن حدیثیست که هیچ یک از علمای ما انکار نکرده اند
و علامه ربانی میر محمد باقر داماد غفر الله له شرحی برای او نوشته و سید
علامه حلی طاب ثراه شرحی در غایت ایجاز و نهایت تحقیقات
برای او نوشته اند و آن چنانست که کمیل روزی از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام سوال نمود ما الحقیقة فقال علیه السلام ما لک و الحقیقة
فقال او لست صاحب سرک یا امیر المؤمنین فقال علیه السلام
نعم و لکن یترشح علیک ما یطفح منی فقال او مثلک یخیب سائلا
فقال علیه السلام الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشارة فقال
کمیل زدنی بیانا فقال محو الموهوم مع صحو المعلوم فقال زدنی

فقال هتک الستر لغلبة السر فقال زدنی بیانا فقال جذب الاحدیة
لصفة التوحید قال زدنی بیانا قال نور یشرق من صبح الازل
فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره قال زدنی بیانا قال علیه السلام
اطف السراج فقد طلع الصبح یعنی حقیقت چه معنی دارد حضرت فرمود
کمیل ترا با حقیقت چه کار است که سؤال از حقیقت کنی
و حال آنکه تو اهل آن نیستی پس کمیل گفت آیا من صاحب سر تو
نیستم حضرت فرمودند که صاحب سر هستی اما تو اهل این سر
و اطلاع بر این سر نیستی زیرا که ترشح میکند بر تو آنچه از من میچکد
و بتو میرسد و ترا آگاه میکند چه ظرف تو احتمال او ندارد و من
مامورم که وضع هر چیزی در موضع خود نمایم که نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس
علی قدر عقولهم پس کمیل گفت آیا مثل تو در علوم و حقایق
نا امید میکند سائل را از حق و محروم میسازد او را از زواید
او نه والله چنین نیست بلکه بر تو و مثل تو واجب است جواب هر کسی
بقدر استعداد و فهم او گفتن پس فرمود حقیقت اظهار کردن
پرده های جلال است بی اشارت پس گفت زیاد کن برای من بیان را
پس حضرت فرمود بر طرف کردن موهوم است با روشنی کردن
معلوم گفت زیاد کن بیان را پس گفت دریدن پرده است
برای بسیاری اسرار گفت زیاد کن بیان را پس فرمود کشیدن احدیت است
مر صفت توحید را گفت زیاد کن بیان را پس فرمود که نور است
میدرخشد از صبح ازل پس میتابد بر هیکلهای موجودات آثار
او گفت زیاد کن بیان را فرمود خاموش کن چراغ را که تحقیق

صبح طلوع کرد و معنی این حدیث را با احادیث که گذشت و آینده کما هو حقه
فهمیدن بلا عرفان صورت که بشنود و این حدیث دلالت دارد که حقیقت
را هر کس اهل دانش آن نیست بلکه مخصوص است بخواص امت
زیرا که موافق استعداد ایشان احادیث بسیار یافت میشود مشتمل
متحمل بعنوان شد و دیگر کلینی در صحیح احمد بن محمد از ابو الحسن
الرضا علیه السلام روایت نموده قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام
عن مسئلة فابی و امسک ثم قال لو اعطیناکم کلما تریدون کان
شرا لکم و اخذ برقبة صاحب هذا الامر قال ابو جعفر علیه السلام
ولایة الله اسرها الله الی جبرئیل و اسرها جبرئیل الی محمد صلعم
و اسرها محمد صلعم الی علی علیه السلام و اسرها علی علیه السلام
الی من شاء الله ثم انتم تذیعون ذلک من الذی امسک حرفا سمعه
یعنی سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام مسئله را آنحضرت
مسئله را ابا [illegible] فرمود که اگر جواب گوییم هر چیز را که
شما امید برای آنست خوب نیست زیرا که تاب او ندارید و مرا
مایه خوبی نیست که ترا ناچار است که هر چه مردم فهمند معتقد
آن باشند بگوییم و ایضا التعلیل کرد بقول امام محمد باقر علیه السلام
آن حضرت فرمود ولایت خدا را خدا پوشیده گفت بجبرئیل
و جبرئیل پوشیده بحضرت رسول الله صلعم گفت و آنحضرت پوشیده
با میر المومنین علیه السلام گفت و پوشیده امیر المومنین علیه السلام
بکسی که خدا خواست گفت پس اظهار میکنید شما ایشان کسی
که اخذ نمود و باید که او هر حرف و کلام که شنید پوشیده میداشت

و شک نیست که ولایت ائمه علم حقیقت است چه امامت و خلافت و نبوت
مراد علم ظاهر نبود زیرا که او را چندان پوشیده نگفت و نه جبرئیل و نه حضرت
رسول صلعم و نه امیر المؤمنین علیه السلام و چنان شد که [illegible] بسیار کس
و نه چیز دیگر که عمل او را قبول کنند پس معلوم شد که علم حقیقت است
و در حدیث دیگر همین که کلینی باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت نموده که آنحضرت از علی بن الحسین علیهما السلام روایت
کرده که آنحضرت فرموده والله لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لقتله
لقد آخا رسول الله صلعم بینهما فما ظنکم بسایر الخلق یعنی اگر میدانست
ابوذر آنچه در دل سلمان است از اسرار و حقایق هر آینه او را میکشت
و حال آنکه برادر کرده بود میان این دو بزرگوار را حضرت رسول الله صلعم
پس گمان تو چیست نسبت بسایر خلق و این حدیث صریحست که مراد
آنحضرت علم حقیقت است که اهل طریقت را حاصل میگردد و موید
این است آنچه روایت کرده اند که حضرت امام زین العابدین
علیه السلام فرموده که انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الحق ذو جهل
فیفتتنا وقد تقدم فی هذا ابو حسن الی الحسین ووصی قبله الحسنا
یا رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
ولاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتونه حسنا یعنی بدرستی
که من پنهان میکنم از علم خود جواهر و حقایق او را تا آنکه نبیند حق را صاحب
جهل و آزار ما کند و وصیت نموده در این باب حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بسوی امام حسن و امام حسین علیهما السلام و بسا جوهر علم که
اگر من فاش کنم آنرا هر آینه میگویند بمن که تو هر آینه بت پرستی و [illegible]

حلال

حلال میدانند مسلمانان خون مرا و می بینند در باره فعل بدترین کارها آنرا
که ایشان میکنند نیکو باید دانست که مفعول اول یری در اینجا محذوف است
و حق منصوب بنزع خافض که تبدیل جار است بنصب یعنی نمی بینند
در حق من ذو جهل تا آنچه ایشان کرده اند بحسن و میکنند در حق من ذو جهل
از آنچه در باره حسن کرده اند و دیده اند و در نسبت که مراد بحسن حسن بصری
[illegible] اهل سنت در باره حسن گفته اند چون اسرار [illegible]
[illegible] که ائمه ما نیز در باره حسن تقیه مینموده اند و معنی اول اصح است
و [illegible] و دلیل بر آنکه مراد در حدیث لو علم ابو ذر ما فی قلب
سلمان علم حقیقت است آنست که حضرت در تعلیل سبب کشتن
او فرموده ان علم العلماء صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی مرسل
او ملک مقرب او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان یعنی از آنجهت
ابوذر سلمان را میکشت که او صاحب علم حقیقت است که علم
انبیاست و بدرستی که علم انبیا بسیار دشوار است و بر
نمیدارد آنرا مگر ملک مقرب و یا پیغمبر مرسل و یا بنده مؤمن که امتحان
نموده باشد خدا تعالی دل او را برای ایمان و کلینی باسناد خود از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت نموده در حدیث طولانی که آنحضرت فرموده
افیضوا الطریق بالتماس المنار والتمسوا من وراء الحجب الآثار
تستکملوا امر دینکم یعنی از زیر پرده ها طلب آثار کنید تا کامل
رسانید کار دین خود را و این صریحست که کمال دین بعلم حقیقت
میسر شود که آن از راه طریقت صورت می بندد و کلینی در
باب فضل فقرا مسلمین از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده

که آنحضرت فرموده طوبی للمساکین بالصبر وهم الذین یرون ملکوت السموات
والارض یعنی خوشا حال بیچارگان بجهت صبر که صابر باشند و در
مقام صبر قرار گیرند و یا درخت طوبی در بهشت مال صابران بیچارگان
بلا چیز است و ایشان آنانند که فرشتگان آسمان و زمین را می‌بینند
و این اشاره بدانست که هر که در طریقت صابر شد ملائکه آسمانی
را می‌بیند و نیز واقع شده که بالای آب راه می‌روند و در هوا می‌پرند
و مستجاب الدعوه نیز هستند و با اولیا و انبیا هم مینشیند و احادیث
درین باب بسیار است و دیگر روایت کرده محمد بن حسین از محمد
بن سنان از عمار بن مروان از جابر از امام جعفر صادق علیه السلام
که حضرت فرموده ان امرنا سر مستور و سر مستسر و سر لا
یفیده الا سر و سر علی سر مقنع بسر یعنی علوم ما سریست
پوشیده و سریست پوشیده شده در سر افاده نمیکند آنرا
مگر سر و سریست بر سر قناع انداخته شده بسر یعنی پوشیده
تر است و در این باب انجنین بسیار روایت شده در حقیقت و نیز روایت شده
از حسن بن محبوب از مرازم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود ان امرنا هو الحق وحق الحق وهو الظاهر وباطن الظاهر
وباطن الباطن وهو السر وسر السر وسر المستسر وسر مقنع بسر یعنی امر
ما حق است و حق حق است و او ظاهر است و باطن ظاهر است و باطن
باطن است و او سر است و سر پوشیده شده است و سر مقنع
بسر است و در حدیث دیگر فرموده که اذا اراد الله بعبد خیرا کرد او را
دلیل کند او را صدا از منکر و حل پس ثابت شد که طریقت و حقیقت از او

شریعت است اما دلیل بر آنکه این اسرار را غیر معصوم نمی‌تواند که تحمل نماید حیدر
امکان که از تحمل شیعیان در غیر مرا انست در جامع الاسرار مذکور است
آنست که از مضمون احادیث که مذکور شد ظاهر است که غیر ظواهر امور
شرع اسرار بر دو قسم است یکی مخصوص بائمه علیهم السلام است بنابر
مضمون این حدیث که فرمود یا محمد ان عندنا والله سرا من سر الله وعلما
من علم الله والله ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن
الله قلبه للایمان یعنی ای محمد و می خطاب او بجابر است بدرستی که نزد ما
سری است از سرهای خدا و اگر بشنید دارد آنرا نه پیغمبر مرسل نه فرشته مقرب
و نه مؤمن ممتحن که امتحان کرده باشد خدای تعالی دل او را برای ایمان و شک
نیست که این علم علمی است مخصوص بائمه علیهم السلام و اهل طریقت بآن
راه نمی‌یابند دوم اسراری که امر بتبلیغ آن شده است بجهت آنکه
که عندنا سرا من سر الله وعلما من علم الله امرنا الله بتبلیغه فبلغنا
ما را سریست از سرهای خدای تعالی و علمیست از علمهای خدای تعالی که امر کرده ما را
خدای تعالی بتبلیغ آن و شک نیست که این علمیست که مؤمن ممتحن
در آن راه می‌یابد و از اسرار حقیقت است و صاحب اسرار جابت
از شیعه حقیقی و مؤمن ممتحن اند بدلیل آنکه از مضمون احادیث که بیان
شد ظاهر میگردد که مردمان سه قسم اند یکی عالم ربانی دیگر متعلم
از راه نجات سیم شبیه بمگس چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بکمیل فرموده است که الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل النجاة
وهمج رعاع و در آخر این متعلم از راه نجات فرموده که اولئک والله الاقلون
والاعظمون قدرا بهم یحفظ الله حججه وبیناته و ... قول

ائمه علیهم السلام بعد از حکم فرموده‌اند که فرمود الناس ثلاثة عالم و متعلم و غثاء
و بعبارت دیگر فرمود الناس یغدون علی ثلثة عالم و متعلم و غثاء
فنحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سایر الناس غثاء و بعبارت دیگر
الناس رجال عالم و متعلم و غثاء فنحن العلماء و شیعتنا المتعلمون
و سایر الناس غثاء و عالم ربانی مخصوص به نبی و ائمه علیهم السلام
و متعلم بر سبیل نجاة دو قسمند یکی اهل اسرار از طایفه شیعه
و یکی اهل ظاهر امور شریعت و منکر اسرارند و قسم اول اقل قلیلند
نسبت بقسم ثانی که در حدیث گذشت اولئک و الله الاقلون عددا
احادیث ثابت گردید که صاحب اسرار می‌باشند که عبارت از مؤمن
ممتحن باشد پس صوفیه از فرقه شیعه از قسم اول متعلم بر سبیل نجاة
خواهد بود زیرا که اهل ظاهر گویند که این برهان دلالت [illegible]
دارد زیرا که شیعه صادق نمی‌آید من حیث الظاهر مگر که متعلم [illegible]
جواب گوییم که شیعه را دو اعتبار است یکی من حیث الظاهر الشریعة
و ثانی من حیث الباطن و الطریقة چنانکه ائمه علیهم السلام در اخبار
خود فرموده‌اند و دو قسم کرده‌اند و قسمی مؤمن ممتحن و دیگری ممتحن [illegible]
اند و اعتبار اول نسبت بعقل ظاهر شریعت است و ثانی که ظاهر و باطن
در وی جمع است نسبت باهل ظاهر و بهمین تقسیم اشاره نموده خداوند [illegible]
و کنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة
ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون اولئک المقربون و السابقون
اولیا و ائمه علیهم السلام اند که موسوم بعالم ربانی اند و اصحاب المیمنة
مؤمنین از شیعه موسومین بمتعلمین بر سبیل نجاة اند و اصحاب المشئمة

عوام

و مقتصد
عوام و اهل باطل که موسوم به همج اند و غثاء و همچنین ظالم لنفسه و
و سابق بالخیرات در قول خدای تعالی که فرموده ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
و این دلیل از قول امیر المؤمنین علیه السلام استفاده شده و احادیث
و اقامت برهان از قول ائمه اطهار علیهم السلام از اولاد آن حضرت
آنست که ایشان با جمیعهم فرموده‌اند که ان امرنا صعب مستصعب
لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان
همچنانکه مذکور شد این مؤمن ممتحن از اهل سنت و غیر ایشان از
طوایف ضاله مضله نیستند و شک نیست که مؤمن را من حیث
الاصطلاح بر غیر شیعه اطلاق نمیکنند چه اگر من حیث اللغة عام است
بر همه مسلمانان می‌بود کتب اما من حیث الاصطلاح نیست لکن من حیث اللغة
پس سنی و غیر آن بالبدیهه بیرون اند از مؤمن و شیعه غیر
مطلقا داخل در مؤمن ممتحن نیستند پس باقی ماند یک نوع و آن
از شیعه و آن صوفیه خواهند بود و توضیح این آنست که
فرقه امامیه بر دو قسم اند یکی قایم بظاهر علوم آن کسانی که [illegible]
و اسلام و ایمان باشند دوم قایم بباطن علوم ایمان با قیام ظاهر
که عبارت از طریقت و ایمان و اول موسوم است بمؤمن تنها
و ثانی بمؤمن ممتحن و شیعه و صوفی عبارت از این دو قسمند [illegible]
دو اسم اند که صادق می‌آید بر حقیقت واحده که مذهب امامیه است
اگر گویند که صوفیه بر طریقت اهل سنت در اصول و قواعد ایشان
می‌باشند جواب گوییم صوفیه اگر چه فرق بسیار اند اما فرقه [illegible]

یکی نفرموده‌اند که متصف بصفت مذکوره که حمل اسرار است باشند همچنانکه
شیعه اگرچه فرق بسیارند اما فرقهٔ حقه میان ایشان یکی است
که فرقهٔ امامیه‌اند اگر احدی از امامیه اهل ظاهر گویند که طریق
مخصوصیت و صحت تقیه هیچکدام را قبول نداریم چه هیچکس غیر امام
این اسم بر او صادق نیست که مؤمن ممتحن و غیر ممتحن گفتیم
جواب گوییم که از این کلام لازم می‌آید که تمام کلام ائمه را قبول نکرده
باشند چه کلام ایشان ظاهر است که مؤمن ممتحن غیر مؤمن غیر ممتحن
است اگر گویی که اسرار و اموری که در احادیث وارد شده چرا پنهان
نباشد و امامت و مذهب شیعه هم چنین الخ جواب گوییم
اگر همچو میشد همه ایشان کشته میشدند با تاکید و مبالغه بسیار
چه فرموده [illegible] نکردند مگر برای اظهار و تنها [illegible] اگر گویی
که قبول نداریم که مؤمن ممتحن حامل اسرار است بلکه غیر است
از مؤمن غیر ممتحن اما قبول نداریم که این صوفیه شاید غیر ایشان
جواب گوییم که هرگاه قبول نمودی که طایفه مخصوص خواهند بود که
حامل اسرار باشند و تو غیر ایشان و ایشان تو چنین قدر ما را بس
از برای دعوی ما چه ما اراده غیر این نکنیم و میگوییم که اطلاق صوفیه
امامیه‌اند پس دعوی هنگام اگر گران آید اطلاق اسم صوفیه بر ایشان
هر اسمی که خواهی بگذار زیرا که مضایقه در اسم نیست بلکه مضایقه در
مسمی است که آن معنی مخصوص معلوم است که معنی توحید و شهود است

فصل دویم در تحقیق ولایت و رد کلام اهل ظاهر و در
اینکه بیان اسرار و مستور بودن آن باطن و ظاهر آن تقیه ترک

اولیا

حیوانات و لذت نفسانی بدانکه اولیا را بر دو معنی اطلاق می‌نمایند یکی که
باشند متصرف مملکت و معصوم واقع شده‌اند همچنانکه خدای تعالی فرموده است
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون یعنی ولی و حاکم و صاحب شما خداست و بعد از آن
رسول خدا و بعد از آن جماعتی که ایمان آورده‌اند و تصدق کرده‌اند
در حالتی که رکوع میکرده‌اند و اجماع مفسرین است که این آیه در شأن
امیرالمؤمنین علیه السلم است و یکی دوست و محب و ناصر و مراد از اولیا
می‌نمایند همچنانکه خدای تعالی میفرماید و ما کانوا اولیاءه ان اولیاؤه
الا المتقون یعنی نیستند ایشان دوستان او نیستند دوستان او مگر متقین
و نیستند دوستان آنحضرت مگر جماعتی که متقی و پرهیزکار از گناهان باشند
و در جای دیگر میفرماید که والمؤمنون بعضهم اولیاء بعض یعنی بعضی
از مؤمنین دوستان بعضی دیگر و یاور او میباشند و شک نیست که معنی
اول ولایت مخصوص بحضرت ائمه معصومین است و اما معنی دوم
ولایت مخصوص بحضرت ائمه معصومین نیست بلکه مخصوص مؤمنین
است و مراد صوفیه از ولایت قسم اخیر است و اهل ظاهر زاعم
کان اند که صوفیه قسم اول را ادعا نموده‌اند اما تحقیق در باب اول این است
که کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در باب ارکان ایمان
روایت کرده عدة من اصحابنا عن احمد بن ابی عبدالله عن الحسن بن محبوب
عن عمار بن ابی الاحوص عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان الله عز و جل
وضع الایمان علی سبعة اسهم علی البر والصدق والیقین والرضا
والوفاء والعلم والحلم ثم قسم ذلک بین الناس فمن جعل فیه هذه السبعة الاسهم فهو کامل

فهو كامل محتمل وقسم لبعض الناس السهم ولبعض السهمين ولبعض الثلاث
حتى انتهوا الى السبعة الاسهم ثم قال لا تحملوا على صاحب السهم سهمين ولا على
صاحب السهمين ثلثة فتبهضوهم ثم قال كذلك حتى انتهى الى السبعة
يعنى حضرت امام جعفر صادق عليه السلم فرمود كه خداى تعالى گذاشته
است ايمان را بر هفت سهم يكى نيكوئى كردن است بر مؤمنان بقول و فعل
و يكى راستى گفتن است در ميان مردم صلح و اتقيا در همه جا و ديگرى
در شناختن خدا و رسول صلعم و ائمه عليهم السلم و ديگرى رضا است
بقضاى خداى تعالى و ديگرى عالم بودن باموريكه تعلق
بدين دارد و ديگرى وفا نمودن بعهدى كه در روز الست و آنچه شده
و مطلق عهدها و ديگرى حلم و زهد در هنگام غضب پس قسمت كرد
اين هفت قسم را ميان مردمان و هر كسى را كه اين هفت قسم در او
جمع شود او كامل و [illegible] برداشتن بار امانت است و بعضى را
يك بخش داده است و بعضى را دو بخش و بعضى را سه بخش و همچنين
تا هفت بخش تمام شد پس گفت منهيد بار مكشيد بر صاحب يك بخش دو
بخش را و بر صاحب دو بخش سه بخش را تا باعث ثقل او شود
بعد از آن گفت [illegible] تمام كرد و همچنين [illegible] درجه ايمان كامل [illegible]
درجه معصوم اما آنچه دلالت بر تحقيق [illegible] دارد
در اين باب حديثى است كه محمد بن يحيى عن محمد بن احمد عن بعض اصحابه
عن الحسن بن على بن ابى عثمان عن محمد بن حماد الخزاز عن عبد العزيز
القراطيسى قال قال لى ابو عبد الله عليه السلم يا عبد العزيز ان الايمان
عشر درجات بمنزلة السلم يصعد منه مرقاة بعد مرقاة فلا يقولن

صاحب

صاحب الاثنين لصاحب الواحد لست على شىء حتى ينتهى الى العاشر فلا تسقط
من هو دونك فيسقطك من هو فوقك واذا رأيت من هو اسفل منك
بدرجة فارفعه اليك برفق ولا تحملن عليه ما لا يطيق فتكسره فان من كسر مؤمنا
فعليه جبره يعنى ايمان ده درجه است مثل نردبان كه هر كسى بقدر
ايمان پله‌ها بالا ميرود پس نبايد كه صاحب دو پله‌ها صاحب
يك پله را بگويد كه تو چيزى نيستى همچنين ميشود تا ده پله
تمام شد پس گفت است قطع مكن كسى را كه در پله‌ها پايينتر
از تو است كه اگر او را [illegible] ساقط ميكند ترا آنكه
بالاتر از تو است هرگاه ببينى كسى را كه پايينتر از تو است
بيك درجه او را بدرجه خود برسان و بار مكن بر او آنچه طاقت
ندارد كه بردارد و اگر چنين كنى ميشكنى او را و كسى كه مؤمنى را بشكند
خداى تعالى او را شكسته ميكند و لازم است بر او درست كردن آن و
حديث و ساير احاديث مذكوره در كتب حديث بر اين مطلب دلالت
صريح دارد [illegible] كه اين طايفه بعنايت [illegible] ميكنند و ارده [illegible]
نيست مگر براى [illegible] از درجات مؤمنان مقامات اعلى بنابر حديث
[illegible] كه مشهور است و آن اين است كه حضرت امير المؤمنين عليه السلم
روزى خطبه ميخواند [illegible] در همام نام برخواست و از حضرت
سؤال نمود كه وصف كن از براى من مؤمن را حضرت صفتى چند
از صفات مؤمن براى او بيان فرمود كه جايز است مؤمن خود را
امام و پيشوا داند بلكه بگويد كه ما امام و پيشوائيم و قصد از مؤمنين
تا مردم باور غيبت نكنند [illegible] بر سند زيرا كه حضرت [illegible]

و معصیت که فهو امام لمن بعده من اهل الزمان یعنی مؤمن امام اکمل رعیت است
که فرومایه‌تر از و باشد از تکمال پس خلافت و ولایت و امامت
کامل ظاهری و باطنی مخصوص معصوم است و خلافت و ولایت
باطنی تنها دون مرتبهٔ معصوم که ناقص است در امت یافت می‌شود
و مضمون حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مخصوص غیر معصوم
چه احادیث وارد شده که ائمهٔ معصومین علیهم السلم بهتر از انبیاء بنی
اسرائیل اند و مثل ایشان و کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
در اکثر حدیث جنود عقل و جهل روایت نموده فلا یجتمع هذه الخصال
کلها من اجناد العقل الا فی نبی او وصی نبی او مؤمن امتحن الله
قلبه للایمان فعند ذلک یکون فی الدرجة العلیا مع الانبیاء والاوصیاء
و این حدیث صریح است که مؤمن ممتحن که کامل مراد از وست در تعریف
نایب مناب اوصیاء اند چه جای ولایت ناقصه اما دلیل بر جواز
ریاضت و اعتزال و رهبانیت آنکه از امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که مؤمن کسی است که به تعب انداخته نفس خود را و در
یکشب که استخوانهای پهلویش نمودار باشد و چشمهایش از کثرت
بکود رفته باشد پس برمی‌آمیکند خدای تعالی از نفس او که ریاضت کشیده
قوتها در بدن او و عقل او را کامل میگرداند و در حدیث دیگر آمده است
محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن الحسن بن علان عن ابراهیم
الخراسانی عن مهزم بن [illegible] العبدی عن ابی عبدالله علیه السلم قال
شیعتنا هم الشاحبون الذابلون الناحلون الذین اذا جنهم
اللیل استقبلوه بحزن کلینی گوید که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم

فرمودند

فرمودند که شیعیان ما اهل البیت انجماعتند که رنگ ایشان گردیده باشد
چون [illegible] در راه [illegible] کنند با حزن و اندکی و ابن بابویه در امالی
در مجلس شصتادم روایت نموده که رسول صلعم گفته یا علی
اقوا انک ذبل الشفاه لتعرف الرهبانیة فی وجوههم و در
باب ترک دنیا وارد شده الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة
حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله و از این حدیث خبر
جواز ریاضت بسیار فهمیده میشود و در حدیث دیگر وارد
شده که عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن علی
بن رئاب عن ابن ابی یعفور عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان شیعة
علی کانوا خمص البطون ذبل الشفاه اهل رأفة و علم و حلم یعرفون
بالرهبانیة فاعینوا علی ما انتم علیه بالورع والاجتهاد و در
حدیث دیگر روایت کرده اند چند نفر از شیعیان از امام جعفر
صادق علیه السلم که حضرت فرمودند که شیعیان علی بن ابی طالب
علیه السلم انجماعتی باشند که شکمهای ایشان از گرسنگی کوفته
و لبهای ایشان [illegible] و [illegible] شده و صاحب [illegible] باشند
و رأفه و علم باشند و مشهور و معروف باشند به رهبانیت پس
اعانت کنید یاران و دوستان مرا بر آنچه شما بر آن هستید
بورع و اجتهاد و در این باب احادیث بسیار وارد شده و از این
احادیث معلوم شد که بی ریاضت اصلا مؤمن کامل نتواند گشت
بلکه ریاضت بسیار باید کشید تا کسی ماهر در ایمان کامل تواند گردد
و مؤمن در رهبری [illegible] امام و نایب و خلیفهٔ انجماعت است که در

علیهم السلم

پاییز تر از و باشند اما دلیل ترک حیوانی انکه حضرت امیر المومنین علیه السلم
حیوانی بسیار کم تناول میفرمود و فرموده لا تجعلوا بطونکم مقابر
قبور الحیوانات و کلینی از حضرت ابو جعفر علیه السلم روایت کرده
اذکر عیسی رسول الله صلعم حاکما کان قوته من الشعیر و حلوا
التمر و وقوده السعف اذا وجده و این دلالت دارد تا لفظ
لفظ اینکه کلمه حصر است بر انکه حضرت رسول صلعم حیوانی
تناول نمی نموده اند و سید رضی الدین در نهج البلاغه از امیر
المومنین علیه السلم روایت کرده که در یکی از خطبها فرموده اند
مراد ترک خوردن حیوانی نمودم از اصحیه با ضحیه بعد نابود
دو عید قربان گوشت نخوردم و در روز عید تناول نمودم
و کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده من زهد
فی الدنیا اثبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصره عیوب
الدنیا و داءها و دواءها و اخرجه من الدنیا سالما الی دار السلام
و مراد از زهد پرهیز کاری است از همه چیزهای دنیا و صوفیه ترک
حیوانی را نسبت بهم کس جایز نمیدانستند بلکه در جمیع اوقات
نموده اند که در این تولید قوه بهیمی نماید و القدر ضرورت
واجب میدانند اما دلیل ترک لذات دنیوی انکه کلینی در
مذمت دنیا بصحت روایت کرده فی النعت عیسی علیه السلم
فقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش و النوم علی
المزابل خیر مع عافیة الدنیا و الاخرة و دیگر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم روایت کرده قال ما اتخذ کره لیشد بها صلبه و ثوب یواری

مسعود شاه جهان بازیک محمد تقی نوری

بها عورته من اغلظ ما یجد و اخشنه و در اخر حدیث فرموده محمد
واجتهد و التعب بدنه بدنه اللاخلاع و عادت العصیان و این
احادیث صریحند بر ادام ریاضت اما دلیل جواز پشمینه پوشیدن
انکه کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده قال
رایت ابا عبد الله علیه السلم علیه قمیص غلیظ خشن تحت ثیابه
و فوقها جبة صوف و فوقها قمیص غلیظ فمسستها فقلت
جعلت فداک ان الناس یکرهون لباس الصوف فقال کلا کان
ابی محمد بن علی یلبسها و کان علی بن الحسین علیهما السلم یلبسها
یلبسون اغلظ ثیابهم اذا قاموا الی الصلوة و نحن نفعل
و ابن بابویه در مجلس ... از امالی روایت کرده اذ خرج علی
علی بن ابی طالب علیه السلم من ... را با زار من صوف ...
یعنی ازار و ردا انحضرت از پشم بود و دیگر در مجلس
از امالی از حضرت امام یحیی ناطق علیه السلم روایت کرده
البسنی الله لا حضمنه خضما و لا قیمن علیه هذا المرندة و ...
الثمانین یعنی هذا المرندة و لا ستر ... کل ستر ... فلا صوف ...
افلا رغیف یعنی اگر خدا ... طعام داشت ... کسی ...
... جو خورد میگردم اعضاء او را و براو ... ...
تاریانه و دیگر بعدا از حد ... دم و در زندان میکردم ... ...
اوقات پشم ... که بعو ... و موی ... که ستر عورت ... ...
نان ... که نخورد و اهل ظاهر گویند که لباس پشم ...
و عاقل اند که دان پشمینه از جمله الفت و اقو ... ...

زمانه لباس کهنه است پس رهبانیه ممنوع است که لا رهبانیة فی الاسلام
امت اینست که در زمان عیسی علیه السلم جایز بوده که اصل مبانی شریعت
با خواهش بسیار عمل کرده اند و الکت راه تیر اسلام کشیده اند و در
عمر حیوانات نمیخورده اند و صوفیه نیز این طریقه را احرام میدانند
اما مباشرت زنان را صوفیه منکر نیستند و اکثر ایشان صاحب زن
و اولاد بوده اند اگر بعضی را مقدور نباشد و یا رغبت نشود و ام
نیستکه بر مقتضی مجمع اعتقاد شوند و سعی در زیادتی قوه نمایند
اما دلیل ترک نکاح نسبت ببعضی آنکه کلینی در باب زیارت حضرت امام
ابو جعفر علیه السلم روایت نموده ما الدنیا و ما عسی ان یکون الدنیا
الا طعام اکلته او ثوب لبسته او امراة اصبتها و احادیث
و احادیث دیگر دلالت دارد که دنیا خوب نیست و ترک آن اولی و
پسندیده است و از جمله بزرگترین دنیا است پس بعضی
تارکان دنیا را که عدم مباشرت قرار یکه حرام نساخته و حکما
مانع تحصیل کمالات ایشان نعم ترک سنت و تحصیل واجب
اولی است و قال الله تعالی ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم
فاحذروهم و احادیث متضافره در جمیع امور ملکوتیه نسبت
باشنی [illegible] است اما دلیل تفرد و انقطاع از خلق [illegible] در
رضا و صبر کلینی روایت نموده قال ابو جعفر علیه السلم ما یبالی
من عرفه الله هذا الامر ان یکون علی قلة جبل یاکل من نبات
الارض حتی یاتیه الموت و لعظم الاخطار [illegible]
اهل البیت است و در آخر حدیث دیگر باین عبارتست و لو کان علی

راس جبل یعبد الله حتی یاتیه الموت و این حدیث دلالت دارد
بر مباح بودن تفرد از خلق و نخوردن حیوانات و ترک جمیع
لذات

فصل سیم در تحقیق عشق

بدانکه
عشق بر چند معنی آمده و آنچه مشهور است زیادتی محبت است
و اکثر اهل ظاهر گویند که عشق مذموم است چنانچه ابن بابویه در
امالی بسند متصل از مفضل روایت نموده قال سالت ابا عبد الله
علیه السلم عن العشق قال قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله
حب غیره جواب گوییم که این عشق که حضرت فرموده است
از عشق مجازیست که جهال را روی مینماید زیرا که در استعمال
عشق متعارف میان عوام شوانی فحوه و ظاهر است که آن
عشق متعارف عشق مجازیست نه عشق حقیقی و لا محمد
و عدم ورود نهی عشق حقیقی که در آن ایام معمول نبود معلوم
قرینه تمام است بر این مطلب اگر گویند که نسبت عشق بخدا
جایز نیست زیرا که اسما الله توقیفی اند جواب گوییم که عشق
را نسبت بخدای تعالی داده اند و بعبادات نیز منسوب کرده اند
اما اول آنچه آنکه در جامع الاسرار و کشکول مذکور است و شیخ
ابن جمهور نیز نقل نموده در احادیث قدسیه حضرت رسول الله صلعم
فرموده که خدای عز و جل فرموده که یا عبادی من عشقنی عشقته
و من عشقته قتلته و باز آنحضرت فرموده که خدای عز و جل
فرموده که من احبنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته
و من قتلته فعلی دیته و انا دیته و دیگر را اخبار آمده و من عشق

زمانه لباس شهرت است پس رهبانیه ممنوعه که لا رهبانیة فی الاسلام

دعوت و کتم و مات و قدمات شهیدا این کلام را نصیر الملة والدین
در نمط مقامات العارفین اشارات بیان فرموده اند و اما که
نسبت بعبادت داده اند همچنانکه کلینی باسناد خود در باب
عبادت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده
که آنحضرت فرموده قال رسول الله صلعم من عشق العبادة فعانقها
واحبها بقلبه وباشرها بجسده وتفرغ لها فهو لا یبالی علی
ما اصبح من الدنیا علی یسر ام علی عسر و بر تقدیر تنزل گوییم
که عشق را ارباب لغة و ارباب اصطلاحات در زبان محبت
استعمال نموده اند پس اگر از توقیفی بودن اراده نموده اند که بر
نسبت بجناب الهی دلیل لازم است که منع او را در احادیث
واخبار و قرآن نسبت بجناب الهی داده باشند جواب گوییم
حق است و در احادیث بسیار محبت بسیار نسبت بجناب
الهی داده اند و این ظاهر است و در قرآن عظیم نیز واقع شده
همچنانکه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه والذین آمنوا اشد حبا لله و
نسبت بغیر خدا نیز داده اند مثل قد شغفها حبا و اگر مراد
این منعه که لفظ بعینه لازمست که در احادیث و قرآن منسوب
بجناب الهی شده باشد جواب گوییم که این غیر مسلم است زیرا که
لازم می آید که خدای تعالی را علة العلل و علة اولی و خدا و باری
و الفاظ دیگر که در اصطلاحات واقع شده جایز نباشد اطلاق
نمودن پس لازم می آید که جمیع کافه متکلمین و طوایف محدثین گرد
و رومیان و غیر ایشان خلاف شرع نموده باشند و [illegible]

کافر و زندیق باشند با آنکه لفظ عشق در لغة شارع واقع شده بخلاف خدا
و تار و غیر آن که هیچیک از حضرات بلکه عربان قاطبة آنرا اطلاق ننموده اند
پس معلوم شد که اسماء الله توقیفی نخواهد بود و همچنانکه اکثر علما برآنند
لیکن واجبست که الفاظ چند که بوی الحاد [illegible] از آن لفظ آید بر خدای
تعالی اطلاق ننمایند و لفظ عشق و محبوب و مطلوب از آن قسم نیست
و اهل ظاهر در وقت شروع بلغت عشق رجوع بکتابهای طب نموده
و معنی لفظ عشق را الحاق تشخیص نموده اند و در احادیث آمده که مرتبه
از محبت الهی بمرتبه میرسد که مردمان گمان کنند که ایشان دیوانه
و مجنون اند و فی الواقع ایشان با عقل عقلا و علم علما اند از آنجمله
کلینی باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
نموده که آنحضرت فرموده اذا تخلی المؤمن من الدنیا سما ووجد حلاوة
حب الله وکان عند اهل الدنیا کانه قد خولط وانما خالط القوم حلاوة
حب الله فلم یشتغلوا بغیره یعنی هرگاه خالی کند خود را مومن از
دنیا و ترک نماید دنیا را و بر پا شود و هرگاه مشغول شود بلند میگردد
مرتبه او و فایق میشود بر ابنای روزگار و حلاوت دوستی خدا
و نیز نور عرفان را می یابد و میگردد پیش اهل دنیا و دوستان دنیا
مثل کسی که مجنون شده عقل [illegible] و مردم آنرا مجنون و بی عقل [illegible]
هر کسی که دیوانه کرده اینجا [illegible] مومنان را [illegible] دوستی [illegible]
و لهذا می بینی که ایشان از دنیا دست برداشته اند و گریزان
از اصحاب دنیا و مشغول نمی شوند بغیر از خدای عز و جل چیزی دیگر
و زبان حال محبت الهی مشتاق [illegible] عشق حقیقی [illegible]

عشقت

آگاه بزی ز دل و آگاه بمیر که طالب نرسد تو در راه بمیر
نشان زندگانی ورنه زین بیش مسانی که تو بی خواه بزی خواه بمیر

فصل چهارم

در دلایل ذکر خفی و جلی و تحقیق معنای وجد و سماع و حال ذکر خدا عبارت از یاد کردن خداست و ذکر بر دو قسم است خفی که آن را ذکر سر خوانند و جلی که آن را ذکر علانیه خوانند و ذکر آهسته را در جانب تنزل حدی نیست بلکه این قدر لازم است که خود داند که ذاکر است و در جانب صعود حد خفی آنست که اگر ملک صحیح السمع قریب بود بر آن اطلاع نشود و ذکر بلند در جانب صعود حدی ندارد و در جانب نزول آنست که اگر صحیح السمع قریب بود بشنود و هر دو قسم از ذکر به دلیل عقلی و نقلی مستحب اند اما دلیل عقلی آنکه ذکر الهی موجب آنست که ذاکر تعداد صفات الهی نماید و آن مستلزم آنست که تفکر در معبود و کرسی را ایمان [illegible] اسلام است [illegible] و آن موجب زیادتی دریافت و بی ذکر خدا تحصیل امور واجبه نتوان کرد و هر چه بی او تحصیل امور واجبه نتوان کرد مقدمه واجب است و شک نیست که مقدمه واجب نیز واجب است و دیگر آنکه ذکر خدا بالجهر موجب تصفیه باطن است و تصفیه باطن موجب علو درجات است و هر چه چنین باشد عمل آن واجب است پس ذکر الهی واجب است و شک نیست که ذکر خفی در صورت [illegible] نفس محقق [illegible] اکثر است بخلاف ذکر جهر که نفع او عام است زیرا که موجب جمعیت مؤمنان و اجتماع ایشانست و شک نیست که اجتماع مؤمنان موجب استجابت دعا و فتوحات

و موجب

و موجب آنست که چون از فساق و فجار نیز هدایت یابند در عرصه توبه ائمه هدی و فرقه اصفیا منسلک گردند و توبه و استغفار نمایند و اما دلیل نقلی بر استحباب ذکر خفی که آن را ذکر سر گویند آنست که کلینی باسناد خود در این باب روایت نموده که قال الله تعالی یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی و اذکرنی فی ملأک اذکرک فی ملأ خیر من ملأ الآدمیین یا عیسی [illegible] و اکثر ذکری فی الخلوات و اعلم ان سروری ان تبصبص الی و کن فی ذلک حیا و لا تکن میتا یعنی حضرت فرمود که خدای تعالی فرمود که ای عیسی ذکر کن مرا در نفس خود تا من نیز ترا در نفس خود ذکر کنم و ذکر کن مرا در میان مردمان یعنی [illegible] تا من نیز ترا در میان مردمان تا من نیز ترا ذکر کنم در میان جماعتی که از آن بهتر اند از جماعت آدمیان که آن جماعت ملائکه اند ای عیسی نرم کن از برای من دل خود را و بسیار بکن ذکر مرا در خلوتها و بدان که سرور من در آنجا نباشد و در آنکه خشنود و خوشحالی [illegible] در آنست که [illegible] دل خود را برای خوف [illegible] رسید [illegible] و شوق حرکت نمودن [illegible] و در این باب زنده دل باشی نه آنکه مرده دل و پژمرده باشی و در کتاب [illegible] در حدیث طولانی مشهور به حدیث [illegible] روایت نموده که ائمه علیهم السلام فرموده اند که خدای تعالی گفت یا موسی اطلب [illegible] قلبک و اکثر ذکری فی الخلوات و اعلم ان سروری ان تبصبص الی و کن فی ذلک حیا و لا تکن میتا یعنی ای موسی پاکیزه کن [illegible] دل خود در او ترجمه باقی عبارات مذکوره [illegible] حدیث داشت

بانرم

چه حکم دارند که ذکر نفی و اثبات را اگر در خلوت بکار باید آورد
و با گیرد که دل از دنس تعلقات بعالم حس و ملک پاک گشتی
که آن نیز موجب سرور و صفای دلست چنانکه جماعت صوفیه
میگویند و نیز کلینی باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که قال لا یکتب الملک الا ما سمع و قال الله تعالی
واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة فلا یعلم ثواب ذلک الذکر
فی نفس الرجل غیر الله تعالی یعنی فرشته ثواب را نمینویسد
مگر آن چیزی را که میشنود و ذکر خفی را که نمیشنود ثواب آن بغایت است
ذکر خدای عز و جل فرموده واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة
ودون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا تکن من الغافلین
یعنی ذکر کن پروردگار خود را در نفس خود بحیثیتی که هیچکس نشنود
یعنی بکلامی که بر زبان جاری شود از روی تضرع و زاری و ترس
و هیبت و ابن فهد حلی صاحب عده از مجتهدین ما در کتاب عده
از رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که یا اباذر اذکر الله
ذکرا خاملا قلت ما الخامل قال الخفی یعنی حضرت رسول صلعم با بو ذر
گفت ای اباذر ذکر کن خدا را پوشیده اباذر گفت ذکر پوشیده
چه معنی دارد حضرت فرمود ذکر پوشیده ذکر خفی است و نیز اکثرا
نیز جمعی کثیر از علماء ما از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده‌اند
از آن جمله شیخ بزرگوار کفعمی در حواشی کتاب مصباح از امیر المؤمنین
و امام المتقین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که من
اراد ان یشتغل بالذکر فلیغتسل ویتوب عن جمیع المعاصی و یلبس

ثیابه

غاضا

ثیابه و یجلس فی الخلوة مربعا مستقبل القبلة واضعا یدیه علی رکبتیه
عینیه تماما و یشتغل بالذکر بالتعظیم والقوة بحیث یطلع لا اله الا الله
من تحت السرة و یفرغ علی القلب بحیث یصل تأثیره علی الاعضاء
مخففا صوته کما قال الله تعالی واذکر ربک تضرعا وخیفة فیذکر
معناه فی القلب حتی یحیط الذکر بجمیع الاعضاء و یستغرق بها
فاذا ورده وارد فینبغی ان لا یقطع مجتهدا و یثبت
و یفرغ القلب عن الخیالات النفسانیة و یشتغل بالمشاهدات
الروحانیة یعنی هر کس اراده نماید که مشغول گردد بذکر خفی
باید که غسل کند و توبه و ندامت نماید از جمیع گناهان و بشوید
جامهای خود را پاکیزه و بنشیند در خلوت مربع رو بقبله
و دو دست خود را بر زانوی خود گذارد دست راست را
بر زانوی راست و چپ را بر چپ گذارد در حالتی که بر هم نهد
هر دو چشم خود را و شروع نماید بذکر بتعظیم و قوة دل
بحیثیتی که بیرون آید کلمه لا اله الا الله از زیر ناف و قوة او بدل
رسد بحیثیتی که تاثیر آن بهمه اعضا برسد و آهسته کند صوت او
و بنا بر احادیث سابقه اگر اصلا صوت نداشته باشد بهتر خواهد
بود در حالتی که فکر نماید معنی او را در دل خود تا احاطه کند
همه اعضای او را و فرو رود در اعضا بلکه خیالی سوای
در دل او نیاید یعنی نفی نماید آنرا و دور کند بکلمه طیبه لا اله و محو
او کند و ثابت کند خدای واحد را بکلمه الا الله و فارغ سازد
دل خود را از جمیع خیالات فاسده و دواعی نفسانیه و مشغول گردد

مشاهدات و نیز و عادات و یکی از اطوار ذکر خفی است و آنرا اطوار دیگر
میباشد که در کتاب ادعیه مذکور است که هم آنها را از ائمه علیهم السلام
نقل کرده اند و موید این کلینی باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت نموده که اذکر الله علی کل حال یعنی ذکر کن خدا را
در همه حال امام گوید نقلی در اثبات ذکر جلی همانا کلینی در صحیح
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که ما من مجلس یجتمع
فیه ابرار و فجار فیقومون علی غیر ذکر الله عز و جل الا کان حسرة
علیهم یوم القیمة یعنی نیست هیچ مجلسی که جمع شوند در آن مجلس نیکان
و بدکاران پس بپا دارند آن مجلس را بغیر ذکر خدا مگر آنکه آن مجلس
حسرت باشد بر ایشان در روز قیامت و این حدیث مانند سایر
احادیث دلالت صریح دارند که ذکر در مجلسی که ابرار و فجار باشند
نیز میتوان کرد و ابرار و فجار را لازم است که قائم دارند مجلس
ذکر را که آن موجب حسرت ایشان نگردد و دیگر کلینی از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که قال الله تعالی یا ابن آدم
اذکرنی فی ملاء اذکرک فی ملاء خیر من ملائک یعنی ذکر کن مرا
در ملاء خود تا ذکر کنم ترا در ملائی که بهتر از ملاء تو باشد و این
حدیث دلالت دارد که مطلق ذکر را در میان مردمان میتوان کرد
و حضرت شیخ بزرگوار ابن فهد حلی از محمد بن [illegible] در کتاب عدة
الداعی از حضرت رسول صلعم روایت نموده که آنحضرت فرمود که
ان الملائکة یمرون علی حلق الذکر فیقومون علی رؤسهم و یبکون
لبکائهم و یؤمنون علی دعائهم فاذا صعدوا الی السماء یقول الله تعالی

یا ملائکتی

یا ملائکتی این کنتم و هو اعلم فیقولون یا ربنا انا حضرنا مجلسا
من مجالس الذکر فرأینا قوما یسبحونک و یمجدونک و یقدسونک
یخافون نارک فیقول الله سبحانه یا ملائکتی ازووها عنهم و
اشهدکم انی قد غفرت لهم و آمنتهم مما یخافون فیقولون ربنا
ان فیهم فلانا و انه لم یذکر فیقول قد غفرت له بمجالسته لهم
یعنی ملائکه میگذرند بر حلقه از حلقهای ذکر که ذاکران آنرا
بپا کرده باشند پس می ایستند بر محاذی سر ایشان و میگریند
برای گریه ایشان و آمین میگویند یعنی خدایا مستجاب کن
دعاهای ایشانرا پس چون باسمان روند خدای تعالی میگوید
که ای فرشتگان من کجا بودید پس فرشتگان میگویند
ای پروردگار ما حاضر شدیم در مجلسی از مجلسهای ذکر
پس دیدیم جماعتی را که تسبیح و تحمید و تقدیس تو میکردند
و میترسیدند از عذاب آتش دوزخ پس خدای عز و جل میگوید ای ملائکه
من در قصد باشید شما را گواه میگیرم که من گناهان
ایشانرا بخشیدم و ایمن گردانیدم ایشانرا از آنچه میترسیدند از آن
پس ملائکه میگویند خداوندا در میان ایشان فلان ذکر نمیکرد
پس خدای تعالی میگوید که او را نیز بخشیدم بسبب مجالست او با ذاکران
و از این حدیث معلوم میشود که هر کرا در مجلس ذکر حاضر کرد او را نیز
خدای تعالی بسبب مجالست اهل ذکر میبخشد و از گناهان او میگذرد
و هر کسیکه [illegible] مراد بمجلس ذکر جا است و دیگر حضرت شیخ بزرگوار [illegible]

ابن بابویه در کتاب فقیه از رسول صلعم روایت کرده که اکثروا
با درو الی ریاض الجنة فقالوا ما ریاض الجنة فقال حلق الذکر
یعنی مبادرت نمایید بسوی بوستانهای بهشت پس اصحاب گفتند چه
چیز است بوستانهای بهشت پس حضرت فرمود حلقهای ذکر
منعقد کرده از برای اقامت نمودن ذکر و این حدیث دلالت
کند بر مجلس ذکر و اهل شرع ثواب بسیار دارد چه جای اجتماعی که
کنند اگرچه احتمال دارد که مراد از مبادرت رفتن بمقصد ذکر
و بعض از علماء معروف تصحیف عبارت حدیث نموده حلق الذکر
بکسر ذال را حلق الذکر بفتح ذال خوانده اند و از وجه
بتاویلات بعیده حمله اراده نموده بمعنی آنکه مبادا که این
حدیث متمسک صوفیه شود و مراد از ذکر قرآن و تسبیح و تهلیل
و تمجید و تقدیس است و هرچه حمد و ثنا را گویی باشد از این نوع
سخن و بهر زبان که باشد و احادیث ابن بابویه بسیار [illegible]
شده و احتیاج نیز کرده آن نیست اما دلیل جواز ذکر با آواز
اگر گویند که قبل از این گفتیم که ذکر بلند در مجلسی که مردم [illegible]
کرد با آنکه در مجلس عشق [illegible] شوند و [illegible] کسی گفته
از احادیث ظاهر میگردد اما از کسی که آنرا با آواز خوش
میتوان خواند جواب گوییم که قرآن نیز از جمله اذکار است
بلکه بهترین ذکر کلام خدای عز و جل که فرموده انه لذکر لک
و لقومک یعنی قرآن ذکر است ای تو و برای قوم تو بلکه
اصل ذکر قرآنست و سایر اذکار فرع آنند زیرا که مشتمل است

بر جمیع

بر جمیع آنچه در اذکار است مثل حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل و تعظیم
و غیر آن و در احادیث واقع شده که قرآن را با آواز خوش
خواند چنانکه کلینی در کتاب کافی در حدیث موثق معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت نموده که ابو بصیر
که از آنحضرت سوال کردم که اذا قرأت القرآن فرفعت
صوتی جاءنی الشیطان فقال انما ترائی بهذا اهلک والناس
قال یا ابا محمد اقرأ قراءة ما بین القرائتین تسمع اهلک و رجع
بالقرآن صوتک فان الله یحب الصوت الحسن یرجع فیه
ترجیعا یعنی هرگاه قرآن خوانم شیطان بنزد من آید و در
قرآن خواندن و گوید ریا میکنی و بر [illegible] مردمان
گفت حضرت ای ابا محمد بخوان قرآن نه بسیار بلند و بسیار
آهسته بلکه آنقدر که اهل خانه بشنوند تا از ریا محفوظ مانی
و ترجیع کن بقرآن خواندن آواز خود را زیرا که خدای تعالی
صوت حسن را دوست دارد و عموم اینکه ان الله یحب
الصوت الحسن است دلالت صریح دارد که هرچیز که کسی
او را بصوت حسن بخواند محبوب حضرت رب العزت خواهد بود
و نیز دلالت دارد که بلند کردن آواز نیز جایز است در قرآن
و ذکر وقتی که قصد ریا نباشد بلکه مطلق صوت حسن را خدای
تعالی دوست میدارد بحکم عموم مذکور و صوت حسن [illegible]
بنحو خاص [illegible] است چنانکه گذشت و ابن بابویه در کتاب
توحید در فضیلت [illegible] توحید در [illegible] حدیث [illegible] عنهم

یقول الا ان الله یحمد بها صوتکم فیفرغ الا انما نشرت الوتر بحکمت و قدمیه
کما تنشر ورق الشجر تحتها و ان مد صوت سوای ملاهی صوت
حسن فهمیده نمیشود چه صوت منکر مذموم است بحکم انکر
ان انکر الاصوات لصوت الحمیر در بیان تحقیق غنا غنا در
لغت بمعنی ترجیع صوتست اعم از آنکه مطرب باشد یا نه و در
اصطلاح بمعانی متعدده آمده چنانکه مذکور خواهد شد و
معلومست که آنچه اهل ظاهر میگویند و معنی لغوی میخواهند
محض مکابره است و فحوای مضامین احادیث و مساوات اعتبار
اصطلاح لسان شرع است نه اهل لغت مثل لفظ صلوة
و امثال آن و کلینی در باب غنا باسناد خود از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم روایت نموده که غنا قول زور است و هو
ملاهی و ملاعب که اسباب بازیند مثل طنبور و امثال [illegible]
از برای لهو و لعب باشد و خوانندگیهایی که از برای لهو و
لعب باشد از آنجمله ابو بصیر روایت کرده و گفته که سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن قول الله عز و جل واجتنبوا الرجس من الاوثان
واجتنبوا قول الزور قال الغنا یعنی سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم از قول خدا تعالی که فرموده دوری کنید
از رجس که از اوثانی و از قول زور یعنی که آنحضرت فرمود قول
زور غناست و در حدیث دیگر آمده که رجس از اوثان شطرنج
پس غنا قولیست که مشتمل بر گزاف باشد و آنچه اقوال [illegible]
که مسطور از آن بازی و لذت دنیا و بیش بهم انگه در مدد [illegible]

از حضرت

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که فرمود لما مات
آدم علیه السلم فشمت به ابلیس و قابیل فاجتمعا فی الارض فجعل
ابلیس و قابیل المعازف والملاهی شماتة بآدم علیه السلم فکل ما
کان فی الارض من هذا الضرب الذی یتلذذ به الناس فانما هو من ذلک
یعنی چون آدم علیه السلم وفات کرد ابلیس شماتت نمود و شیطان و قابیل
بر وفات او و جمع شدند در موضعی از زمین و وضع کردند ابلیس و قابیل
بر آن اسباب لهو و لعب مثل عود و طنبور را از روی شماتت بآدم
علیه السلم پس هر چه هست در زمین از این باب از اسباب که لذت می برند
مردم از این باب ظاهر بود و این اصوات را کلینی نیز در
باب غنا ذکر کرده الغناء عش النفاق یعنی غنا آشیانه نفاق
است یعنی هر چه از نفاق آید مثل جنسی که لذت دنیا و
از و منظور باشد و منقول است الخبر روایت کرده که آنحضرت
و حق سؤال کرده از غنا بلفظ ما فرمود هو قول الله و من الناس
من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله یعنی قول خداست که
بعضی از مردمان می خرند که بازی منظور است تا انسان گمراه
شوند از راه خدا و احادیث درین باب بسیار است و مهمل احادیث
دلالت میکند که غنا چیزیست که بازی و لذت دنیا و لهو و لعب
از و منظور باشد نه مطلق اصوات چه در احادیث واقع شده که قرآن
کر ذکر است بنغمه و صوت حسن و ترجیع صوت و لحن [illegible] یعنی
میتوان خواند از آنجمله کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
نقل نموده که فرمود ان القرآن نزل بالحزن فاقرؤه بالحزن

فرموده

یعنی قرآن بحزن فرود آمده پس بخوانید آنرا بحزن و دیگر آنکه حضرت
که حضرت رسول صلعم گفت ان من اجمل الجمال الشعر الحسن
ونغمة الصوت الحسن یعنی بهترین جمال موی نیکوست و از آن نغمه
آواز خوش و این حدیث بعد از حدیث سابق که مذکور شد هرچند دلالت بر خواندن
ترجیع که اهل ظاهر آنرا غنا نامیده اند پس معلوم شد که غنا
الحمد نیست که اکثر آنها فهمیده اند بلکه غنا قولیست که از لذات
دنیا و خواهش نفسانی و نفاق و لهو و لعب از و مقصود افتاده
بر شود ذکر و فکر آخرت بلکه هر چیز که از لذات منظور نباشد به آواز
خوش خواندن بلکه به نغمه و ترجیع خواندن از آن عالم نیست خبر
از علی بن جعفر روایت شده و او از برادر بزرگوار خود حضرت
امام موسی کاظم علیه السلم که سالته عن الغناء هل یصلح فی الفطر
والاضحی والفرح قال علیه السلم لا بأس ما لم یعص به و ابو بصیر روایت
نموده که پرسیدم از حضرت صادق علیه السلم از کسب زنان
مغنیه فقال علیه السلم التی یدخل علیها الرجال حرام والتی تدعی
الا الی العرایس لیس به بأس و در من لا یحضره الفقیه مذکور است که سائلی
علی بن الحسین علیهما السلم از شراء جاریه که صوت خوش داشته باشد فقال علیه السلم ما علیک
لو اشتریتها فذکرتک الجنة و ابن بابویه فقید عفی عنه گفته که قول
و این قید بهر گاه مسلم ظاهر میشود که مطلق غنا حرام نباشد
و معنی لغوی را اما اعتبار نموده و بعضی علما خدیو را استثنا کرده اند
و جمعی علما اجرت مغنیه را مباح دانسته اند چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی
و شیخ مفید [illegible] کرده اند و اکثر شیعه امامیه علیهم السلم

جایز دانسته اند پس دعوی اجماع هم بر حرمت غنا بمعنی لغوی باطل خواهد بود
و مستعمل شرعی را افراد مساهمه ثابت اگر گویند که فقها بمعنی لغوی
حمل غنا نموده اند جواب آنکه احتیاج مکلف بیان لغت نیست و قرائنست که از
ائمه علیهم السلم تفسیر چیزی را که خواهیم نباشد چه اهل لغت بسیار بوده
که غلط کرده اند چنانچه صاحب قاموس در بسیاری از معانی بر صاحب صحاح زده
صاحب صحاح نموده و احتمال دارد که غنا از باب منقول شرعی
باشد که ائمه نقل کرده باشند از معنی لغوی بمعنی شرعی زیرا که ائمه
تفسیر معانی ما قصد دارد با آن احادیث که دلالت دارند بر آنکه ذکر را
بنغمه و ترجیع صوت و صوت حزین میتوان خواندن و حضرات
ائمه علیهم السلم نیز بر این طریق قرآن میخوانده اند در کتاب عوالی اللآلی
ایراد شده که حضرت رسول صلعم در فوت پسر خود ابراهیم گریست
و بلند میکرد آواز را جمعی از صحابه گفتند که منع میکنی ما را از
گریه با آواز بلند و خود با آواز بلند گریه میکنی حضرت فرمودند که
منع کردم از دو صوت فاجر یکی نغمه لهو و لعب و یکی در مصیبت
که روی بخراشند و پیراهن پاره کنند و حدیث ابن عباس است
انما نهیت عن صوتین فاجرین عند نغمة لهو و لعب و مزامیر شیطان
و صوت عند مصیبة خمش وجوه و شق جیوب پوشیده نیست
که اضافه نغمه بلهو و لعب اضافه لامی است نه بیانیه و در اضافه
بیانی لازم که در میان مضاف و مضاف الیه عموم و خصوص من وجه
مثل خاتم فضه و در این حدیث این شرط مفقود است و اضافه لامی
موافق اینجا است که بلند کردن آواز حضرت از جمله صوت [illegible]

اگر گویند قبول داریم که ذکر را بصوت حسن خواندن سنت موکد است
اما از کجا که اشعار چند را با نوا و از صوت حسن خواندن با آنکه
شعر خواندن مذموم است جواب آنکه شعر مذموم آنست که
مشتمل باشد بر مضامین کاذبه و مناقب زایده یا هجو [illegible] و هذیان
از اشعاری که مدح کسی و مذمت کسی منظور نباشد و شعار
حقه حقیقی و مواعظ و نصایح [illegible] ملحوظ نباشد و اما اشعاری
که مشتمل بر معانی حکمت و مضامین نفس الامری که در واقع مؤثر
در نفوس است حقیقة بسیار خوب است زیرا که مراد از شعر که مذموم است
اگر مطلق کلام موزون باشد لازم می آید که جمع کثیر از بزرگان
نامشروع کرده باشند و قایل بر این امر در درجه اعتبار ساقط
است با آنکه حضرات ائمه نیز اشعار میگفتند و میخواندند و
حتی بیتی حضرت رسول صلعم نیز اشعار میخوانده اند و دیوان
حضرت امیر و مناجاتهای آن حضرت و سایر ائمه علیهم السلام
کلام موزون است دلیل صریح [illegible] بر حسن اشعار که این باب [illegible]
روایات مختلفه در کتاب عیون از حضرت امام همام امام
رضا علیه السلام روایت منقول [illegible] بصدور [illegible] صریح است
دلالت صریح که در خواندن اشعار دارد و دیگر آنکه مشتمل بر
معانی حقه [illegible] و هر گاه اشعار حقه را جایز باشد خواندن
و گفتن [illegible] جایز نباشد آنرا بصوت حسن بخوانند با آنکه
خدای تعالی صوت حسن را دوست داشته [illegible] در
وقتی که آن اشعار مشتمل بر مبدأ و معاد و تهلیل و تسبیح و صلوات

و غیر آن

و غیر آن از اذکار صحیحه و مواعظ حسنه باشند و در استماع آن [illegible]
ترجیع صوت که از غنا نیست باعث آه و ناله کردیدن و خضوع
و خشوع و رقت نمودن و حرکات و سکنات و بیهوش شدن
و غیر آن میشود بنابر احادیث و آیاتی که دلالت دارند
که مؤمن را این حالات حاصل میگردد و از آنجمله خدای تعالی
فرموده انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا
تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون یعنی بدرستی
که نیستند مومنان مگر آن جماعت که هر گاه ذکر کرده شود خدا
[illegible] بترسد دلهای ایشان و هر گاه خوانده شود بر ایشان
آثار غریبه و صنایع عجیبه [illegible]
از ماسوی الله کشیده در مقام توکل [illegible]
کار گذارند و هر گاه از شنیدن ذکر [illegible] ایمانی
و توکل بهم رسانیدند [illegible] از مقامات [illegible]
همچنانکه در ادعیه [illegible] لفظ آه و ناله و امثال آن واقع است
اما دلیل جواز حال و وجد آنکه [illegible] استماع کلمات
موثره [illegible] همچنانکه خدای تعالی فرموده فویل للقاسیة قلوبهم
من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها
مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم
الی ذکر الله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء یعنی وای بر کسانی [illegible]
که آنرا ویل گویند [illegible] است که قساوت داشته باشد دل او
از ذکر خدا آن جماعت در گمراهی ظاهرند و خدای تعالی فرستاده است

بهترین سخن را در حالتی که آن کتاب متشابه المعانی و مثانی الآیات است
که تفسیر پوست و لرزش می آید از شنیدن آن پوستهای آنجماعت
که می ترسند خداوند خود را پس نرم میگردد پوستهای ایشان
و دل ایشان و متوجه میشوند بذکر الهی و این لرزش کم و نرمی دل
و پوست و اعضا بسبب هدایتی است که خدا با ایشان کرده
و هر که را میخواهد هدایت میکند و این یکمرتبه از مراتب خوف است
که مومنانرا حاصل میگردد و کلینی در باب صفات مومن و ابن
بابویه در کتاب امالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حدیث طولانی روایت کرده اند که شخص عابد همام نام
داشت بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و سؤال از
نمود و گفت مومن حقیقی را برای من بگو چنانچه گویا او را
که من ببینم حضرت شروع نمودند بتعداد صفات مومن نمودند در
اثنای آن همام بیهوش شده جانش بجنت الماوی رسانید
و عبارت آخر حدیث اینست قال فصاح همام صیحة ثم وقع
مغشیا علیه فمات فقال اهکذا تصنع المواعظ البالغة باهلها فقال
قایل فما بالک یا امیر المؤمنین فقال ان لکل اجلا لن یعدوه و سببا
لا یجاوزه فمهلا لا تعد فانما نفث علی لسانک شیطان
یعنی راوی گفت هنوز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تعداد صفات
مومن میکرد در اثنا همام فریادی کرد و بیهوش افتاد
و بیهوش شد و جانش [illegible] پس امیر
المؤمنین علیه السلام فرمودند آگاه باشید که من میترسیدم از اینکه

مبادا تاب این سخنانی نیاورد پس فرمود که چنین میکنند موعظه
و الی کار که بکمال رسیده بجماعتی که اهل آن باشند و صاحب
نفوس زکیه و قلوب رقیقه باشند پس ابن کوا از خبث ذاتی
بحضرت اعتراض کرد که چرا چنین کردی ای امیر المؤمنین
در حالتی که بشما نمیرسید پس حضرت علیه السلام عتاب نمودند
باو گفت خاموش باش و از مثل این حرفها اعراض کن بدرستی که
هر که را اجل و وقت معلومی است که از آن تجاوز نمیکند
بدرستی که بر زبان تو شیطان داخل شده است و این سخن
از آن است و این حدیث دلالت دارد که جماعتی هستند که از اهل
وعظ و سخنهای حقه بر نفسهای ایشان تاثیر عظیم بهم میرسد
که باعث مردن ایشان نیز میگردد و این تعجب است که هر گاه جان
حد تواند بود چرا نبه باعث حرکات شوقی نشود که قصد است
و غیر آن از احوال نیز میتواند بود چنانکه کلینی در باب مذکور
از حضرت علی بن الحسین روایت نموده قال صلی امیر المؤمنین
علیه السلام الفجر ثم لم یزل فی موضعه حتی صارت الشمس علی قید رمح
و اقبل علی الناس بوجهه فقال والله لقد ادرکت اقواما
یبیتون لربهم سجدا و قیاما یخالفون بین جباههم و رکبهم
کان زفیر النار فی آذانهم اذا ذکر الله عندهم مادوا کما
یمید الشجر کانما القوم باتوا غافلین قال ثم قام فما رئی ضاحکا
حتی قبض یعنی نماز صبح را ادا فرمود پس نشست در جای خود
که نماز کرده بود تا آنکه آفتاب طلوع کرده بیک نیزه بلند شده پس

روی بر دعا کرده و فرمود که بخدا قسم که دیده ام جماعتی را که شب بر او آورده اند
با آنکه خواب کرده باشند بلکه همه شب در سجده و عبادت مشغول بوده اند
و هرگاه ذکر خدا کنند نزد ایشان بحرکت می آیند از ترس الهی چنانچه
درخت در وقتی که بادهای سخت بر آن [illegible] در می آید و سیلابها از چشم ایشان
میریزد [illegible] و گفت که بسی برخواست حضرت [illegible] کسی او را خندان
تا از این جهان [illegible] بیدار باقی از آنگاه فرمود این حدیث با احادیث
و آیات سابقه دلالت دارند که مومن را مراتب است در اصول ایمان
با اهلیت و نیز او از نفوس ایشان و عقاید شان نیز رسیدند بجایی
که لیاقت آن دارند بعض بخشوع و خضوع و رقت در می آیند
و بعض بغشی [illegible] و لرزیدن و بر خود [illegible] که [illegible] مناسب و جمعی
هلاک می شوند و بعض در مرتبه العلیا اند و آن بلند ترین مراتب
است و الله اعلم [illegible] **فصل پنجم**

در بیان کشف و رؤیا و وحی و الهام و غیره و وجود اولیا و اقطاب
و کرامات و عدم ضرر ایمان ابتدا از جمیع [illegible] مخفی نماند که علم
امور خفیه بعضی از افراد انسان را حاصل میگردد و آن یا بطریق کسب
و تعلم است و آنرا استدلال نامند و مخصوص علما است و یا بدون
استدلال بواسطه ملک در دل می افتد پس اگر علم بر او [illegible]
بر آنرا وحی نامند چه وحی در لغت بمعنی پیغام و اشاره [illegible]
است و آن مخصوص انبیاست و اگر علم بی واسطه نباشد آنرا الهام
گویند و الهام در لغت بمعنی بدل انداختن است و آن مخصوص اولیا
و اصفیاست و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب

او یرسل

او یرسل رسولا اشاره بوحی و الهامست و هر دو باختیار و کسب نیست
و یا بطریق تصفیه خاطر از کدورات جسمانیست که باختیار [illegible] میسر
در [illegible] مثل از ارتکاب ریاضات و اکتساب اخلاق حمیده و تعلقات
از مشاغل حسیه از عالم روح و لوح محفوظ و سموات منعکس [illegible] بر
نمایان شد مانند انعکاس مثال آینه از آینه دیگر [illegible] اشیا را
از عالم غیب و امر و از امور خفیه است و میان عالم غیر محسوس
و عالم حسی مباینی و حجابی است و توجه روح بعالم خود در عالم
صورت [illegible] است و کسی را انکار [illegible] رسد و رؤیای صادقه مانند
و این مخصوص بفرقه نیست بلکه موقوف است بغفلت بعض از [illegible]
حسی بسبب استراحت قوای بدنی و عدم ممانعت آن چه [illegible]
منقسم [illegible] محتاج به تعبیر است و اضغاث احلام از [illegible]
عالم روح نیست و توجه روح را بعالم خود در حین بیداری کشف نامند
پس هرگاه بسبب مجاهدات مشاغل حسی مانع توجه روح بعالم خود
نگردد امکان اعتقاد دارد که گاهی در بیداری تواند متوجه شود
مومن را که در احادیث واقع شده نیز [illegible] نخواهد بود و کشف
بعد کشف در امور [illegible] مربوط است بر مراتب تصفیه
پس [illegible] بعض از خواص [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] محتاج [illegible] کاملی [illegible]
واردات [illegible] است که آنرا از عالم [illegible] در لباس محسوس
جلوه گر [illegible] چنانکه رؤیای صادقه [illegible] محتاج بخواب است
و کشف گاه مثال برق خاطف و گاه [illegible] بقدر استعداد [illegible]

و دوام آن نفوس کلیه را مخصوص عالم آخرت است و در این عالم نوبت
نادر و مخصوص معصوم تواند بود کما قال امیر الکل سلام الله علیه
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و اما ظاهر را انحاء مراتب
کشف از دو وجه است یکی عدم تجرد روح بلکه عدم تصفیه آنست
نزد ایشان و با وجود اقرار بر رؤیای صادقه محض کاشف خواهد
بود چه هر که سبب رؤیای صادقه در منام تواند بود در بعضی افراد
انسانی سبب کشف عالم یقظه نیز تواند بود و آنچه بهاء الملة والدین
طاب ثراه در کشکول خود موصوف اند مؤید همین مذکور است که سئل
علی علیه السلم عن العالم العلوی فقال علیه السلم صور عاریة عن
المواد العاریة عن القوة والاستعداد تجلی لها فاشرقت وطالعها
فتلألأت فالقی فی هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله وخلق الانسان
ذا نفس ناطقة ان زکاها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل
عللها واذا اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارکت بها
السبع الشداد صدق ولی الله و یکی عدم فرق مابین اثبات در
معنی غیب که مخصوص جناب اقدس الهی است که عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و ظاهر است که مراد از غیب
معنی لغوی نیست چه در لغت بمعنی آنچه نهان است که از حس پوشیده
باشد پس باید هر چه از حاسه دیگر پوشیده باشد [illegible]
باید قایل شده و همچنین مراد از غیب مطلق امور خفیه [illegible]
چه بر بعضی از آن انسان را اطلاع حاصل است مخصوص عالم
الغیب تعالی شانه نیست بلکه مراد از آن بعض امور خفیه خواهد بود

نه مطلق

نه مطلق آن و آن یا عبارتست از امور که هیچ مدارک از ادراکات
بشری در نیابد و یا عبارتست از علم بر کنه حقایق اشیاء با جمیع علل
و اسباب قضائی و قدری و منشأ او موافق است یکی مقصود
که مراد ذات مقدس الهی باشد پس مراد غیب که نه بهیچ و
حیله بشری و دلایل معلوم تواند شد غیب نخواهد بود و بعضی
اخبار از الهام و کشف و رؤیای صادقه و استدلال معلوم تعبیر
کرد علم او بوجهی خواهد بود نه بکنه و چون بوجه نیست غیب نیست
بلکه مطلق بعضی نیز غیب نخواهد بود چنانکه رسول ثقلین صلوات الله
علیه و آله قایل به ندانستن غیب بعضی که و عنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الا هو مصرح اوست و اقرار بوجود داشته اند و ان سوال
ولی بوجه مشعر بر آنست که آنچه بعضی انبیاء از غیب عرض نماید
معلوم کرده و بر اوصیاء از انبیاء و بر کاملان مؤمنین از اوصیاء
پس غیب اصطلاحی مخصوص جناب اقدس است نه غیب لغوی
و بعبارت دیگر علم دانش روح است و کشف مثل و کر البصیر مانند
و فراست که بیند و آن جزوی و کلی میباشد چنانکه مکشوف وحی
اما دلیل نقلی بر جواز او بسیار است و از الجمله ابن بابویه در عیون
اخبار الرضا در باب رد بر علت و مفوضه روایت نموده و در
[illegible] امالی نیز مذکور است که شخصی در مجلس مامون از حضرت امام
[illegible] علیه السلم سؤال نمود فما وجه اخبارکم بما فی قلوب الناس
قال اما بلغک قول رسول الله صلعم اتقوا فراسة المؤمن فانه
ینظر بنور الله قال نعم قال ما من مؤمن الا وله فراسة ینظر بنور الله

على قدر ايمانه ومبلغ استبصاره وعلمه وقد جمع الله للائمة منا ما فرّق
في جميع المؤمنين يعني هر چه مراست و قدر جزو از ان شما باشد در دل اهل
مومنان است حضرت فرمودند آیا نرسیده است بتو قول رسول
صلعم که فرمودند که بپرهیزید از فراست مومن که مومن می
بیند بنور الله که مومن نظر بنور الهی میکند پس حضرت فرمودند که نیست
هیچ مومن مگر آنکه او را فراستی است که بواسطه آن نظر کردن
بنور الهی بقدر ایمان و بصیرت و دانش او و همه چیزهای که در
هیچ مومنی پراکنده است و در ایشان متفرق است جمع شده است در ما
وازین حدیث ظاهر میشود که مومنین را نصیبی در دریافت علوم غیبیه
هست در بیان کشف کلی و اما دلیل نقلی بر کشف کلی
کلینی و ابن بابویه در عیون و امالی از حضرت امام بحق ناطق جعفر
علیه السلام روایت کرده اند من زهد في الدنيا اثبت الله الحكمة في قلبه
وانطق بها لسانه وبصّره عيوب الدنيا داءها ودواءها واخرجه
من الدنيا سالما الى دار السلام یعنی هر که ترک دنیا کند ثابت میگرداند
خدای تعالی حکمت را که معرفت است در دل او و گویا میگرداند
بان حکمت زبان او را و بینا میکند او را بدرد و دوای دنیا و او را
از دنیا بیرون برده به بهشت میرساند چنانچه حدیث نبوی دلالت دارد
که بزهد معرفت حاصل میشود و مراد از کشف حصول معرفت
کما از راه زهد و مجاهده باشد و در باب فضل فقر کلینی از حضرت
امام بحق ناطق علیه السلام روایت نموده قال النبی صلعم طوبی للمساکین
بالصبر هم الذين يرون ملكوت السموات والارض و حديث

صحیح است

صحیح است بر آنکه ملائکه آسمانها و زمین را ابد بدیده بصیرت می بینند
و کشف اطلاع بر این معنی حدیث حضرت حارثه که در فصل اول گذشته
دلالت صریح بر مطلب که حارثه گفت که عرش رب را و اهل
بهشت و دوزخ را دیدم و حضرت رسول صلعم فرمودند
اصبت فالزم و تصدیق تحقیق احوال حارثه کردند
احادیث رویای زیاده از انست که تعداد توان نمود از آنجمله
ابن بابویه در مجلس بیست دوم امالی از حضرت امام ثامن علیه السلام
روایت نموده لقد حدثني ابي عن جدي عن ابيه عليهم السلام ان رسول
الله صلعم قال من رآني في منامه فقد رآني لان الشيطان لا يتمثل في
صورتي ولا في صورة احد من اوصيائي ولا في صورة احد من شيعتهم
وان الرؤيا الصادقة جزء من سبعين جزءا من النبوة و در کلینی
بسند و هم از کتاب مذکور روایت نموده که حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمودند ان المؤمن اذا نام خرجت من روحه حركة ممدودة
صاعدة الى السماء فكلما رآه روح المؤمن في ملكوت السماء
في موضع التقدير والتدبير فهو الحق وكلما رآه في الارض فهو اضغاث
احلام فقلت له وتصعد روح المؤمن الى السماء فقال نعم قلت
حتى لا يبقى منه شيء في بدنه فقال لا لو خرجت كلها حتى لا يبقى
منه شيء اذا لمات قلت فكيف يخرج فقال اما ترى الشمس في
السماء في موضعها وضوؤها وشعاعها في الارض فكذلك الروح
اصلها في البدن وحركتها ممدودة یعنی مومن هرگاه بخواب برود
از روح او حرکتی کشیده میشود تا آسمان که هیچ از

فرشتگان آسمان در موضع تقدیر و تدبیر آنچه بینند آن حق و صدق
است و هرچه در زمین بینند از خواب آشفته است پس گفتم
لکن هم روح مؤمن بآسمان میرود حضرت فرمود آری پس گفتم که آیا
میرود که از روح چیزی در این بدن نماند حضرت فرمود که نه بلکه در
بدن باقی است از این حدیث ظاهر میشود که روح مثل شعاع خورشید
میباید هر گاه امور حسی مانع نباشد و باز در همین مجلس از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت نمود که قال سألت رسول الله
صلعم عن الرجل ینام فیری الرؤیا فربما کانت حقا و ربما کانت باطلا
فقال رسول الله صلعم ما من عبد ینام الا عرج بروحه الی رب العالمین
فما رأی عند رب العالمین فهو حق یعنی که حضرت امیر از حضرت
رسول الله صلعم سؤال کرد از مردی که بخوابد و ببیند خوابی
پس بسا هست که خواب درست باشد و بسا باطل شود که دروغ باشد
پس رسول صلعم فرمود که نیست هیچ مؤمن که بخوابد مگر اینکه عروج
کند روح او تا بخداوند عالمیان پس آنچه ببیند بنزد پروردگار
عالمیان آن حق است و در همین مجلس از امام جعفر علیه السلام
ان العباد اذا ناموا خرجت ارواحهم الی السماء فما رأت الروح
فی السماء فهو الحق و ما رأت فی الهواء فهو الاضغاث الا ان
الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها
اختلف فاذا کانت الروح فی السماء تعارفت و تباغضت
فاذا تعارفت فی السماء تعارفت فی الارض و اذا تباغضت
فی السماء تباغضت فی الارض در بیان عروج روح اما رو

که صوفیه

که صوفیه جمعه قایلند همین حدیث دلالت برای دارد و کلینی در باب
زهد از امام بحق امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که
ان القلب اذا صفا ضاقت به الارض حتی یسمو یعنی دل
صاف از کدورات شود تنگ میگردد بر او زمین تا آنکه از
زمین بگذرد بسوی سموات عروج نماید در بیان وجود اوتاد و
وجود اوتاد و سیاح و اقطاب و ابدال که دلیل بر آن هیچ نیست
که کفعمی و غیره در دعای ام داود اسم ایشانرا ذکر کرده اند
و بیاری ایشان خواسته و شیخ زین الدین راوی شرح لمعه
شیخ شهید ایشانرا ابدال شمرده است و صوفیه ایشانرا رجال
الغیب دانند از جمله خدم و موالیان حضرت صاحب العصر و الزمان
میدانند و باوجود آنکه حضرت مامور نیست به بیان دین حق الهی
دیدن جن و شیاطین که غیر صوفیه نیز قایلند قواعد شرعی اقتضا
که ادعیه مخصوصه بیان نموده اند و شیخ شهید در شرح لمعه [illegible]
اعتراف نموده است و شک نیست که هر گاه موجب [illegible]
رؤیت ملکه که اثر فرو الطفیر دیده بصیرت ملک باشد
شیاطین و جن را هم رؤیت محال نیست در جواز کرامات
اما ظهور کرامات بسیار مضامین احادیث از جملی و جماعه
اسرار که غیر معصوم مند بعید نیست و خواص بصیر [illegible] علاوه
چاچار بسا در کتب [illegible] شرح آن نسبت بغیر معصوم داده اند
و کلینی در حدیث روایت نمود که حاصل آن اینست که صحابه از حضرت
رسول صلعم سؤال نمودند که ماداد کرده در خدمت آنحضرت [illegible]

تا کردنیا و راغب آخرتیم و چون بجا نهار خود میرویم و فرزند و عیال را
می بینیم راغب دنیا میشویم و آنحال را فراموش میکنیم حضرت رسول صلعم
در جواب فرمودند کلا ان هذه خطوات الشیطان فیرغبکم فی الدنیا
والله لو تدومون علی الحالة التی وصفتم انفسکم بها لصافحتکم الملائکة
ومشیتم علی الماء و این حدیث دلالت دارد که غیر معصوم را ممکن است
بسبب صفا بر روی آب راه رفتن و مصافحه با ملایکه نمودن و محفوظ
بودن اهل الله از مضرات اعادی از ادعات صوفیه بر آنکه اهل الله
را آسیب و مضرت از آب و آتش و سباع و آلات حرب و امثال
آن نمیرسد مضمون این حدیث است که من خاف الله اخاف الله منه کل
شیء و کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که میفرمود
الله عز وجل و عزتی و جلالی و عظمتی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر
عبد هوای علی هواه الا استحفظته ملائکتی [illegible] و کلینی از آنحضرت
روایت نموده قال اوحی الله عز وجل الی داود ما اعتصم بی عبد من عبادی
دون احد من خلقی عرفت ذلک من نیته ثم یکیده السموات والارض ومن فیهن
الا جعلت له المخرج من بینهن

فصل ششم

در وحدت وجود وحدت وجود در میان قدما شهرت نداشته بلکه بعد از [illegible] و
اوائل جماعت سلف نقل کرده اند و میان متاخرین شیعه بسیار
شهرت یافته و فهمیدن آن در کمال اشکال است [illegible]
علما گفته اند درباب وحدت وجود آنست که اشیا بر دو قسم اند
واجب الوجود و ممکن الوجود اول علت است دوم معلول و واجب
الوجود موجود است بوجود خاص حقیقی و ممکن الوجود موجود است

بوجود غیر اصیل ارتباطی بوجود حقیقی و در این باب تمثیلات ذکر کرده اند
که هیچ یک از آن تمثیلات علم یقین بوحدت بهم نمیرسد مگر قاضی
بر حسب فهم خود گفته کرانی تمثیلات هر کدام از یک وجه شباهت
بمقصود دارد اما از وجهی دیگر بسیار دور و بعید است مراد و اکثر تمثیل
کرده اند بموج و دریا و وجه شبه آنست که همچنانکه تا دریا حرکت
در نیاید موج بهم نمیرسد همچنین تا تلاطم جود واجب الوجود و فیض
تجلی موجود حقیقی نباشد مخلوقات بهم نخواهد رسید و نیز
موج و دریا یکیست غیر یکدیگر است منوط بر آنست که موج را
وجود اصیل نیست چنانکه محققان فرمودند که موج هم وجود دارد
مثل دریا و با وجود دریا یکیست [illegible] رفع اینست که [illegible] در آمده
محالست پس وجود مخلوقات تابع لطف [illegible] نیست بلکه وجود [illegible]
از الجهت است که مربوط بوجود حقیقی و این وجود عارضی
بسبب انتساب و ارتباط بهم رسیده و بعبارت دیگر در آمده
ممکن است چنانکه از احادیث نیز معلوم میشود و از احادیث که
وفقه [illegible] محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از حضرت
امیر المومنین علی بن ابی طالب [illegible] صلوات الله و سلام
علیه و آله روایت نموده در حدیث [illegible] که آنحضرت فرمود
فکل محمول یحمله الله بنوره وعظمته وقدرته لا یستطیع لنفسه ضرا
ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا فکل شیء محمول والله تبارک
وتعالی الممسک لهما ان تزولا والمحیط بهما من شیء وهو حیوة کل شیء
ونور کل شیء قال له [illegible] عن الله عز وجل این هو فقال امیر المومنین

پنهان و پیدا و فوق و تحت و محیط ما و معنا یعنی هر چیز پدید آمده
خدای تعالی است بوجود و نور و پرتو و عظمت و قدرت خود و الی
بر داشته شده فی نفسه توانا نمیشد از دلم نفع و ضرر را و نه مرگ
و نه زندگی و نه انداخته شدن را در روز قیامت را پس هر چیز که سوای
خدا است پر داشته شده است و خدا نگاه دارنده و محیط
با وست و خدا از آنکه کانی و وجود همه عالم و عالمیان است چنانکه
نیز وارد شده کما الله نور السموات والارض یعنی خدای تعالی
نور و وجود آسمانها و زمینها است یعنی اصل و حقیقت وجود
خدا است و وجودات ممکنه عارض و محمول وجود حقیقی الله
پس حال که حق گفت امیر المؤمنین خدای تعالی کجا است حضرت
فرمود اینجا و آنجا و پایین و بالا و محیط است بما و با ماست و در
یعنی حدیث فرمود فبعظمته و نوره ابصر قلوب المؤمنین یعنی به بزرگی
نور وجود او بینا گشته است دلهای مؤمنان و حدیث کمیل که
گذشت دلالت صریح دارد بر وحدت وجود دارد که حضرت امیر
علیه السلام فرمود نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل
التوحید آثاره و معدومیت ماسوا متفرع نفس برهانی عقلی تم
است پس وجود بالغیر معدومیت بحسب ذات شود آن اثر ندارد
که در مقابل وجود حقیقی اصلا صاحب وجود نتوان گفت
پس هر موجود بوجود اصلا در یکی و وحدت وجود همین محقق است
پس تنها که در باب وحدت وجود کرده اند در نظر عقل همه راجع
بیک معنی میشوند که از احادیث و آیات معلوم میگردد پس اگر ایشان

و حدیث

و حدیث [illegible] سؤال من سخنهای ایشان نیز مؤول خواهد بود که شبهه
و بهر حال اهل ظاهر در آیه و حدیث میگویند صوفیه را تعویل
خواهند کرد گفت

فصل هفتم

در بیان انوار و حجب که
نیست که انوار آلهیه در حجب اند چنانکه کلینی در باب نهی از صفت
بغیر آنچه خود را صفت کرده باسناد خود از حضرت امام
روایت نموده کما آنحضرت فرمود الحدیث بطوله اذا کان محمد صلعم
کان اذا نظر الی ربه بقلبه جعله الله فی نور مثل نور الحجب حتی
یستبین له ما فی الحجب ان نور الله منه اخضر و منه احمر و منه ابیض و منه غیر
ذلک یعنی اینکه محمد است که هر گاه نظر میکرد بسوی خدای
خود بدل خود میگردانید او را خدا در نوری مثل نوری که در
پرده ها باشد تا آنکه ظاهر شد برای او آنچه در پرده ها بود بدرستی
که نور خدا بعضی سبز است و بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی رنگهای
دیگر و این حجب را غیر معصوم نیز ادراک میتواند زیرا که بر مردمان
امر کرده اند بطلب این و طلب محال محال است پس معلوم شد
که امر ممکن است و امکان عرفی نیز دارد بنابر حدیثی که کلینی باسناد
خود از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمود [illegible] الحجاب الابار
تستکملوا امر دینکم یعنی طلب نمایید از پس پرده ها تا روا احکام
کرده الواقعیه نموده اند تا تمام شود کار دین شما و این حدیث در کتاب
کلینی مکرر واقع شده با احادیث دیگر و در کتاب جواهر الکلام
وارد شده که حضرت رسول صلعم فرمود ان لله سبعین حجابا

يعنی و هذا این اعتقاد پرده بست و در روایتی دیگر وارد شده که (حاشیه: اعتقاد)
هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت و این حدیث از نوع الواقع مفصل ابن (حاشیه: عرعر)
است که کلینی روایت کرده و حدیث انوار سبعه را از غایت شهرت ذکر
نموده پس اگر بعضی از مومنان از اسرار محجوبه محجب و انوار مکتومه آن
حاصل شود بعید نخواهد بود **فصل هشتم** در جواز علم
و درستی وعیت حلیه که قسمی از اعتقادات است کلینی در باب اخلاص روایت
نمود علی بن ابراهیم عن ابیه عن القاسم بن محمد عن المنقری عن سفیان
بن عیینه عن السندی عن ابی جعفر علیه السلم قال ما اخلص عبد الایمان اربعین
یوما او قال ما اجمل ذکر الله اربعین یوما الا وزهده الله فی الدنیا و بصره
دائها و دوائها و اثبت الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و ابن
بابویه علیه الرحمة در عیون اخبار الرضا بیان نموده قال قال رسول
الله صلعم ما اخلص عبد لله عز و جل اربعین صباحا الا جرت ینابیع
الحکمة من قلبه و لسانه و ازین احادیث و از اعیان فحول و
ظاهر است و منکر را سندی نیست که بطریق صوفیه شاید در ایام
و روز عمل نمود **فصل نهم** در بیان شطح و طامات
شطح بکر اول اسرو دست که در هیچ اندیشه بر عالم سراید
و طامات ملو شدن و بر آوردن آنست و در اصطلاح اظهار امری
که باید مخفی داشت و صوفیه معتقد آنند که در بعضی احوال
بیهده وال بحسب نزول از امور حقیه و قربانی نیست بیان
احدیت و از ائمه علیهم السلم نیز صادر گشته از انجمله امیر المومنین و امام
المتقین علیه السلم در خطبة البیان و هو معدود و سید الساجدین امام محمد باقر

داماد علیه الرحمة شرح عارفانه بر این حدیث نوشته است انا الله السمیع العلیم
انا الذی خلق السموات و الارض انا محمد المصطفی انا علی المرتضی یعنی
منهم هذا ستنوا و منهم داماد و منهم آنکه اسمانها و زمینها را آفریده
و منهم محمد مصطفی و علی المرتضی و کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت کرده که فرمود نحن عین الله و یده المبسوطة بالرحمة
یعنی ما چشم و دست خدائیم که بهین گردیده شده است (حاشیه: برحمت)
و باز روایت نمود که جمعی پیش حضرت آمده بودند پس آنحضرت
بی آنکه کسی از او سوال کند شروع کرده فرمود نحن لسان الله
و نحن وجه الله و نحن عین الله فی خلقه یعنی ما زبان خدائیم و ما
روی خدائیم و ما چشم خدائیم و شک نیست که معنی ظاهر از
الفاظ مراد نیست و معنی حقیقی آنست که ما مستغرق در علم
و متخلق با خلاق الهی و دلیل بر وجود حضرت خدا و دیدیم و حق
میدانیم حق بینیم و حق میشنویم و سخنان بزرگان اهل
طریقت همین معنی دارد و بحکم المومن ینظر بنور الله و بحکم حدیث
مشهور که هرگاه مومن نافله گذار شود من او را دوست
میدارم و هر گاه او را دوست داشته باشم من چشم او و گوش
و زبان و دل او میشوم حضرت سلطان المحققین و برهان المتقین
و مرجع دین ائمه المعصومین علیهم السلم در اوصاف الاشراف در فصل
کربیان اتحاد خالق با مخلوق منع فرموده قال الله تعالی فلا تدعوا
مع الله الها آخر و لیسند ... انما الله الها لا اله الا هو توحید
یکی کردانست و اتحاد یکی شدن است و لا تجعلوا مع الله الها آخر

وانیجا فنا نه جامع انتها آلمها آخر چه در توحید شایسته گلشنی است
که در اتحاد نیست پس هر گاه یگانگی مطلق در ضمیر راسخ شود
تا بهیچ جهه بیرون از التفات نماید باتحاد رسیده ابیت و اتحاد نیست
که جاهلان ظاهر نظران توهم کنند که مراد از اتحاد یکی شدن بنده
با خدا است تعالی یا آنکه گویند چون هر چه جز او است از وست
پس همه یکیست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بل چنانکه خود بنور
تجلی او بینا شود و غیر او نه بیند و دو بینی و ثنائی نبود و همه را
یکی بیند بی تکلف و آنچه حسین بن منصور حلاج و امثالش گفته
انا الحق و سبحانی ما اعظم شانی دعوی الهیت نیست بل دعوی نفی
انیت خود با اثبات انیت غیر خود کرده اند و بهر تقدیر ظاهر کلام
از اینها ظاهر میشود که هر گاه معتقد باین مرتبه قرار گیرد و چیزی
دیگر را نبیند از عالم حسی تجلیات از و سر زند **فصل دهم**
در بیان روح اعظم چنانکه ابن بابویه در اعتقادات و کلینی در
اصول در باب روح ذکر نموده اند که چیزی از فرشته بزرگتر از آنها
روح القدس است که اکثر روح اعظم و نور محمد و عقل اول
و اول ما صدر و روح الله و نفس مقدس نیز گویند و شکی نیست
که بنا بر حدیث اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله العقل
روح القدس روح محمد است و هیچ یکی از سفیران و غیر آن نیست
که بی ارتباط با این روح عز مرتبه کمال [redacted] تبعا و قدم انبیا توانند رسید
و هر کسی بقدر قابلیت خود اتصال و ارتباط و قرب با آن بهم رسد
و اصل اتصال از برای هم مومنین کامل موجود است چنانکه کلینی در حدیث

صحیح

صحیح از حضرت امام بحق امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که ارواح مومنین
لبهم روح و احد و ان روح المومن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال
شعاع الشمس بها یعنی ارواح مومنین از یک روح و هر روح مومنی بدان روح
اشد اتصالا و بیشتر است اتصال او بروح خدا از اتصال شعاع آفتاب
با آفتاب و از این حدیث ظاهر میگردد که هر روح کامل را اتصال بروح
الله است و چون میان روح مومن کامل و روح الله کمال اتصال است
میرسد آن مومن بمرتبه اتصال و اتحاد رسیده باشد این است اتحاد
که صوفیه حقه میگویند پس میتوان گفت روح القدس بنابر کمال اتصال
بارواح مومنین روح مومنین است که تکمیل ایشان مینماید و این روح
محمد است و سیر آن مینماید با ارواح ایمان کاملان بنابر کمال اتصال
ارواح با و نه آنکه کاملان را روح مخصوص سوای روح اعظم نیست
چه در تکمیل چندین کامل می باشند و بدیهی است که روح واحد تدبیر
ابدان مختلفه که هر یک را مزاج خاص است و اخلاق خاص نتوانند کرد
اما تکمیل چندین روح که از عالم تضاد نیستند در یکوقت میتوانند
نمود و آنچه اهل ظاهر از این معنی تناسخ فهمیده اند و انکار ابدی
از احادیث رجعت این نشاه و معاد جسمانی که موهم تناسخ است
لزوم آن ندارد چه رجعت و معاد جسمانی رجوع روح هست بسوی
اصل او و تناسخ تعلق روح است بابدان غیر اصلی در این نشاه اعم از آنکه
آن ابدان مشابه اصلی باشند یا غیر مشابه و معاد جسمانی را نشاه
غیر این نشاه است بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض و رجعت اگر چه
در این نشاه است اما ببدن اصلی است که مشابه و نه ببدن غیر مشابه

واحییتنا اثنتین و امتنا اثنتین مشهور است بر امامیه که بعد از رجعت
واحیای او در روز محشر پس از آن روح محمدی صلعم با بدان کاملان
موهبت تناسخ نخواهد بود **فصل یازدهم** در بیان فناء
فی الله و مراد صوفیه از این عبارت آنست که بسبب مجاهدات
و زهد و اذکار و عبادات نوعی شوند که بالکل بتمام متوجه جناب
معبود حقیقی گردند و ذکر و اعمال ایشان مقصود شود و الا انکار نمیتوانند کرد
که کفر محض و محال مطلق است چه ممکن مقابل واجب است بی محال
و در مقام وحدت ماسوی الله را انکار میکنند و دلیل نقلی بر این مطلب
حدیثی که در صحیفه الرضا که راوی آن شیخ عبد الحمید سبزواری است
و از جمله مشایخ بهاء الملة و شیخ زین الدین و غیره علمای شیعه است
و او هم از شیخ ابو علی طبرسی است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت
نموده که ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا ۲
طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا طابوا و اذا طابوا
ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا وصلوا و اذا وصلوا
اتصلوا و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم و در جامع الاسرار
باز زیادتی اذا وجدوا وصلوا مذکور است و حاصل معنی آن در ترجمه
شاهیه کافی زاده که روی یعنی خدای تعالی را شرابی است مخصوص
مخصوص دوستان او که چون بنوشند مست شوند چون مست شوند
طرب کنند و چون طرب کنند طلب نمایند و چون طلب
نمایند پاک شوند و چون پاک شوند گداخته شوند
و چون گداخته شوند خالص شوند و چون خالص شوند واصل شوند

و چون واصل شوند متصل شوند و چون متصل شوند فرقی میان ایشان
و دوست ایشان نباشد و این عدم فرق اشاره بمحو انیت است که از رفع
اثنینیت و در احادیث قدسیه که شیخ محمد حر جمع نموده چندین احادیث
مضمون است که یا بن آدم انا حی لا اموت اطعنی اجعلک حیا لا تموت
انا اقول للشیء کن فیکون اطعنی اجعلک تقول للشیء کن فیکون و کلام معجز نظام دال است
بر جمیع مراتب سلوک و عشق و وجد و حال و ریاضات شاقه و فناء در
توحید و فناء فی الله دارد و اهل ظاهر را نیز رسد که او لیاء را از این مقام
مخصوص بائمه صلوات الله علیهم دانند چه مراتب مذکوره از کسبی
و ترقیات تدریجی است و معصوم از اول بعنایات الهی جبلی و ذاتی است
نه اکتسابی **فصل دوازدهم** در جواب مطاعنی که حضرت شیخ
الاسلام قمی نسبت بهر یک از عرفاء صوفیه داده است بر ارباب بصیرت
هویدا است که با وجود آنکه عارفان وجود امثال حضرت ایشان را
جهت اجبار عوام از لوازم میدانند انکار او این فرقه را از چند حال
خالی نیست یا بعدم تتبع احادیث مذکوره در ابواب سابقه است و ظاهر
این سبب نباشد چه او حضرت عالم ربانی ملا محمد تقی مجلسی که از مشاهیر
متبقین محدثین است نسبت بعدم تتبع در رساله که در اثبات ایشان از
صوفیه بجواب و سؤال رسیده داده است یا بعدم صحت احادیث
مذکوره قائل است و حال آنکه از کتب معتبره علمای شیعه نقل شده و
احادیث حکم بر ضعف احوال راویان آن نکرده اند و کتب رجال مختلف است
در بعضی اگر احدی را طعن نموده باشند در بعضی از کتب او را بمذکور کرده
اند یا از عالم امر معروف و نهی منکر بعوام مفصل است و این معنی از حیثیت

کر آن شخص خود را مفترض الطاعة من عند الله داند و فی الواقع نیز چنان باشد
و از کلام او ظاهر است که خود را مفترض الطاعة میداند اما مشتمل بر اظهار
این معنی جهل مرکب خواهد بود چه مفترض الطاعة الا اوقی مخصوص بمعصومین است و اگر
بجهت ارشاد عوام و ترکیب نفس و طمع معصومین شیعه باشد نهایت
است چه ارشاد عوام بدستوری که عرفای شیعه اند ممکن نبود چنانکه
مشایخ کبار عوام را بطریق سلوک خواص و خصوص عوام را
مکلف در آن ندانسته اند پس قایلین اصول طریقت را کافر و
ملعون دانستن چه نفع بعوام رسد بلکه نفع ایشان در آن است
که خود را عاجز از آن معنی دانند و بسبب آنکه در رحمت رحیم علی الاطلاق
شامل احوال ایشان گردد زیرا که عوام امثال خود صاحب عمل
گردانند که بلند تر از این مرتبه که اهل ظاهر دارند مرتبه نیست فاما
از اینکه فهم مکلفین از امر لطیف بیابد چنانکه در جامع الاخبار از حضرت
سرور شهدا علیه التحیة و الثنا روایت شده قال حسین بن علی علیهما السلام
کتاب الله عز و جل علی اربعة اشیاء علی العبارة و الاشارة
اللطایف و الحقایق فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطایف
للاولیاء و الحقایق للانبیاء القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق و جمال
آنکه قایلین طریقت صوفیه جمعی اکثر از مجتهدین و علمای شیعه اند مثل ابن
فهد و سید رضی الدین و ابن جمهور و سید نور الله و سید حیدر آملی
و خواجه نصیر الملة و الدین و شیخ بهاء الدین محمد و میر محمد باقر داماد
و غیر هم که اسامی شریفه ایشان از حد احصا و تعداد زاید است و معلوم
که باعث اقدام این امر شنیع حضرت قاضی جمیع را قصور ادراک معانی

والوثق

خود فهم
و در صورت نفی تحریر عوام است که العلماء و مؤمنان ایشان را بقدر فهم
فهمیده و نفی صحیح دینی اقرار بجهول لازم و دانسته خود نموده و سلوک را
منافی شریعت یافته و بهر کس که خود نیز دانسته است عجب تر آنکه جناب
مقدس سلطان العارفین و مروج دین سید المرسلین و حامی با اصل حق
امیر المؤمنین شیخ صفی الدین علیه الرحمة من رب العالمین را که آن
الطاف صریح بدرا عتقاد داشته است و دلیل آن جناب اینست که عالم
کتاب مقالات الحباب الطرف التمسی است و معتقدات آن بزرگوار
و جمیع احوال او و صنایع همایونش در آن ثبت است که بعضی بطریق
و نهایة الله و بسم الله و سبح الله و مکاشفه و طریقت قایل
است و طول نشستن و پیر و مرید و وجد و حال عکر املاق و ذکر جلی
و ذکر خفی و استماع صوت حسن و کلاه و حرقه افعال او و صنایع
آنعالی قدر بعضی و حضرت آخوندی تصریح نموده که هر کس صاحب این
اعتقادات و اقوال و اعمال را کافر نداند او کافر است و در آن
معتقد خلل آن چنانکه در تکملة العقلا در شرح قصیده و سایر
رسایل حضرت آخوندی مذکور است بلکه آنچه در رساله تقیید
نموده که مسلک سلطان العارفین غیر صوفیه بوده است نهایت
لغو و بیفایده خواهد بود و مخترع طریقت صوفیه اهل سنت را
میدانند و تصریح نموده که جمعی از سفهای شیعه پیرو ایشان گردیده اند
و اگر بعضی از علمای شیعه سلوک این مسلک کرده باشند جهت
تتبع نمودن احادیث است و بنابر کم شعوری و کم توفیقی ایشان
را نفهمیده اند از این کلام ظاهر میشود که شیخ بهاء الملة و الدین سلطان

العارفین و امثال او را به توفیق به ادراک آن اشارت است فی تبصرة العوام
رانسد خود ساخته که مصنف او معلوم نیست و معلوم است که مؤلف
او نیز در فهم عبارت معنی در مرتبه حضرت قاضی قم بوده و از حکایات
مجهول که بعضی از منکرین نسبت بوی داده باشند علم به احوال
و ایمان ایشان حاصل نمی‌شود است و قدر فهم و دانش مؤلف
تبصرة العوام از همین سخن او ظاهر می‌شود که در توضیح بعضی مهملات
حقه کرده میگوید که ایشان را اعتقاد دانستن که عبادت خدا را
تعالی را نه از بهر بهشت و نه از خوف دوزخ باید کرد و حال
آنکه رسول الثقلین صلوات الله علیه و آله در ادعیه فرموده اند اللهم انی اسئلک
الجنة و اعوذ بک من النار و از این کلام معلوم می‌شود که مؤلف
تبصرة العوام بندگی و عبادت لعبد او خود نیز ندانسته و کلام
معجز نظام امیر المؤمنین علیه السلم را مبانی حدیث نبوی انگاشته
چه آنحضرت فرموده اعبد الله لا رهبة و لا رغبة بل لانه اهل
لذلک چه مراد از ترس عذاب و طمع از رغبت جنت است پس اعتقاد
با قوال صاحب این تبصره کم نمود دل هر بیچاره سلیم طبع نخواهد بود و حضرت
آخوند مقالات را اکر راوی الجناب مقدس الالقاب شیخ صفی الدین
علیه الرحمه انتساب نسبت داده اند و بعضی گویند یقولون بالسنتهم
ما لیس فی قلوبهم صاحب مقالات سکوت را بمجرد الفاظ استغنائهم
و برا و لازم است که آنکه در مقالات مذکور است از راه تقیه
تاویل نماید یا استشمام نظر آن را قطع مطلقه معنوی نداند و به تاویل
کردانی نماید در کلام سایر مشایخ کبار جاری ساند و اصول طریقت

بنهجی

بنهجی که در مقالات مبسوط است در هیچ کتابی نیست از آنجمله جواب
از سوال سواد الوجه فی الدارین فرموده اند که فقر آن نمی‌ارزد تا
که در فنا فی الله حاصل شود یعنی آثار ... ان فنا از نور
که سیاه رنگ نماید چون از آن نور تجلی کرده در آئینه صافی او همان رنگ
نماید و در طرف دوم از فصل دوم از باب چهارم بعد از بیان
سیر الی الله و سیر فی الله در معنی ... فرموده اند معیت
مغرور نباشد کرده که آنکه باشد که آنجا که حضرت ... کثرت نباشد لیکن
معیت ... باشد که کسی قطره در بحر انداز داکنون قطره در بحر
مستهلک کردد و احتیاج بحر را ثابت نه قطره را و در همین طرف از آن
کتاب مراتب فنا را بیان فرموده اند و در طرف اول از فصل سیوم
از باب چهارم تحقیق معنی ولایت به قسم کرده اند که حضرت آخوند
شکر آن اندر و در وجد و حال و کرامات و سایر امور و سیر انوار
و انواع عجب و تاویلات اشعار و کلمات مشایخ صوفیه و بیان
علوم آن ایشان که مجموع آنرا حضرت قاضی قم مردود می‌دانند
کتاب مقالات بغایت بسیط محتوی است و در بعضی جا حضرت
افادت پناهی را میرسد که بنابر اعتقاد خود که از تبصرة العوام استفاده
نموده اند کتاب مقالات و طریقه سلطان العارفین و مشایخ را
که کسب این طریقه از ایشان نموده اند محل اعتبار ندانند و دلیل حقیت
این طریقه و مقالات ایشان طلب و تاویل کلمات کفر آمیز با عتقاد
خود خواهند بنابرین شروع نمودن در جواب مقالات و کلمات او
که نسبت بکل و بعض وارد ساخته و اراست ملاحظه باید نمود

نموده اند که طریقت مخترع اهل سنت است و از حدیث موضوعه که
الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی استنباط نموده اند
و از طریق ائمه علیهم السلام نیست و با وجود اینکه در فصل دیگر از
صاحب کشاف که سنی است اقوال چند در مذمت صوفیه مذکور
ساخته و احمد حنبل و ابوحنیفه و شافعی را مجتهد شریعت و طریقت
شمرده است و حال آنکه مولوی معنوی فرموده اند الغرض که عشق
مر او زود درد بوحنیفه شافعی درسی نکرد و بر ارباب انصاف
تشویش این کلمات هویدا خواهد بود و صواب این قول از فصل
اول ظاهر میگردد که اثبات طریقت از حدیث موضوعه نیست
و در کتب مشایخ کبار مسطور است که اخذ این طریقه یکی از ائمه
معصومین صلوات الله علیهم میشود چنانکه در احوال حسن بصری
و غیره مذکور خواهد شد پس اگر بعضی از اهل سنت بانی مسلک
قادح نخواهد بود چه در هر طریقه تابعین میباشند و دیگر وجود
صاحبان اسرار ائمه معصومین علیهم السلام است و اسرار ایشان
در دو اثنی [illegible] و رجعت ایشان [illegible] ثابت است
و حال آنکه این امور را واجب است که صاحبان شریعت مخفی
از اهل سنت دارند چنانکه نهان داشته اند و اسرار باید معامله چند
که هر کس قابل فهم آن نباشد چنانکه در فصل اول نسبت سلسله
و کمیل بن زیاد و غیرها مذکور شد دیگر بیان نموده که هرگز خانقاه
و صومعه نبوده و اینها بدعت کرده اند و غافل از اینکه بنای
جهت سکنای [illegible] ترتیب دادن باعث [illegible]

چنانکه مدارس نبوده و وجود آن قادح در شریعت نیست بلکه
خلفای بنی عباس جهت ابوحنیفه و امثال آن بدعت نموده مدارس
ساخته اند و وظایف تعیین نموده بودند که با معصوم معارضه
کنند و وجود آن قادح در شریعت نیست و ظاهرا با علم و [illegible]
و دیگر نماز عیدین رفتن بدعت نیز اما چون در کلام ائمه ثابت
احادیث [illegible] بدعت غیر اند دیگر افاده نموده اند که کلاه
و شال پوشیدن لباسی که شهرت است و در شرع ممنوع و حدیثی
نسبت با ابا ذر در منع شال پوشیدن بیان نموده اند و جواب آن
از فصل دیگر ظاهر میشود چه احادیث در جواز [illegible] مذکور
شده و ورود احادیث مختلفه نسبت با اشیاء حاصل است و لباس
شهرت نیز دستور چنانکه عمامه بزرگ نسبت بحضرت قاضی
قم لباس شهرت گشته و در احدی از اینها جاری نیست اگر مراد
که در بین لباس جمهور کار را [illegible] است از این صورت در لباس
جلوه گر است پس اصل کلاه و خرقه و شال هر گاه خواهد بود
و ائمه علیهم السلام نیز می پوشیدند و حال آنکه احدی را از امثال ایشان
در لباس ائمه نیستند و حال آنکه بدعت غیر اند چه ظاهر است
که حضرت شیخ الاسلام [illegible] پوشیدن نعلین و عبای قبا
را منع نمیشود دیگر بیان فرموده که نموده اعتقاد دارند که
بریاضت ولی و امام و خلیفه میتوان شد و ولایت را
بدو معنی حمل کرده و معنی که مخصوص معصوم است که [illegible]
تامه نامیده اند بر آن [illegible] جاری ساخته و معنی دیگر [illegible]

٥ ناقصه و مراد اینفرقه است نسبت بایشان نموده و آن عرفان
الهی و محبت خدا و رسول و ائمه اطهار و معتقد بودن بآنچه
بر النبی صلعم است با بجا آورده و زهد و ترک لذات امور
فانیه و بر بیان کرده شعور ظاهر است که اینفرقه ولایت باطنه را
طالبند نه امامت را چه امامت عبارت از سلطنت ظاهره و باطنه
من جمیع الجهات است و اینمعنی را کسی ندیده اند و در فصل
دوم گذشت حال آنکه حضرت قاضی قدس سره خود را در موضع تنزیه تمام
دانسته در اظهار آن تقیه نموده اند چه مسند نشینی قضا
را با امامت مجازی جمع کرد در غیر معصوم و بدون اذن معصوم
اجتماع چندین است جمع کرده و حکم را بین العباد را با عدم
عصمت منافی عدالت بودن دانسته است و حال آنکه احادیث
بسیار در باب مذمت منصب قضا وارد است از آن جمله
در اول دوم فرهنگ لاخیر مذکور است روی سلیمان بن خالد
عن ابی عبدالله علیه السلم قال اتقوا الحکومة انما هی للامام العالم
بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی و تعریف نبی
از حکم کردن بین العباد که حکم کردن مخصوص است بامامی که عالم
باشد بقضا و عدالت کند در میان مسلمانان و آن امام
عادل نبی است یا وصی نبی و از امیرالمومنین صلوات الله
علیه روایتست که خطاب بشریح قاضی کرده فرمودند یا
شریح جلست مجلسا ما جلسه الا نبی او وصی نبی او شقی
و ظاهر است که حضرت قاضی قدس سره نه نبی و وصی نبی بوده پس شقی بود

ازکتاب

اعراب
از کتاب فتاوی جهت اجرای احکام مظنونه خود جمع کثیر از
بدوی جمع فروشی که بهر کنیز روی دل بقبله معصوم نموده و ار
اراده بنا مکعبه مراد نکرده اشته اند از مال ایتام و حقوق سادات
رسوم تعیین فرموده اند و مثل احکام جابر عدم اجرای اوامر خود را
باعث خلل شوکت و جاه دانسته و در کتاب تهذیب در
باب جبر احکام قضاة باین عبارت وارد است روایت
حسین بن سعید قال رسول الله صلعم من حکم فی الدرهمین
بحکم جور ثم اجبر علیه کان من اهل هذه الآیة و من لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الکافرون قلت و کیف یجبر علیه قال
یکون له سوط و سجن فیحکم علیه فان رضی بحکومته و الا ضربه
بسوطه و حبسه فی سجنه و حضرت شیخ الاسلام تعزیرات بازیانه
و زندان آماده و با اعراب بدوی ساخته که بشکل اسباب جمیع
عقوبات دینوی است و با وصف این امور جامع سلطنت ظاهر
و معنی عدالت باطن اند و گویا کبرای بطان آنهت عالم را
متهم بادعای ولایت و امامت تامه ساخته اند خود هم
الانصاف صاحبکمال با عدالت جمع کرده این خصال دیگر
افاده نموده اند که لفظ عشق را اینفرقه در محبت خدا اطلاق
کرده اند و آن مرضی است سوداوی و جوابی که در فصل ظاهر هم
است و تتبع حضرت قاضی قدس سره اظهر که لفظ عشق را اینجهت
در معنی اصطلاح اطبا دانسته و فیه ما فیه و دیگر افاده نموده
اینفرقه را اعتقاد آنست که اعرف از انبیا میتوانی گردید و مثال

آنکه در کتاب تعرف که مجمع علیه اهل تصوف است و شیخ شهاب
الدین سهروردی در باب آخر کتاب عوارف مسطور که لولا التعرف لما
عرفنا التصوف مذکور است اجمعوا جمیعا علی ان الانبیاء
افضل البشر ولیس فی البشر من یوازی الانبیاء و الفضل
لا صدیق ولا ولی و حضرت آخوند شاید عجبی دیدن تجلی کلمات
مرموزه ایشان را که از راه تعصب در آن نظر کرده هست
و عالم باصطلاحات ایشان نبوده اسناد تجهیل اعتقاد ذات
نور عظیم الشان بغیر دیگر بیان کرده اند که جهله تشیع [illegible]
و ترک حیوانی و وجد و شنیدن صوت [illegible]
وجوابیه هر یک از فصول سابقه معلوم میگردد و احادیث در
هر باب مذکور شد و ظاهر میشود که تصوف در معنی غنا و رقص [illegible]
غیر مشروع و مشروع نموده اند دیگر اعاده نمیکنم که ایشان
بوحدت وجود قائلند و اعتقاد دارند که بمرتبه خدایی میتوان
رسید و انا الحق گفتن ایشان از آنست و حضرت آخوند
وحدت وجود را چنان فهمیده که هم خدا شدن یا فرو رفتن
و نفهمیده که هرگاه این را دانست با کلام ما چرا که بمرتبه خدایی
میتوان رسید منافات دارد چه هرگاه هم خدا باشند دیگر
مرتبه رسیدن نخواهد بود و بر جمیع اهل دانش [illegible] ظاهر
که فرقه صوفیه چقدر در تنزیه و توحید خدای تعالی داد سخن
داده اند تا که بزرگ کرد باشعوران [illegible] بتهمتها [illegible]
حضرت آخوند گفتند و در فصل ششم منع وحدت وجود [illegible]

و هم قائلند که مخلوق را نسبتی بهیچ وجه با ذات خالق نیست پس چون
ادعا کنند که بمرتبه خالق میتوان رسید و آنچه از لفظ انا الحق
استنباط نموده اصلا ندارد چه حق میتوانند در معنی باطل [illegible]
نه ذات حق تعالی چه کلام الحق حق است یا اینکه خدای تعالی
باطل خلق نکرده و در فصل نهم در شطح و طامات مذکور است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبة البیان
فرموده اند انا الله السمیع العلیم انا الذی خلق السموات و الارض
هر تاویلی که حضرت آخوند در کلام معصوم کنند ممکن است
که بر کلام حاکرانی و شیعیان او جاری سازند چه ایشان ما نحن فیه
را از معصوم میدانند دیگر تصریح نموده اند که هر شک دارم
قایل کلماتی که نسبت بجمیع ذات ملکانی کی کافر است و الحکم
تصریح بر تسنن کرده وجهت آن عدم فهمیدن کلمات [illegible] است
که در بعض رسایل مرقوم است و احتمالات بسیار در آن جاری است
یا آنکه اصطلاحات متعدده در کلمه ممکن است و احاطه
جمیع آن ممکن نیست تا توان حکم نمود که بمعنی اصطلاحی فهم
که محمول گردد کفر باشد دیگر زمانی تقیه و مراعات آنست که
ائمه ما نیز مرعی میداشته اند چنانکه از حضرت امام بحق ابو جعفر
صادق علیه السلام روایتست که در توثیق ابا بکر و عمر فرموده
کهما امامان عادلان کانا علی الحق وماتا علی الحق که بحسب ظاهر
توثیق ایشانست و بحسب غرض مراد از عادلان عدول
و انحراف ایشانست از طریق حق و علی جهت اخرا یعنی در زمانه

ومراد کی الشان نظر با مام کتی رسید هر گاه کسی از جوهر الصفا و دار الشر کلمات
مشایخ نظر کند و تاویل را راه ندهد باعث تکفیر ایشان نمیشود و فی الواقع
هر یک از ایشان کلمات ظاهره زیاده از حصر دارند و بعض مستور بر تشیع
ایشان است پس اگر بعضی بحسب ظاهر اصلا خیلی بلید توضیح نمود
چنانکه مولف مجالس المومنین اثبات تشیع ایشان نموده است و اکثر ایشان هم
چه ممکن است که بجهت تقیه علی با اظهار اقام دلیل مسطور شده باشند
و تاویلی مثل شیخ عطار و غیره نقلی نمودهم چنانکه حضرت آخوندی
نقیه نموده و سلطان العارفین را گفته که مسلک او غیر مسلک مشایخ است
با آنکه کتاب مقالات شاهد وحدت مسلک ایشان است پس اگر حضرت
آخوند حکم میفرمودند که هر کس که این اقوال با مثل آن وهم کند تکفیر
دانند کر قول آن شخص است و معتقد او چنین است که فرمودند و امر به
اعلام آنکرده باشند هر گاه قایل را کافر ندانند او کافر خواهد بود تا آنکه
هر جوی مستور و ظاهر بوده حکم بر کفر جمیع شیعیان کنند چنانکه علمای
دار این زمان مشایخ کبار را کافر میدانند و احتمال ندارد که اکثر
این قسم اقوال را معاندین نسبت بایشان داده الحاق نموده باشند
چنانکه مولف تبصرة العوام کرده است و در این زمان لوح معرکه
گیر کلمات صدر الشاه در مذمت صوفیه نموده و ملحق بر رساله تالیف
ملا احمد اردبیلی ساخته و حضرت آخوند مباحث مکاتیب کتاب را
که مناط اعتبار شرعی تواند بود در حق مومنین ما مثل ایشان مناط
دانسته است پس اگر بعضی از عشر عشیر اقوال مومنین را این عصر
در حق او متواتر شود بسماع رسیده و مناط اعتبار میتوانند شد

شود

شود ظاهر است آن ابایی نباشد و شاید از عیوب عجز بخود پیدا ازد و عجز
آنکه حضرت قاضی قم بنابر غرض نفع دنیوی بر طبق محضر مومنین و علما
حقه بلاد قزوین حکم بر بلوغ صبیه نموده اند و بعضی در رسایل
و کتب منسوبه به علماء حقه حکم بر کفر مومنین شیعه کرده تفصیل الاجمال
آنکه حاجی کلبعلی نام ساکن توابع قزوین که در غایت ثروت بوده در
وقت فوت حاجی این مشهور بکلانتر قزوین را وصی ساخته
حضرت قاضی قم را بنابر شهرت آنکه به عوام رسیده تا اظهار احکام
وصایا نموده و عمارت کلبعلی مزبور را انحصار بر دو صبیه با ثبت
یکی از آنها از ربع مستغنی و دیگر صغیره الاختصاص باحدی بعد از آنکه
وصی ظاهر مشار الیه بعید نموده و تفصیل اموال و قدری نظار را
بحضرت قاضی قم رسانیده و محضری بمهر و خط علما و فضلای و مومنین
موسوم در باب بلوغ صبیه عدیم الربع و وصیت نامچه بدستور
بمهر اهالی جماعت ظاهر ساخت چون فوت مشتهیه حضرت قاضی
در تقویت قوه جاذبه اموال بیشمار کوشیده و قوت دافعه
را ضعیف و ما سکن طمع را قوی ساخته با ضمیمه آن پرداخت
صحت وصیت نامچه و نظارت او با شهادت مهر مومنین قزوینی
بثبوت پیوست و بلوغ صبیه باشهاد و مهر آن جماعت مطعون او
نگشته و اجرای وصایا را بر حضور آن عفیفه معوق فرمود با آنکه
و صغیره آن مسئوله را از قزوین بقم و بعد از آن حاکم شرع رسانیده
و دیگر سایه آن عفیفه را ندیده و چنین فهمیده که حضرت قاضی
قم صفت والد مجنون عزیز مود عقد نموده و اموال بیشمار ربوده

وحال آنکه شوهر مشار الیه قمر شاه بود که ولد او مجنون و عنین و بی تمیز است
و صبیه عفیفه چندین سالست که در خانه او محبوس و از زوج
مایوس است و جواب شرعی حضرت قاضی قمی در عدم تزویج بیان
رضای عفیفه است و منها اینکه با وجود عدم رجولیت زوج عنان
زوجه طالب مکان دیگر نیست والله اعلم بحقیقة الحال و از این حکایات
صورت مسائل مفهوم میشود که معنی بمعانی دیگر افاده نموده که مالک
دنیار از زن نگاه نداشت و سبب این نسبت با و آنکه دختر صاحب جمال
و جمال در البصره بود و بجز او حبت او رغبت نمینمود و مالک دینار از
جواب گفته که من دنیا را سه طلاق داده ام و زن از جمله دنیاست
سنت مؤکد رسول الله صلوات الله علیه و آله را فرو گذاشته بود در
علامت کفر با یزید و پیاده و پیاده نمیکرد که با یزید در شام تجدید
پیر کور رسید و حال آنکه عزیمت حج داشت و پیر او را منع
کعبه نموده بطواف خود مامور داشت و با یزید ترک رفتن کعبه نموده
و از خدمت پیر باعتقاد خود بجایی اعلی رسید جواب عدم حج
مالک دنیار را از فصل دوم ظاهر میگردد که نامشروع نبوده
و سبب ترک رفتن با یزید بکعبه احتمالات متعدد دارد از آنجمله آنکه حج
غیر واجب بود دیگر آنکه بقصد قربت نبوده محکی از کلام پیر خود
آگاه شده باشد و بعد از بینایی و بصیرت باطن حج کرده چه
متواتر است که با یزید هفت مرتبه حج گذارده است پس از کلام خود
معلوم میشود که هر که متصف بصفت او نباشد کافر خواهد بود
و ارتکاب قبیح از و کاست و از دنبال کفر مثل مالک دنیار که

امتنع

امتنع از تزویج دختر صاحب جمال و جمال نموده بخلاف او که از تزویج زوجه
حاجی صادق طهرانی که مال بسیار و زینتی بسیار داشت و مال [illegible]
حج از طهران بقم آمده و محروم بجهت دعاوی [illegible] که منع می خواهست حضرت
قاضی قمی از آن اموال نگذاشته با وجود شکست که شوهر [illegible] مال [illegible]
بکشت و فی الحقیقة آنچه نسبت به با یزید داده خود [illegible] گشت
و آن عفیفه مرتبه تا غایت الحج الی الاسلام و وجود کمال تزور
محروم است و الطواف حضرت قاضی قمی مجبور است از شوهر نمودن قمی
[illegible] آن [illegible] مسئله باقسام مختلف [illegible] گردد
[illegible] حیله [illegible] است و دیگر همه آن باعث تطویل [illegible]
از آنجمله آنکه چون آن عفیفه با [illegible] ولد [illegible] زوجه بود
بر تقیات عام [illegible] بعد از تملیک با و دعوی [illegible] حاجی [illegible]
طهرانی زوج سابق او بجای نخواهد رسید جمیع اموال خود را
تملیک حضرت قاضی قمی نموده و بعد از تملیک [illegible] استطاعت
کردید و حضرت شیخ مقصود رسید [illegible] افاده نموده اند که شیخ
شهاب الدین سهروردی گفته که چون سالک متصف بصفت [illegible]
گردد حق در او متجلی گردد و این معنی را حمل بر حلول [illegible]
و حال آنکه مراد آنست که بعد از تخلق باخلاق الهی مشغول
بباطل نمیگردد چه هرگاه حق را و متجلی شود هویدا گردد
که چه چیز است و دیگر هر چیز رسیده اند که خلاف آن باطلست [illegible]
با آن عمل نمیکنند و مادام که بایشان نرسد اباطیل راه زنی راه حق
میشمایند چنانکه اباطیل چند در لباس حق نزد حضرت قاضی قمی

جلوه عمر او را مشغول بغرض ساختند قتل ترک و بلاد کفر
اهل حرفه بلاد قم چه از جمیع مؤمنین متواتر است که در همگی
ارزانی نرخ لحوم کرا او فصل بایر بوده که سعد الشیعیان و اتقیا یاری
قم داده و در با وجود رستاک شیعه از نوع یافته بانی نیز
اتفاق نکرده حاکم عرف را مأمور و مجبور بر افزودن نرخ
و از انوار انبیا کمال العمر عمو و احمد بیع و شرا لاکه
با انصاف و اقوات امور هضم است اکثر السبب طمع زیاد
بباطل آمیخت دیگر افاده نمود که در مجالس العشاق مذکور
است که شیخ نجم کبری و شیخ روزبهان و سایر مشایخ عشق
مجازی را … نسبت داده اند و هر یک از ایشان عشقباز بوده اند
و حال آنکه مجالس العشاق تکلم پادشاه وقت که اهل سنت
و مبتلا به مرض عشق مجازی بعضی نوشته … و ظاهر است
که مصنف را باید بر پاکان نسبت عشق بهر تا قبح مرض معنی کرد
و قطع نظر از آن مشایخ کبار دعوی عصمت نکرده اند اگر در
بدایت امر روز راه بشر در توبه بر روی ایشان بسته نبوده
دیگر بیان کرده که مشایخ صفا … و مضل بعد اند و اضلال
درک نموده که متفق علیه اهل … ازین عبارت … مشهور
است که … شود … و هر گاه …
تفحص معلوم کنند که آن شخص منکر مسلک صوفیه حقه نسبت … بود
خود صوفیه نباشد اسم او را داخل طومار لعنت کرده که ای
لعنت فی … باسم لعن میکنند و از جمع … علیهم

مسموع شد که نزد حضرت قاضی قم بودیم که بعضی از مریدان او آمده
گفتند الحمد لله که دو نفر از میان فرقه تصوف … ثواب تعالی
چهار هزار از سکات … رسیدیم و بعد از تفحص لفظ سکات
معلوم شد که جمع سگ است و آن عبارت از مشایخ کبار و علما
نامدار و سایر ناس است که منکر صوفیه حقه نباشند و دلیل
بر صحت این نقل عبارات رساله او است که هر کس ابتدا …
کافر ندانند او کافر خواهد بود و ظاهر است امامت این اعتقاد
اصل سبیل … و بصحت پیوسته که در مجلس شریف عالم
ربانی و مؤید سبحانی بنده خاص رب جلیل مولانا خلیل در
وجه تسمیه قم مذکور شد که در وقتی که جبرئیل علیه السلام
کائنات صلوات الله علیه و آله را در شب … بلاد و بقاع
اخبار بر موضع … مکانی که الحال مشهور است بقم
مشاهده کرد دید که شیطان بر بالای … و جمعی کثیر مجتمع اند
بعد از استفسار از کیفیت آن جبرئیل علیه السلام فرمودند
که این مکان شیطان و دیگران با اخلاص … خواهد بود
و بانی شیطان است که بر منبر اضلال خلق میکند پس سید
کائنات صلوات الله علیه و آله خطاب بشیطان نمود و فرمودند
که قم یا ملعون و بانی سبب این بلد موسوم بقم گشت پس از
ذکر این آیه جناب عالم ربانی فرمود که شیطان بالفعل نزد
آن … است و اضلال مینماید که عبارات … حضرت … شمار
و مخترع و قاضی قم باشد پس حضار مجلس عرض کردند که هر گاه

او اصلاح کنند چه اجناس رفیع و ترتیب منیع عجیب مانند در حوالی
کرمه کاه از خطاب حضرت سید کائنات صلوات الله علیه و آله
از منبر بر سر بیامده باشند از کعبه خبر که خواهد برخواست
وفی الواقع اصلاح زیاده این عیب باشد که عوام را تحریک [illegible]
یعنی مومنین نمایند و امور حضرت شرعیه را که بر نهج احسن [illegible]
ادیان از مساجد [illegible] صادر گشته تجلیل [illegible] علوم
را [illegible] و کار [illegible] مراتب [illegible] در نظر [illegible]
کرمنه است در نماز که به امامت [illegible] نمایند جمعه
که نماز جمعه حاضر نمی‌شوند چه در السنه و افواه مومنین [illegible]
علوم دینی [illegible] دایر است که [illegible] مومنین و مریدان او را [illegible]
و [illegible] عدالت [illegible] امامت او [illegible]
مسلمان [illegible] و در افواه مومنین [illegible] است که جمیع
فسوق مخصوص مستاجران دکاکین و مستغلات او است
چه حاکم عرف بر ایشان دست ندارد و لهذا اصناف [illegible]
مستغلات او را با جان قبول نمایند و از بیع مسکرات
و تقلب در اجناس [illegible] مسلمانان بر ثروت او و تسلط خود
می‌افزایند دیگر از افادات او است که جماعت صوفیه اعتقاد
بمسجد ندارند و این شعر را سند آورده ابلهان تعظیم مسجد میکنند
بر جفای اهل دل جد میکنند و نفهمیده است که بنای مسجد دل‌ها
جهت تطهیر قلوب و توجه دلها است بدرگاه معبود و قال الله
تعالی اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله

والیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله [illegible]
معبود مساجد دلها است و اشرف معبود در دل صاحب ایمانی
از [illegible] و کل ظاهر [illegible] از دل آزار بیزار است [illegible]
چون حضرت [illegible] قدم تکیه بر منبر مساجد نموده [illegible]
بنا به حیله [illegible] عهد الست [illegible] که خود [illegible]
چنانکه نسبت با [illegible] سادات عالی تبار قدم بظهور رسانیده
[illegible] المعهود عند الرواة جناب جامع المعقول والمنقول
علامه ذوی العقول السید السند الجلیل میر محمد علی [illegible] امامت
و عدالت او بودند [illegible] که قبل [illegible]
و با او مخالف گشته و جمع کثیر از سادات ایران [illegible]
و املاک [illegible] شهر [illegible] در [illegible]
او در [illegible] و اعوان [illegible] حکم [illegible]
[illegible] شهر و توابع است و شرب [illegible] را
منظور نشد [illegible] مجموع [illegible] آباد [illegible] ساخته
منع شرب آب رود [illegible] غصب [illegible]
بنا [illegible] فرموده [illegible] است که جمع کثیر از آن سلسله [illegible]
و دوستان ایشان در آزار [illegible] فاجر [illegible] دعوی
[illegible] از آن سلسله نزد حضرت [illegible] حکم [illegible] اللهم
من شهوات انفسنا و [illegible] افاده نموده اند که [illegible] صوفیه
مریدان را [illegible] کار [illegible] است [illegible] اشتغال [illegible]
کردن و اطوار [illegible] که باعث ملامت [illegible] است و [illegible]

بمرتبه عالی داشته اند جواب آنکه اینمعنی نسبت ببعضی مسلم است که اوقات بمکره
حب جاه و نخوت و تکبر است اند و در همه مراتب جاری ساخته اند
اکرم المتقین حضرت شیخ الاسلام را بر شعور بی عوت نفس خود
حاصل میگشت و نخوت و تکبر و حب جاه را بر نمیگیرد و اکرام
نمینمود هرگز بر اسب سوار نگردیدی موضوع و مردم طلاب اهل صلاح
عمامه دار در رکاب باشند را مشی نمیشد و ظاهر اکثر بیهقی نیک است معصومین
علیهم السلام از خانه بیرون بایشان نرفته باشند و حال آنکه حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه با جلالت ما شئنا بر هوا و در عبور
عبور نمینمودند کما قیل از ظاهر برادران مؤمنین نیز
وضو ننمودند جامه گرما ببیرون شیخ میرفتند و در پشت مبارک وضو در
حضور جمیع صحابه تعلیم مینمودند که جامع المنقول است آن
با نسبت و از ملامت بعضی از اهل عوام احتراز نمینمودند
باعث ملامت خلایق و وقار باطن و نیکی ذات نمیدانستند پس کسی که میخواهد آنرا
کرده روا کند و نیز بمضمون بدایت کشفی و کفایه و نیز بیشتر
و لا یخافون لومة لائم عمل نماید بدعت نخواهد بود دیگر از افادات
اوست که بر از صوفیه جهت اینکه در نظر حکام اعتبار بیابند
و منافع از عوام بایشان رسد اینطریقه را بدعت و اصلاح
و در موضع دیگر میگوید که اینطریقه را اینها میدانستند و در
جاییکه کور ساخته که بعضی از ایشان را ملقب بسر عباسی مجبور و مقتول
نمودند و از نشو این کلمات مذکوره ظاهر است که اعتبار ایشان
نزد حکام و عوام در چه مرتبه بوده و بعضی از متعینان ایشان را اقرب

و بعد از آن گشته اند دیگر از افادات اوست که صد حیف از اسیران
صاحب فطرت که بسبب جهالت و غفلت بدام مکر و کید این غولان
بادیه ضلالت گرفتار شده اند از این کلام ظاهر میشود که بسلطان
العارفین کرده و دین منیت است و از بیان و اینطریقه است
چنانکه قبل از این مذکور شد که گرفتار دام مکر و کید اینها و پدر
شیخ بهاء الملة والدین و امثال او را و کیدی که حضرت
نسبت بمیرزا احمد کرده غافل از مفصل اینحال آنکه العهد
علی الله تعالی میرزا احمد که از معتبرین بلاد ساوه بود قریه
الله خواسته که در جهت ابتیاع سکنه طیبه بلاد قم وقف
نماید بناء علیه حسب الاختیار حضرت آخوندی مبلغ بانصد
در قبضه اقتدار او مقبوض داشته و اغراض فاسده او را
بر آن داشت که از ابتیاع منسوبان و مریدان خود اینجا
تجاوز نماید لهذا مبلغ مذکور را با قطعه از آنجا عمده
آن شهر قم از مستغلات بجهه مصرف معلوم را خود با ابتیاع
کرده و بعنوان شرع حضرت قاضی قم آنکه قبل از ابتیاع عدم
معلوم شوده و بر آن اعتبار چه تمام صیغه وقف صورت
شرع بیابد و نمیتوان شرعا از آن وجه از مالک آب عین الجاری احمد
و از دیگر آنها ابتیاع نموده و حال آنکه میرزا احمد جهت ابتیاع املاک
سکنه شهر قم شرط نموده لهذا ابتیاع املاک اقوام و مریدان
حضرت آخوندی و هر چند که آن بیچاره گوسفند حضرت قاضی قم است
مکر و کید لباس پوشیده و با وجود این اطوار نیکان عالم را غولان

بادیهٔ ضلالت میشمارد و دیگران [illegible] که حسن بصری [illegible] در ایام
و مقتدای ارباب شقاوت و مدار تصوف [illegible] را در اسلام رواج داد
و مالک دینار و حبیب عجمی و شقیق بلخی و ابراهیم ادهم و [illegible]
از شاگردان او بوده و ابوالقاسم نصرآبادی و جنید و فضیل
ابن عیاض [illegible] از جملهٔ [illegible] و ذوالنون
مصری از جملهٔ زندیقان و ابو حفص [illegible] عاشق [illegible]
مرد قصاب بود و شیخ نجم کبری و شیخ روزبهان و شیخ ابو سعید ابو الخیر
و سنایی عشقی از اهل سنت و شقی بوده‌اند و جنید بغدادی
و محی الدین اعرابی و حلاج و بایزید و ملای روم از [illegible]
بوده‌اند و در اکثر مواضع تصریح نموده است که هر که ایشان را انکار کند
او کافر است و نسبت به شیخ بهاء الملة والدین تصریح نموده که در حق
ملای روم گفته است من نمیگویم که آن عالیجناب هست پیغمبر
ولی دارد کتاب و کمیل بن زیاد و [illegible] و بسیاری عرفا
و علمای حقه را که بجهت [illegible] فضائل ائمه و امثال [illegible]
مجملا ملعون بیان کرده است و ندانسته که ایشان طریق سلوک را
از معصوم اخذ نموده‌اند چنانکه در فصول سابقه احادیث در
هر باب مذکور شد و مقالات [illegible] شروح
مثنوی ملای روم مبتنی بر تاویلات حقه است و علمای حقه اقوال
ایشان را تاویل نموده‌اند و بعضی از [illegible] مذکور است
و کفر ایشان ظاهر [illegible] از صاحبان اسرار [illegible] اند و معانی احادیث
غامضه را ادراک میکرده‌اند و جمیع معارف الهی را منحصر در [illegible]

مفصل بیان کرده‌اند بخلاف حضرت آخوند که بقدر فهم خود [illegible]
عوام شده و حکمت [illegible] قادر مختار را در پرده داشتن
و اسرار حق [illegible] داشتن [illegible] و امثال ایشان کفر
دانسته است و حال آنکه [illegible] مفصل بعض احادیث
انکار امامت و ولایت امام [illegible] علیهم السلام موافق فهم عوام
[illegible] را در صحیفة الرضا [illegible] آن سرور و روایات موافق [illegible]
ذکر کرده از انجمله در فصل یازدهم گذشت که ان الله [illegible]
[illegible] و الحدیث پس اگر جمیع [illegible]
مفصل ذکر کرده [illegible] احادیث [illegible] باعث کفر
نخواهد بود و همچنین اگر علما و متوسطین حقه انسلاک را مخالف
شرع دانسته و از اینجهت که [illegible] از معصوم است [illegible]
انسلاک اعتقاد [illegible] نداشته باشند [illegible] کافر باید دانست
و اگر بعضی از جاهلین با معصوم معارضه نموده باشند و [illegible]
[illegible] متعصبین نبوده و [illegible]
نمودن و امثال او [illegible] اصل انسلاک [illegible] و [illegible]
که حضرت [illegible] مذکور ساخته است هیچ یک از [illegible]
[illegible] که در خدمت او [illegible] نموده است و حال آنکه [illegible]
بابویه و علی بن ابراهیم و سید مرتضی رحمهم الله بیان [illegible]
نموده‌اند [illegible] و [illegible] خود با او یکی است
و شیخ سلطان العارفین و قطب الموحدین شیخ صفی الدین
قدس سره [illegible] صاحبان اسرار [illegible]

بالیست

از آنجمله یکی القیر حقیقت مذهب اثنا عشری است که در زمان تقیه
هر چیزی که مذهب موافق خود تحقیق نماید تا نسیاً منسیاً نگردد و در
وقت خود ظهور نماید و در شیخ سلطان العارفین اگر صورت
آنکه مذهب متشیّع نباشد ظاهر است که از حسن بصری معتقق نیاب
رسیده خواهد بود و سلطان العارفین قابلیت کار تمام داشته
و او با امیر المؤمنین صلوات الله علیه میرسانند و اینکه ارادت در
فتال الذکر از املای شیخ صدر الدین خطاب طراز است که
خرقه را بدین گونه بیان نموده اسناد خرقه سلطان العارفین
که خاقان المجتهدین شیخ صفی الدین اسحق اصفیا نیساطا لقرا از شیخ
ابراهیم گیلانی ملقب بزاهد نموده و شیخ زاهد از سید جمال الدین
و او از شیخ شهاب الدین محمود تبریزی و او از رکن الدین سنجاسی
و او از شیخ قطب الدین ابهری و او از نجیب الدین سهروردی
و او از قاضی وجیه الدین البکری و او از شیخ محمد البکری والدخود
و او از شیخ احمد اسود دینوری و او از شیخ ممشاد دینوری
و او از جنید بغدادی و او از سری سقطی و او معروف کرخی و او
از داود طائی و او از حبیب عجمی و او از حسن بصری و او از شاه
اولیا علی مرتضی علیه الصلوة والسلام و تحقیق پیوسته است
که معروف کرخی بعد از آنکه این طریق از او داود طائی بدربانی
امام ثامن علیه السلام او از شد و کسب این طریق نموده بادی
خاک روبی آن درگاه عرش اشتباه گشته است پس در حق
دیگران که صدر ... موافق ... صحبت ایشان نباشد ...

باشد

باشد و آنچه بروایت ابو یحیی واسطی بیان نموده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روزی بعد از فتح بصره آنچه بلفظ در بازار میفرمودند و حسن
بصری میشنوده تا آن حضرت حدیث کند و صورت فرموده اند
که سامری این امت از سوق این کلام ظاهر میشود که ...
اعتقاد آن حسن در امر ... معلوم ... و با وجود صحبت ...
ابو یحیی معارضه با روایات ثابت ابن بابویه و علم الهدی و صاحب ...
نتوانند نمود و آنچه از صاحب احتجاج بیان نموده که بعد از فتح
بصره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بحسن خطاب فرمود که چرا
دشمنان ما را یاری ندادی و او در جواب گفت که چون از منادی ندا
شنیدم که قاتل و مقتول هر دو در نار اند از آن جهت ...
پس حضرت فرمود که ندا کننده برادر تو ابلیس بوده است ...
گفت قاتل و مقتول الشکر عایشه در نار اند پس ...
وقت فرمود امیر المؤمنین که اینها کلانند ... این کلام ...
که حسن او را با دانی خود نموده و عفو امیر المؤمنین علیه السلام
شامل او گردیده باشد ... از علما حقه ... او ...
و در خاتمه مذکور خواهد شد پس لعن دانستن او نزد ...
پسندیده نیست و بدستور بر عقلا پوشیده نیست که هر چند
خاتم مشهور و معقول مخالف و موافق از جمله ... روایت ...
باشند باعث تقویت آن دین میکردد علی الخصوص که هر یک ...
کلمات باشند مشتمل بر تشیع ایشان با وجود زمان تقیه ...
تمیّز آن و قابل تاویل و تحمیل بر جهات حسنه باشد پس ...

داری رد ایشان نخواهد بود چنانکه اکثر علمای مجتهدین این زمان و
سالکان مسالک این مسلک و معتقدان این جماعت نیستند و در رد
ایشان اهتمام نمی‌نمایند و حضرت قاضی قدم نماند اثبات نفی قاضی
علیه ما علیه گشته بجهت حقیقی محض در تفرقه و جا بسعی جمیل
ظهور رسانیده اند چه قاضی عضد علیه اللعنه احادیث و آیات
که نص قاطع و برهان ساطع است در خلافت امیر المؤمنین
علیه السلام بتأویلات بعیده و تحمیلات ناپسندیده که صورت
عناد در آن مجتمع است حمل نموده است و حضرت قاضی قدس
الله سره در مذمت کارانی و تابعان آن کس و رشوای جهد
نموده اند اگر حضرت قاضی بابن بضاعت صاحب فهم مانند
که با مشرب حکمت آمیز و مسغت طبایت حقائق و دقائق
فاک روبه آستان صاحبان عرفان و دور در آنکاه مسند
نشینان ایوان معارضه با مسند آرای امامت علیه السلام از
چه خواست علی الخصوص که بعضی از علمای نامدار صاحب
جاه و فضلای ذوی الاقتدار مالک منبر و کاه در این روزگار
ساکت باشند جواب این بیمقدار آنکه در مسلک ملعونینی
بانیکان منسلک باشم هر چند که از ایشان نباشم اگر زاغ
اگر صنعوه ناتوانم همین بس که در جرگه بلبلانم

خاتمه

درد لایل تشیع و تأویل اقوال مشایخ کبار پوشیده نماند
که دلایل تشیع و تأویلات اقوال عرفا زیاده از آنست
که این مختصر گنجایش استیفای آن داشته باشد و در کتب مبسوطه بانجاز شتی

مذکور است

مذکور است و مطلب اینجا از و بیان بعضی از آنست تا ظاهر گردد
که کلام غیر ما قول از ایشان سرزده است و جمیع قابل تأویل
اند اما دلیل تشیع شیخ محی الدین که حضرت قاضی قدم حکم بر تشیع
دین او نموده است یکی آنکه در فصوص قائل بحدیث غدیر خم
و حدیث منزلت گشته و اهل سنت قائل بصحت این نیستند
دیگر در تحفة الاخیار فرموده و لائی آل طه وسیلة علی رغم
اهل العناد یورثنی القربی فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی
بتبلیغه الا المودة فی القربی یعنی دوستی آل رسول صلعم
مرا وسیله آمرزش الهی است و آن دوستی برغم اهل عناد که
شیعه میدانند موجب قرب من است بجناب الهی چنانکه مطلب
از ما مبعوث بحق که رسول باشد صلعم مگر دوستی قربی را
که امیر المؤمنین و اولاد و احفاد اویند و حضرت قاضی قدم
اعتقاد آنکه شیخ از اهل سنت است و از فصوص ذکر کرده
که حضرت رسول صلعم از دنیا رحلت کرده از برای خود خلیفه
تعیین نکرد زیرا که میدانست که جمعی هستند که خلافت را
از خدا بگیرند و احکام را بی واسطه ملک از خدا اخذ کنند و این
کلام را بر آن حمل نموده که شیخ قائل بتعیین خلیفه نبوده چنانکه
اهل سنت نیستند مخفی نماند که انتقال در حیثیت تشیع شیخ و
چه در زمانی تقیه در هر زمان محکم شده لهذا فرموده که
جمعی هستند که خلافت را از خدا بگیرند و ظاهر است که خلفای
ثلثه از خدا نگرفته با جماع نا قصه خلق گرفته اند و احکام علم

حدیث منزلت حدیثی است که حضرت رسول صلعم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی

بدستور بیواسطهٔ ملک الی خدا اخذ کرفته اند علمه علوم آنرا
از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرا میگرفتند از
خدا پس خلافت را از خدا بحسب استحقاق نه باجماع و احکام
را بیواسطهٔ ملک الی خدا اگرفتن مخصوص است نزد او بامیر
المؤمنین علیه السلام و عترت اطهار او چه شیخ قایل است که بعد
غدیر خم و هرکه باین قایل باشد در تعیین خلیفه شکی نخواهد
داشت دیگر افاده عظم کرده که شیخ محی الدین خود را از خاتم
الانبیاء افضل میدانست وحال آنکه در فص حکمت فردیه
در کلمه محمدیه شیخ فرموده اند که حضرت رسول صلعم از جهت
یکانه است که ابتدا و اختتام امر بود و بالو شده و او نبی بود
در حالتی که آدم میان آب و گل بود پس هرگاه آنحضرت
را یکانه خود دانند چون احدی را مثل او شمارد چه جای افضل
از وو در جای دیگر در فصوص بعبارت بیانی جواب کرده حضرت
رسول صلعم دیده بود فرمود که طاعت خدا و رسول و اولی
الامر بر ما واجب است بهر چه امر کنند و ازین کلام ظاهر
است که مطیع خود را افضل از مطاع نمیداند دیگر آنکه
معلوم کرده شیخ در فتوحات گفته که ختم ولایت بمن شده است
وحال آنکه مراد شیخ از ولایت ولایت ناقصه است یعنی ولایتی
که نهایت قدر طاقت رعیت باشد یعنی مرتبه سلمان و کمیل
و امثال ایشان نه ولایت تام که آنرا اکبری میدانند و در
فص هارونیه تصریح ختم ولایت تام نسبت بحضرت مهدی علیه السلام

در غدیر خم رسول صلعم فرموده اند
من کنت مولاه فعلی مولاه الخ

معلوم است

معلوم است دیگر در مطاعن شیخ بیانی عظم کرده و گفته که مسایل
دینیه و معارف آلهیه را بیواسطهٔ ملک الی خدا اخذ نموده ام
و حضرت آخوند نفهمیده اند که مراد اخذ مسایل است بمرتبه
حق الیقین نه تقلید محض بلکه حقیقت مسایل بر او منکشف گشته
و دانسته است که هر چه شارع فرموده حق است و در این
ملک واسطه نیست چنانکه گذشت دیگر بیانی عظم کرده که شیخ
خاتم الاولیا را در ولایت افضل از خاتم الانبیا میداند
چنانکه خاتم الانبیا آنحضرت افضل است بنابر خاتم الاولیا در رسالت
و ندانسته که مراد شیخ از خاتم الاولیا ولایت تام است
که حضرت صاحب العصر والزمان صلوات الله علیه باشد
چه در اخبار وارد است که خاتم الانبیا اقتدا بخاتم الاولیا
در آخر الزمان خواهد کرد و اینمعنی که شیخ ذکر کرده وجه
اقتداء اوست چه مادامی که جهت افضلیت بیک اعتبار
در خاتم الاولیا نباشد اقتدا ایشان بدو نیست و الحکمة
که جمیع پیغمبران از مشکاة خاتم الانبیا اقتباس علم مینمایند
و جمیع اولیا از مشکات خاتم الاولیا الحکمة و خاتم الانبیا
نیز از مشکات خاتم الاولیا اقتباس مینماید مراد از اولیا
ولایت ناقصه است و مشکات خاتم الاولیا ولایت تام که
مخصوص صاحب الزمانست و خاتم الانبیا را اگر خزانه علم او
خاتم الاولیا باشد قصوری ندارد چه افضلیت رسالت
مانع نمیکرد چنانکه خاتم الانبیا از جبرئیل اقتباس مینموده

مینموده

وافضل از و بود و امیر المؤمنین علیه السلام از رسول الله صلعم افضل
و از جبرئیل افضل بوده و معلم آنحضرت هم جبرئیل است بموجب
صحیح ظاهر است پس این احوال ایشان باعتبار است و الا
علم واحد است و آنچه شیخ گفته که من ولی بودم و آدم میان
آب و گل بود اشاره باینست که روح مؤخر که ما از طینت
انبیا است و تقدم با رتبه روح بر اجساد ظاهر است چنانکه
گفته کنت نبیا و آدم بین الماء والطین مشعر برآنست و مقتضای
باطل حضرت آخوندی آنست که از لفظ ولی در بیهم صوافقع
تام فهمیده است هر که این لفظ را نسبت بشیخ و ولایت
ناقصه علیست که خاتم الاولیاء و الحیات عامه مبهم اصلا
معارضه نمینمود و آنچه شیخ گفته که اگر انبیا بواسطه ملک اخذ
نموده اند من از خدا بی واسطه ملک استفاده نمودم
محمول است بر آنکه در معارف و در کشف شرط است که ملک
واسطه نباشد بخلاف وحی بعضی ما نعی نیست اینها تأکید
محقق گردد و آنچه شیخ گفته که نبوت که ختم شده نبوت تشریع
است و نبوت عامه باقیست مراد از آن وراثت انبیاست
که العلماء ورثة الانبیاء و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و
نبوت با معنی عموم دارد و در هر زمانه ممکن است که چندی
کامل عالم باشند و یکی از علما افضل از سایر بشر و آنچه گفته
که فرعون ... علم غرق شده مراد از علم با علم اصل است
صلاح در غرق او بود نسبت بعلم ازل ما حصل کلام آنکه

جمیع

و فتوحات

جمیع کلمات شیخ محی الدین مأوّل است چنانکه شارحین فصوص
بیان نموده اند و دلیل تشیع او در کلمات کسی که تتبع کلام او
نموده معلوم است که اقوال عرب را در محل خود بد ضواهر دلالت
و آنچه حضرت قاضی قدس سره نقل نموده اند که نسبت تشیع در فتوحات
فتوح نموده است شیعه امامیه را قدح نکرده بلکه زیدیه و ...
و فرق را قدح نموده است که در آخر کتاب شیخ موافق ...
نیز اهل سنت نام برده اند و هم آن فرقه را از جمله شیعه ...
و امامیه اصلا مذکور نیست و لیست ...
بعض از آن فرق را داده اند اگر حضرت قاضی قدس سره تتبع کتب مذکور
فتح در مقالح ... نمینمود اما دلیل تشیع ...
الکه ست ... علم الهدی در کتاب ... رد در باب
حسن بصری ... که نام پدر او ... و کنیت او ابو الحسن
و نام مادر او خیره و کنیز ام سلمه بوده و ام سلمه ... او
میگرفت پستان در دهن او میگذاشت ...
با و داد از آن جهت بعد در غایت فصاحت و بلاغت و
بسیار دانشمند بود و حکم کلام او در وعظ او مذمت دنیا بود
و در اکثر مقالات ... بود و جمله ماخوذ لفظا
و معنا او معنی دون لفظ من کلام امیر المؤمنین علیه السلام فهو
من تلک القلادة فی الغایة بعضی ... اقوال حسن الفاظا
یا بحسب معنی دون لفظ از کلام امیر المؤمنین علیه السلام بوده
و او در باب نقل احادیث ... نهایت ... قدرت بوده ...

شصت و هفتم از کتاب امالی فقیه عالی مقدار از ابو معمر روایت نموده
که مضمونش اینست ابو معمر گفت که شنیدم که سعد گفت که بحسن بصری
رسید که شخصی کاری کرده است که او تنقیص حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میکند پس حسن برخاست از روی غضب در میان اصحاب خود
و گفت خبر میخواهم که در سرای خود را بر بندم و بیرون بیایم تا
اجلم برسد زیرا که خبر رسیده است که یکی از شما کرده اند
که او تنقیص میکند کسی را که بهترین مردمان بعد از
رسول صلعم و اینست علی [illegible] و حلیفی [illegible] کنند؛ ابو بکر
در وقت محنت و کشنده پهلوانان بود است در وقت جنگ
بتحقیق که از شما جدا شده است مردی که قرآن میخواند و ظلم
و ظلم را بر طرف میکرد و [illegible] و [illegible] جهاد در
وقت بلا [illegible] کرده بود و عمل [illegible] امیدوار میکرد و ما صحب بود
با رسول خدا و برادر پیغمبر بود و حضرت پیغمبر هیچیک از اصحاب را
برادر نکرده بغیر از او و پیغمبر اسرار خود را با او میگفت
و جمع نمود احکام الهی را و پیغمبر از دنیا رحلت کرد در حالتی
که از او راضی بود و داماد پیغمبر [illegible] و [illegible]
بوده در فهمیدن اسرار احکام الهی و اقدم [illegible] بود در اسلام
و او را نظیر و مانند نبود در صفات کمال و شبیه او نبود [illegible]
در سیرت و صورت و منع نموده خود را از لذات و شهوات
نفسانیه و عبادت خدا نموده در ظلمتها و خشوع نموده در
نمازها و قطع نموده نفس خود را از لذات دنیویه و اصل [illegible] بود

بخلاف

بخلاف بلکه صحابه و در آخر باین عبارت ادا نموده که [illegible]
ما یوتی و ما احد اعلم بما فیه [illegible] فکفوا عن الاذی و [illegible]
طریق الرد [illegible] ای مردمان چگونه میگویم در شان او چیزی
که کمالات کنند و حال آنکه من شنیده ام در صحابه کسی را که
صفات در او جمع باشد پس باز دارید خود را از آزار رساندن و دور
شوید از راه بد و در مجلس [illegible] و تکلم در امالی حدیث مذکور
کرد الله تعالی [illegible] حسن بصری شیعه امیر المؤمنین علیه السلام
و مجمل مضمون حدیث اینست که ابو مسلم گفت بیرون آمدیم
حسن بصری و انس بن مالک تا بدر خانه ام سلمه نشستیم
حسن بصری داخل شد [illegible] و حسن سلام کرد ام سلمه گفت که
کار آمده ای حسن گفت بجهت آنکه حدیث در شان حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلوات الله علیه [illegible]
از تو بشنوم پس ام سلمه گفت که شنیدم که رسول خدا گفت
المؤمنین علیه السلام یا علی نیست هیچ بنده که ملاقات کند خدا را
روز قیامت با انکار ولایت و خلافت و [illegible]
ملاقات او مثل ملاقات بت پرستی [illegible] ابو مسلم
شنیدم که حسن بصری گفت الله اکبر [illegible] علیا مولای
و مولی المؤمنین [illegible] روایت ظاهر میشود که حسن [illegible]
امیر علیه السلام داشته و از روایتی که قبل از این مذکور شد
ظاهر میگردد که هرگز تنقیص امیر علیه السلام نکرده و مرتد نشده
باشد والعلم عند الله و علی بن ابراهیم در کتاب المناقب



حنبلی جزری ذکر نموده که مضمونش اینست که حضرت رسول صلعم
فرمود که هرگاه روز قیامت شود علی بن ابی طالب علیه السلم
مینشیند بر فردوس و آن کوهیست که بر آمده است
از بهشت و بالای او عرش است و از جانب آن انهار و
جویهای بهشت و هر حالی که آنحضرت نشسته است بر کرسی
از نور که پیش او آب بهشت است که آنرا تسنیم گویند نمیگذرد
کسی به بهشت مگر آنکه او را برائت نامه از ولایت او و اهل بیت
او باشد که محب او و شیعه او را داخل جنت میکند و دشمنان را
داخل دوزخ میسازد و از روایاتی که ابن حدید معتزلی نقل نموده
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را قاسم نعیم و نار دانند
زیرا که دشمن او جهنمی شود و حضرت قاضی محمد بن صالح حنبلی مانند کرده
حنبلی جزری از دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام است که در آنجا
او بحدی از اعمال او را اثبات مستمر رد و بر واجب همه عالم
فاضل شیعه که مذکور شد اقوال عجیبه نقل میکند و از برای قوم
سالکین که در امامت او واقف اند گمراه شوند و بجهت مرفوعه
شرعیه ناچار بحکم او باشند و زیاده بر شش عالم از
میر مرتضی علم الهدی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم رحمهم الله
اللهم عافنا من شهوات انفسنا اما دلیل تشیع ملای روم
بسیار است از آنجمله این بیت مشهور است تو بیاری نکو علی
را دیده زانی سبب حیدری بر او بگزیده دیگر در آخر دفتر سیم
از مثنوی فرموده زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن

علی

علی مولا نهاد گفت هر کو را منم مولا و دوست
ابن عم من علی مولای اوست ظاهر است که اعتقاد بحدیث
غدیر خم داشته است و محتاج بایراد سایر قصاید و رباعی
و اشعار او نیست و جمیع احوال و آراء و دلیل تشیع است
و مذهب تبرا نیز از ادلهٔ تشیع اوست و آنچه حضرت قاضی
ختم مانند قاضی عضد بشرح عهد در محل بعید آنچه مغفور مشهور
مذهب جبریه داشته است نزد عقلا مثل نسج عنکبوت
و در نظر اهل حق عین البهتان است از کلام او ظاهر است
که امر بین الامرین قایل است و در دفتر اول این ابیات
است زاری ما شد دلیل اضطرار خجلت ما شد
دلیل اختیار اندر آن کاری که میلست بدان
قدرت حق را همی بینی عیان وانذر آن کاری که میلت
نیست خواست خویش را جبری کنی کین از خداست
ماهیی افتاد که کار اعتبار نیست وای گناه ماست جبر و
جور نیست و استادش بجز مولوی معنوی و کفر و
زندقه او بسبب نفهمیدن کلام مرموز اوست از آنجمله
بگفت این همه شد از تکلیف احباب نموده هر لحظه بشکلی بت
عیار بر آمد دل برد و نهان شد هر دم بلباس دگر آن
یار بر آمد گه پیر و جوان شد گه نوح شد و کرد جهانی بدعا
غرق خود رفت بکشتی گه گشت خلیل و ز دل نار بر آمد
آتش گل از آن شد اینجمله هم او بود که می آمد و میرفت هر قرن

وبدانکه

که دیدی تا عاقبت آن ملک عرب وار برآمد دارای جهان شد

که ایشان را اصطلاحی هست خاص و بعضی از معنی مثنوی و غیر هم در

کتب متعدده مجموع اصطلاحات این طایفه را بیان نموده اند و معلوم

میشود که مراد ایشان از ترسا و شاهد و بت و زنار و امثال

آن معنی ظاهر نیست چنانکه بعضی از آن در رساله مذکور است

و در معنی بت گفته است بت اینجا مظهر عشق است و وحدت

بود زنار بستن عقد خدمت پس مراد مولوی معنوی

که گفته خواهد بود به همه مظاهر عشق آن که اند و تعدد مظاهر

ظاهر دلیلی دیگر بر تشیع او چنانکه حضرت قاضی قدم بیان

نموده که مولانای روم و عطار و سنائی در مذهب تسنن

بوده اند و در تشیع سنائی احدی را خلافی نیست و از جمله

اشعار او همین کافیست که فرموده از پس سلطان ملک شه چون

نمیداری روا تاج و تخت پادشاهی جز که سبطی را کنی از

پس سلطان دین پس چون روا داری همی جز علی و عترت

محراب و منبر داشتن و حضرت قاضی قدم تمسک به اشعار بسیار

اند و فرموده اند که از او منیست که اگر او شیعه بود در ایام

تقیه او را بقتل میرسانیدند و این کلام او ظاهر است

که سوای عناد و مطلبی ندارد چه همه کس جهت تقیه مدح می کنند

نموده اند حکم بر تسنن الجماعت میباید و تقیه را منظور باید

و همه که کلام صریح در تشیع دارند از ایشان نمیدانند و جمیع

که شیخ عطار نسبت داده اند شکی در اسناد آن نمیفرمایند

نمود

و تعجب

نمود با آنکه از احکام جاریه نافذه قاضی قدم که حکم برای خود کند

به بینه نباشد و از جمله احکام باطله حال سرایت باجماع

برایان از ذمه ماضیه نماید و دلیل تشیع ابوالحسن اکبر

انکه از کلام اوست که مردم گویند فلانی امامست امام حقیقی

آنکس که از هر چه او آفریده است خبر ندارد از عرش تا بثری

و از مشرق تا مغرب و این دلالت دارد که بغیر حضرت امیر

کل دیگری را امام ندانند چه مخصوص آن سرور است سلونی

عما دون العرش و حضرت مشهور سلونی قبل ان تفقدونی

و حضرت قاضی قدم این مقال را از جمله کفر و زندقه او بیان نموده

و دلیل دیگر بر احوال حسین بن منصور و بایزید آنکه جناب

نصیر الملة و الدین در رساله اوصاف الاشراف در بیان حکم

انا الحق که از حلاج مشهور است و قول بایزید سبحانی ما اعظم

شانی است فرموده که مراد ایشان است نفی خود

و در فصل دهم مذکور شد و شیخ عالی مقدار بهاء الملة و الدین

در این باب در تفسیر سوره محمد شبستری فرموده اند رضا ما شد اما

انه از در خود چه بشود روا از نیک بحکی و کسی را کلاه دو

بزرگوار رید نظر آکنده باشد سخن قاضی قدم مسموع

نخواهد شد قطع نظر از آنکه بایزید سقای امام محمد باقر و امام

جعفر صادق علیه السلام بوده و انعقاد قرب داشته که فرزند

خود را باو رفیق راه بسطام نموده چنانکه مشهور است و حسین

سلطان حسین منصور است حضرت افادت پناه دیگر افاده نموده اند

صاعد
که شیخ ابوسعید ابوالخیر را عبدالسلام که مفتی سفیانی و قاضی
که قاضی نیشابور بوده کافر و ملحد دانسته و از سلطان محمود اجازت
قتل او خواستند پس بنا برین ملحد است صواب آنکه اعتقاد
مفتی و قاضی سنی دلیل الحاد جناب شیخ نیست و تشیع جناب
اعتقاد حضرت قاضی قمی نسبت بجمیع مؤمنین اولین و آخرین
دلیل زندقه ایشان نیست لیکن آنکه افاده نموده اند که
غزالی که شیخ ابوالقاسم گرگانی ابلیس را خواجه خواجگان
گفتندی و او را اهل در سیادت نسبت دادند صواب آنکه مراد از
خواجگان سوداگران دنیادار است و ابلیس خواجه ایشان
و بادی بودن ابلیس عبارت از شان خواجه بود که حرص آنها
ابلیس عبارت است که دیده بصیرت با آن بینا شده باشد
و خلاف آنکه کند دیگر گفته که معروف کرخی که دربان حضرت امام
ثامن علیه السلام بوده بر اعتقاد دوازده اکابر اولیا از اهل سنت
و سری سقطی از اهل ضلالت است و جنید بغدادی خواهر
زاده او مرید سری بود و در دهلیز خانه سری سقطی در زیر زینه
جای داشت چنانکه سی سال نماز خفتن گذاشته و نماز صباح
بر پا ایستاده الله الله گفتی و این بی شبهه بدعت است
و سید محمد نوربخش خروج کرده و از اهل ضلالت است جواب
آنکه مشهور است که چون با اهل مکاشفه رسیده بود که از
سلسله درویشان و سادات عظیم الشان مستحق بود دین
تشیع را مروج خواهد داشت و سید محمد با بیگمان خروج

کرده

کرده و چندین هزار نفر را شیعه نموده اما بعد از آنکه ترویج
دین مبین از سلسله علیه عالیه قاسمی الموقدین مسلک ظاهر
گشت دیگر احدی از شیعه رجوع نکردند و پیوسته قلوب
اهل سلوک متوجه استقرار و استحکام سلسله مقدسه اند
و دعای دولت روزافزون را واجب دانسته و میدانند دیگر
افاده نموده که عبدالله انصاری سنی و بد اعتقاد و سعی بلیغ
تابعی حلاج و بایزید و ابوالحسن خرقانی بوده و شیخ نجم رازی
قایل بخلع بدن و از اشقیا است و از مجالس العشاق مستفاد
که شیخ مجدالدین عاشق محبوبی از محبوبان خوارزم شاه بوده
و شیخ اوحدالدین کرمانی عاشق پسری بوده و شیخ اوحدی
از مریدان اوست و عبدالله مبارک عاشق کنیزی و شیخ
صنعان عاشق دختر بت پرستی گشته و شیخ عطار عاشق
پسر کلانتر نیشابور بوده و روح پلید حلاج بعد از چند
پنجاه سال مربی او شده جواب آنکه تربیت ارواح کاملین
مر ناقصین را امری شایع است چنانکه در فصل هشتم در بیان
روح اعظم گذشت دیگر افاده نموده که شیخ شهاب الدین
مقتول عاشق جوانی از فرزندان شیخ شهاب الدین سهروردی
بود و مرید شمس تبریزی است و شمس مرید رکن الدین و هم را
شوق و شی السته و سید نسیمی عاشق پسر بود و حکایت
شعری که گفته بود دیو است او را کنند و یکی عشق است
سوره طه و یاسین نور و الرحمن منم جواب این الفصول

ظاهر است و دیگر گفته که سید علی همدانی عاشق یکی از مقربان
امیر تیمور بوده و شیخ نجم الدین رازی از مریدان نجم کبری
و عاشق پادشاه بخارا بود و خواجه بهاء الدین نقشبند
در بخارا عاشق پسری بود و قاسم انوار در تبریز عاشق
پسر زرگر گشته و شیخ محی الدین عاشق ملک شیخ صدر الدین قونیوی
بوده و شیخ صدر الدین شاگرد اوست و فصوص الحکم که کتاب
الحاد است درس میگفته جواب آنکه حکم کردن بر الحاد [illegible]
فهمیدن اقوال است و فهمید که حضرت قاضی قدس سره ازین باب [illegible] و
معلوم دیگر افاده نموده که شیخ صلاح الدین معشوق مولوی
روم بوده و سنایی مرید خواجه یوسف همدانی و عاشق [illegible]
قصابی گشته و شیخ عمر نیز عاشق یکی از پسران امرای
سلطان جلال الدین بوده و همه ایشان اعتقاد به وحدت
وجود داشته و مرید حلاج و بایزید و از اشقیا اند و مذکور [illegible] مستور
سهل تستری و ابراهیم شیبانی و شیخ روزبهان و غیر ایشان از
زنادقه اند و در آخر از کتاب مجالس العشاق بیان نموده
که حضرت امام بحق جعفر صادق علیه السلام را در این کتاب
نسبت عاشقی به والده جابر بن حیان داده و با وجود
کتاب [illegible] بوده نزد حضرت قاضی قدس سره حکایت [illegible] دار
و نداشته که هرگاه بر معصوم افترای عشق احدی [illegible]
مضایقه در دیگری نخواهد داشت و عجب تر آنکه جهت
رفع افترا به معصوم قایل شده که تاریخ والده جابر بن حیان را

ضبط

ضبط کرده ایم و در آن زمان پیر [illegible] بوده و قایل العشق [illegible] بوده
[illegible] الواقع کاتب مجالس العشاق را کسی اصلا سند ندانند و مجمل
اکاذیب چنین نکرده و پسندیده نمی نماید و اینکه اصرار از
علمای حق نسبت بجماعت مذکوره قدح نکرده اند منظور [illegible]
عمال آنکه اکثر این جماعت را اسم [illegible] در مقالات سلطان
العارفین ثبت است و مدح آن بزرگوار [illegible] و اکثر کلام ایشان
را تأویلات حقه فرموده اند بر صاحب انصاف ظاهر میگردد
که سند ساختن مجالس العشاق و منظور [illegible] ساختن مقال
آن بزرگوار دلالت بر [illegible] اعتقادی [illegible] دارد و [illegible] تمام
خاطر حضرت قاضی قدس سره بجانب عنادی بر دارد اما جواب استاد
[illegible] کبار را که عشق با عفت متفق است و مضمون
من عشق و عف و کتم و مات فقد مات شهیدا مشهور
است و اگر مقصود [illegible] باشد از کبار نیست و [illegible] است
که همه کس در این باب [illegible] است [illegible] در بدایت [illegible]
غیر معصوم [illegible] و در نهایت [illegible] و بالعکس
چه مشهور است که حضرت قاضی قدس سره در بدایت حال در بلاد [illegible] از
[illegible] اجلاف [illegible] بوده و در نهایت [illegible]
[illegible] احوال مشایخ معاینه احدی [illegible]
حالش [illegible] احوال ایشان [illegible] خلوت خالش [illegible]
[illegible] مشایخ مذکوره مجملا آنکه مجموع [illegible] ارشاد
خود را یکی از معصومین [illegible] نور و معاینه

ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اگر چه بعضی از این فرقه
از اهل سنت بوده‌اند شده قدری بخوبان نظیر رسانند و آنچه حضرت قاضی
در بیان نموده‌اند که بعضی از علما و ما قدح بعضی از اینجا عیب گرده‌اند
حق است هم میان شاه الله دوستی قلندر را اکل و ملاحده می‌باشند
چنانکه در میان شیعه و ملل دیگر نیز هستند اما منکر اصل این طریقه
که مبنی است بر نهایت زهد و ورع و ترک لذات پسندیده
عقل و نقل نیست و استبعاد که حضرت قاضی القضاة در
باب صلحیون نسبت شیخ نجم کبری کرده و تکلف نموده در زمان
سید السادات امیر محمد باقر داماد نیز چنین است که رساله لطیفه
نعت بجناب جلاد نوشته‌اند و بصورت هم جمع اکثر علما عظام
قائلند اما لا بعض که حضرت آخوندی فهمیده‌اند و در حدیث کمیل
بن زیاد به علم اشهد مذکور است که نور یشرق من صبح الازل فیلوح
علی هیاکل التوحید آثاره عبارت از آنست که علما عظام
قائلند و در باب وجد و حال و عشق و اتصال رجال عرفه
اعظم و استماع صوت حسن و کشف و کرامات و دعوی اولیاء
و عروج روح و فنا فی الله و انقطاع از خلق و ریاضات شاقه
و ترک حیوانی نسبت به بعضی و ترک نکاح و سر ستور و مشایخ
و چله نشستن و ذکر جلی و خفی در صفحه سابقه احادیث
ضمیمه مذکور شد و معلوم گردید که هر وجد و رقص نیست و هر
عشقی شهوانی نیست و هر صوتی غنا نیست و هر کشفی
تخیل نیست و هر رهبانیتی غیر مشروع نیست و هر پشم پوشی

طلب

طلبی نیست و ذکر جلی و حلقه ذکر بدعت نیست و مکرر بیان کرده‌ایم که
اقوال ایشان در رموز است و اصطلاحات ایشان دیگر است
اگر جمیع آنچه حضرت آخوندی از مقالات ایشان باعث بطلان ایشان دانسته‌اند
تاویل ظواهر به موجب اصطلاحات ایشان فهم را تأویل کنیم
بهتر است اما کتاب باید تحریر نمود در نهایت بسط و ظاهر این
فرقه را غیر از این نمی‌توان فهمید سبب رفع و تغییر اصطلاحات ایشان
که هر کس نفهمد و مخصوص صاحبان اسرار معصومین علیهم السلام
باشد و عوام ناقص الافهام اقبال بفهم الفاظ
ما نموده ایشان نکرده بلکه روی ایشان نمایند چه ایشان را
مکلف بابطن نفرموده‌اند نه اینکه مثل حضرت آخوندی
لفظ ظاهر فرمایند اگر چه لفظ ظاهر عوام از اهل ائمه
و اسرار و رموز بیان نمودن نامشروع نیست چنانکه از معصوم
بسیار روایت شده است مثل حدیث انوار و حدیث ذر
و امثال آن بلکه بیشتر کلام الهی و احادیث ائمه معصومین
رموز است و اینکه بعضی از رموزات را علما ظاهری
شرح نموده‌اند جهت آنست که صاحبان انصاف دانسته
که جمیع اقوال قابل تاویلات فقها است و چون مقصود
تاویل حکایت موزه حکیم هندوستان نمودند و لیکن
اطناب شود متمم این رساله گردانید تا معلوم شود که
را تاویل ممکن است اما نزد اهل انصاف و معاند هیچ منزل
حکم لشو دارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

سر اقوال
اگر گویی که در سئوال انجماعت چه ایما بود و مرتکب تاویل آن چه حرارت آنکه
مؤمنین را گرفتی از او لسبب معصوم رسیده بود و حمل بر نیکویی
لازمست چنانکه حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام
تاویل اقوال کفر آمیز مؤمنان نموده اند و آن اجمله یکی آن ارکان
بامل عبارتست و در قضایاه الغریبة و حل المشکلات
ان رجلا حضر مجلس ابی بکر فادعی انه لا یخاف الله ولا یرجو
الجنة ولا یخشی النار ولا یرکع ولا یسجد ویاکل الصلوة ویاکل
المیتة والدم ویشهد بما لا یری ویحب الفتنة ویکره الحق
ویصدق الیهود والنصاری وان عنده ما لیس عند الله وله
ما لیس لله وانا احمد النبی وانا علی ثم قال انا ربکم فقال له
عمر ازددت کفرا علی کفرک فقال له امیر المؤمنین علیه السلم
تمهل علیک یا عمر قال هذا الرجل من اولیاء الله لا یرجو الجنة
ولکن یرجو الله ولا یخاف النار ولکن یخاف ربه ولا یخاف الله
من ظلم ولکن یخاف عدله لانه حکم عدل ولا یرکع ولا یسجد
فی صلوة الجنازة ویاکل الجراد والسمک ویحب المال والولد
ویشهد بالجنة والنار ولم یرهما ویکره الموت وهو حق ویصدق
الیهود والنصاری فی تکذیب بعضهما بعضا وله ما لیس لله
لان له ولدا ولیس لله ولد وعنده ما لیس عند الله فانه یظلم
ولیس عند الله ظلم وقوله انا احمد النبی ای انا احمد النبی علی
تبلیغ الرسالة عن ربه وقوله انا علی یعنی علی فی قولی وقوله
انا ربکم ای رب کمّ نعم ارفعها واضعها فرح عمر وقام

فقبل راس امیر المؤمنین علیه السلم وقال لا ابقیت بعدک یا ابا الحسن
واکثر حضرت قاضی قدس سره فرموده اند که هرگاه جابر [illegible] سقای حضرت
امام [illegible] علیه السلام میبود و از مردودان آن درگاه [illegible]
بایست که از جمله راویان احادیث [illegible] امامت [illegible] شمرده شود
مسعود [illegible] از روات امام [illegible] علیه السلم [illegible]
انکه در کتب رجال اسم ایشان مذکور نیست جواب اینکه
ممکن است که حامل [illegible] ایشان [illegible] و اعتبار [illegible]
را بایشان رسانیده باشد چنانکه [illegible] از رسول [illegible]
و امیر کل علیهما السلام روایات نموده و علم الهدی و ابن بابویه
و علی بن ابراهیم مؤلف بحر المناقب [illegible] روایات
او نموده اند نزد حضرت قاضی قدس سره از جمله [illegible]
میشود که عناد معاندین [illegible] در هر صورت رجوع نمیکرد
اگر بعضی روایت [illegible] نبوت و امامت میکنند معتقد اند
و جمعی که [illegible] معلوم حضرت قاضی قدس سره
جنید بغدادی [illegible] اند که سی سال بعد از [illegible]
تا [illegible] الله [illegible] علی [illegible] است و [illegible]
زندقه و از [illegible] احکام قیاس [illegible] و قیام [illegible]
[illegible] آخر [illegible] الله [illegible] الله له نورا
[illegible] نور اللهم [illegible] توحیدک و اجعلنا من [illegible]
عبیدک و صل علی خیر خلقک اللهم [illegible] محمد [illegible]
من [illegible] الطاهرین و اجعلنا [illegible] مطیعین [illegible]

یا ارحم الراحمین اما حکایت مرموزه که حکمای هندوستان جواب
از اهل ایران خواسته بودند بانی عبارتست که ما چهار برادر
بودیم الرشید رسیده سر برهنه بودند و یکی زر داشت و جامه
نداشت بیازار رفتیم که جهت شکار تیر و کمان بخریم در راه
قضا رسید بر چهار مردیم و بلیست و چهار زنده شدیم در
بازار چهار کمان دیدیم سه شکسته بود و یکی گوشه و خانه نداشت
و چهار تیر دیدیم سه شکسته بود و یکی پر و پیکان نداشت
برادر زردار بی جامه کمان بی گوشه و خانه و تیر بی پر و پیکان را
بخرید و بطلب صید بصحرا رفتیم چهار آهو دیدیم سه مرده
و یکی گویی که جان نداشت برادر زردار بی جامه آن کمان
بی گوشه و خانه تیر بی پر و پیکان را بر آن آهوی بی جان زد
کمندی جهت بستن صید ضرور بود چهار کمند دیدیم سه پاره
و یکی کنار و میان نداشت آن کمند بی کنار و میان صید را
بستیم و خانه جهت طعام خواستیم چهار خانه دیدیم سه در
هم افتاده و یکی سقف و دیوار نداشت در خانه بی سقف
و دیوار در آمدیم و دیگی جهت پختن صید ضرور بود در طاق
بلند دیگی دیدیم و چندانکه کوشیدیم دست بطاق نرسید
مغاکی چهار گز زیر پا کندیم تا دست به دیگ رسید و صید را
بپختیم و صید پخته شد یکی از ما بر خانه بیرون آمد که گوشت
برسد برادر زردار که صید کرده بود کمین کرده استخوان بی‌مغز
را از دیگ آورده بر سر او زد چنانکه در هفت بند او ...

پاراو

پاراو بیرون جست بر آن درخت زردالو رفتیم و بر درخت
سبزه کاشته بودند و بعلاقه آب میدادند زردالو از درخت
فرو ریختیم نخود آوردیم و قلیه زردکی ساختیم و با اهل
دنیا گذاشتیم چندان بخوردند که شکمهای ایشان ... گردید
و بیرون نشستند که فربه شده اند و از خانه بیرون نشستند
استفراغ کرده در نجاست خود غرق شدند و ما از کلندان
خانه بیرون رفتیم و هم آنجا آسوده بخفتیم و نفس سلامت
روان شدیم این ماجرا را اهل تصوف خراسانی بار نمایند
کرشش ... معلوم کرددکه ما فقیر ... کیست مشیتی
بهجی که بخاطر فاتر حقیر رسیده آنست که چهار برادر هیولی
و صورت جسمیه و صورت نوعیه و روح مجرد است و نه پدر
نه فلک که آبای علوی و چهار عنصر که امهات سفلی اند و ... که
از جامه ترقیات کمالی خالی اند صورت جسمیه و هیولی و
صورت نوعیه اند و زردار بی جامه روح مجرد است و کمال
تر و است که عبارت از زرداری باشد و قبل از تعلق ببدن
بالکلیه بی جامه لباس بدن است و بازار عالم ناسوت
کمالات بالقوه روحانی است و در مدت ... از حرفیت ایشان
ایشانست و زنده شدن بیت چهار کتابه از انست که قوای
برادران چهار گانه از حرفیت خود افتاده ... شوند و مخفی
مقصود اشیاء است و چهار کانه دیگر دو آن کیفیات اربعه و
اربعه اعضای مفرده اصلیه که استخوان و عروق و ... و تر

عاری را

و عصب و عضل و عروق و شرایین و نخاع و لحم است و قوای
ثلثه که قوت طبیعی و حیوانی و نفسانی است و ارواح ثلثه
طبیعی و حیوانی و نفسانی و سه کمان شکسته کنایه از کمال که
روح مجرد عمیقتر اندیشه لطف جمادی و نباتی و حیوانی است
و کمان بی دو گوشه و خانه روح لطیف شده تواند بود که بحسب فطرت
تقاضای طرفین بدن و لیکن که کنایه از گوشها است تعلیل و تعاون
طرفین با استعمال روح مجرد است و بیخانه بود کنایه از عدم
اعوجاج ثانی روح نفسانی است و سه تیر شکسته سلوک
بمقتضیات قوای ارواح ثلثه است و تیر بی پر و پیکان قوة
نفسانی است که ما دام که با وجود استعداد استعمال نفس مجرد
نشود حکم تیر بی پر و پیکان دارد و خیزران آن کنایه از
قبول روح مجرد است مر روح نفسانی را و قوت لطیف شده را اعانت
سایر ارواح و قوی و لهیب ارقد کنایه از علم کسب است و سه
آهوی مرده که غذای روح مجرد است تولد علوم صناعیه و علوم
رسمیه و وهمیه است که بعد از موت مادی روح باقی نمی‌ماند
و آهوی که گوشت جان نداشت مبادی علوم نظریه است
که در مبدأ احوال حکم بیجانی دارد و بعد از استقرار روح
باقی می‌باشد و دزد کنایه از آنست که روح مجرد باید اول
کسب مبادی نماید تا علوم عالیه او را حاصل شود و سیمی که مانند
پا بعرق قوت خیالی و واهمه و حافظه است که صید معانی کلی
نمی‌شود و کمند … رو میان قوه متفکره است که او را در

ضبط معانی کلی نهایت بیست که کنایه از عمارت انسانی باشد
و هر دو سطح هم در آن منظور نیست که کنایه از میان بسطح
و خانه بجهت مقام کنایه از اعتبار کردن شرع و عرف است
که در ایام کسب در عهد اما لطف نبود و سه خانه در هم
افتاده سه شریعت منسوخه ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام
است و خانه بی سقف و دیوار کنایه از شریعت خاتم
الانبیاء صلعم است که بجهت اما بکردن عقل که کنایه از
بی سقف است و بجهت اما بکردن کتب الهی سماوی که کنایه از
بی دیوار است اصلا مانع از دخول ندارد و دیگر عبارت
از احاطه معانی کلیه و علوم عالیه است و طاق بلند کنایه
از بعد احاطه است در باور آوردن و کندن معانی نفوس لطیفی
است یا کلیت به حکمت عملی و زیر یا کنایه از ملکوت بهشت
چه بودن بمنزله پای روح است در اعانت او بسوی کمالات
و هیاکل کنایه است از اصول اربعه حکمت عملی که آن عفت
و شجاعت و حکمت و عدالت است و لفظ کر استعاره بالکنایت
که در مدت تحصیل حکمت عملی روح مجرد از کمالات عالیه
بقدر سهل ور وا افتد لیکن … مستحق بر بودن آن
نشود جمعیت اسباب احاطه علوم عالیه دست بهم دهد
و کهنا الکت با آنکه او واجب نبود است اند و کیه بر نزول
شکار کنایه از ثبات و قرار علوم است مر نفس مجرد را
بنهجی که انفکاک نپذیر باشد و یکی از دهانه خانه بحثی فرو افتد

کنایه از تجرد و هم است که دوا کثر اتفاقات عقل معاش با دست عقل

در مرتبه نسبت بروح مجرد حکم دهلیز دارد و نسبت بکاخانه و بحث جوا است

دعوی شرکت او ست در تحصیل کمالات و تکمیل کردن برادران

کنایه از دریافت اعمال همت که متخوانی شکار در عالم حس است

روح مجرد میشود و بر سر او زدن کنایه از استقرار روح قدسی است

با آنکه تدبیرات عالم حس کار او ست بهره از غذا های مجرد ندارد و

در هفت سبد کنایه از خلاف اکی تمام اند تدبیر متعلقات او ست

او با تیر پرانندگی و عقوبت نا کوار بسیار است و از پا نشستن او

کنایه از رجوع بعالم منکوس داشتن و همت و رفتن بدر رفتن سبد

زر فالو نمودن کنایه از تسویلات نفسی است در حین متابعت عقل

ملکی که بسبب دنیا مشابهت ... در هفت سبد مرز زرد آلو

در هفت سبد مشاغل دنیوی ... درخت زرد آلو

پنجاه ... عقوبت ... آن ...

و لذات زرد آلو در آید و کشت زار خربزه مشاهده نمود

کنایه از آنست که چون روح قدسی بکمالات آراسته ...

چند متابعت عقل معاش و ... تا ملی ...

نگردد لطایف او ...

کشت زار خربزه بر سر درخت زرد آلو اشاره ... تأمل ...

است که کشت زار عقل معاش ... تعلقات که ...

بما صورت او بعینه مثل کشت خربزه سریع الفساد ...

مشتهیات ... اصلی راسخ است بر سر درخت آمال ...

وهوی

و هوی آنها ادراک ... سید شاه و در آخر ...

سودا انگیز خربزه که رسیدن در تنها ... مشابه ... است

از قدر بیت که در تعداد ... از ... چه کمتر از ده ...

پس ... تعداد او ... سودا الکبر

...

و غیره ... کنایه از ...

کنایه از ... است ...

اهل دنیا ... زردک آمدن کنایه از قدرت ... شهوات ... است

زردک تقویت قوه بهیمی ... معده و عروق و تغذیه ...

شکم اهل دنیا ... است کنایه از کمال ... در ... کمالات ... است

در ... سیر ... چهار ... است

حس است بعالم خود و در ... است ... کنایه از ... تعلقات

بعالم حس ... کشاده است

کنایه از اتفاق و افتراق عناصر است ... انهدام ...

رفتن برادران ... است ... ایشان از ... اتفاق عناصر

متبین است با آنکه ... خرابی عمارت ... برادران ...

بروح ... و صورت و طبیعت و روح قدسی است ...

خود ... کنایه از عدم موانع راه ... عقبات عالم

بقا است ... تعلقات عالم ... السلام ...

قد تم التالیف شهور سنه ۱۰۸۶

کتبه محمد ... دار السلطنه قزوین

هذا الکتاب ضوء المجاهدین من تصنیفات
تلمیذ حکیم مؤمن قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی جعلنا من المؤمنین الموحدین ولم یجعلنا من المضلین ولا من [illegible]
والمبطلین والصلوة علی شفیع المذنبین وسید المرسلین والسلام علی وصیه وخلیفته
علی العالمین وعلی اولاده المعصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وبعد
بر ضمایر ارباب انصاف پوشیده نماند که مولوی طاهر و حاکم جابر نام مولانا
محمد طاهر رساله‌ای در طعن و لعن مؤمنین از مذهب [illegible] و [illegible] نوشته و [illegible] را
صلاح چه لقب داده و ایشان و پاکان عالم را ملاحده گردانیده بود و فرقه صوفیه
عشریه و صوفیه اهل سنت و ملاحده و [illegible] و [illegible] وغیره فرق [illegible]
و از اقوال قلندران و [illegible] اصل چند که مناط اعتبار [illegible]
بیان کرده و حکم عام بر کفر جمیع علمای [illegible] و سالکان طریق [illegible]
از [illegible] شیعه [illegible] و فتوی [illegible] مجموع مکلفین که [illegible]
داده [illegible] ایشان [illegible] اعمال [illegible] اهل [illegible]
کافر [illegible] و بر عوام خاطر نشان کرده که [illegible] شیعه وغیره صلاح [illegible]
را امام [illegible] است [illegible] صوفیه [illegible]
و [illegible] شیخ ظاهر [illegible] کرده [illegible] است
که [illegible] علما [illegible] محمد [illegible] بوده [illegible]
[illegible] صوفیه [illegible]
[illegible] اهل بیت رسول [illegible] است [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] اسرار [illegible] علمای ظاهر [illegible] ادراک احوال
ایشان حکم بر [illegible] ایشان کرده اند بنا بر این سید کبیر میر محمد مؤمن طبیب

که اگر بعضی از معتقدین صوفیان صاف [illegible] سلطان المعارفین [illegible]
المهدیین [illegible] مذهب حق ائمه معصومین [illegible] باخلاص امیر المؤمنین شیخ صفی الدین
علیه الرحمة [illegible] رب العالمین است از کتب معتبره و اقوال علمای [illegible] شیعه
[illegible] تشیع [illegible] ایشان [illegible] رساله [illegible] تالیف [illegible]
المؤمنین [illegible] العوام [illegible]
[illegible] شیعه ظاهر [illegible] علمای [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] و حلقه ذکر [illegible] نشستن [illegible] آواز [illegible]
[illegible] اکثر ملاحده [illegible]
[illegible] اصل [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] جمیع اهل [illegible]
که [illegible] ربیع الاول ۱۰۹۰ است [illegible] رساله [illegible] جواب [illegible]
و [illegible] سید [illegible]
و [illegible] عام [illegible] سید [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] ائمه علیهم [illegible]
[illegible] شیخ الاسلام [illegible] واضح [illegible]
[illegible] المجالس [illegible]
رساله [illegible] سید کبیر [illegible]
[illegible] اظهار [illegible] موافق [illegible]
[illegible] بکلام ملک علام [illegible] الهدایة [illegible]

بیننا ربّنا ثمّ یفتح بیننا بالحق و هو الفتّاح العلیم چون مقصود
[illegible] ان شاء الله تعالی بجواب آنکه مبادرت نمود و بتحقیق الحق
[illegible] و آن مشتمل است بر یازده فتح و خاتمه فتح اول
در جواب تدلیسات دیباچه رساله فتح دویم در جواب تدلیسات
که در [illegible] طریقه صوفیه [illegible] و ملاحده و امثال ایشان [illegible] فتح سیم
در جواب تدلیساتی که در ضمن احوال ملاحده نموده فتح چهارم در [illegible]
که در [illegible] اولیاء الله کرده فتح پنجم در جواب تدلیسات که در رد
بعضی از احادیث مذکوره در تبصرة المؤمنین نموده فتح ششم در جواب
تدلیسی که در بیان [illegible] علما و غیره کرده فتح هفتم [illegible]
که در رد خطبة البیانی و در احوال ملا [illegible] و محی الدین و قضاة جور
فتح هشتم در جواب تدلیسات که در باب جواز منصب قضا کرده فتح
نهم در جواب تدلیساتی که در مطاعن [illegible] قضاة [illegible] معصوم
است فتح دهم در جواب تدلیسات که در باب عدالت و علم [illegible]
[illegible] فتح یازدهم در جواب تدلیساتی که در [illegible] تبصرة المؤمنین
[illegible] شده خاتمه در بیان [illegible]
[illegible] فتح اول در جواب تدلیسات دیباچه رساله [illegible]
[illegible] در دیباچه گفته که چون [illegible] شیعه و سنی [illegible]
رسول صلوات الله علیه و آله [illegible] نمود [illegible]
شده [illegible] که [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible] عالم ربانی مجتهد [illegible]
مولانا محمد طاهر [illegible]

کە در

که در اصول و فروع اطاعت ائمه صلوات الله علیهم السلم کرده اند چون [illegible]
که ایشان از اعتقاد [illegible] اصول مذهب [illegible] اصول ائمه
علیهم السلم است و ملا [illegible] که از ملاحده است [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] است مذهب [illegible]
و [illegible] و [illegible] توفیق [illegible] متبلا گردیده اند
و عالم [illegible] در رساله در ابطال [illegible] ملاحده [illegible]
[illegible] جواب [illegible] علمای صوفیه اثنی عشری گروه [illegible] در [illegible]
مذهب [illegible] گروه [illegible] متهم [illegible] در
تبصرة المؤمنین مذکور است که در اصول و فروع مطیع ائمه علیهم السلم اند
و لهذا علمای [illegible] شیعه مثل [illegible] و نصیر الملة [illegible]
[illegible] و سید نور الله و غیره [illegible] و [illegible] اقوال [illegible]
[illegible] علمای [illegible] در اصول و فروع [illegible]
دانند [illegible] اصول [illegible] از اعتقادات ایشان است [illegible]
[illegible] کلام [illegible] فروع [illegible]
[illegible] از احادیث ائمه مستنبط است [illegible]
در باب [illegible] و ذکر [illegible] حال [illegible]
و [illegible] و غیره مذکور کرده [illegible]
از علمای شیعه صوفیه [illegible] را [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] اقوال علمای صوفیه اثنی عشر است که از احادیث [illegible]
[illegible] مجتهد شیعه [illegible] از حضرت امیر المؤمنین [illegible]

نقل عنهم که آنحضرت فرموده اند التصوف مشتق من الصوف و التصوف مشتمل علی الصاد
والواو والفاء الصاد یدل علی الصبر والصدق والصفا والواو یدل
علی الود والورد والوفاء والفاء یدل علی الفرد والفقر والفناء
لعلی بن ابی طالب علیه السلام ما التصوف فقال علیه السلام ... که روی
حفظ و رزق مقدر و تحصیل علوم فرمودند حاصل آنکه ...
دهر و تا ... شیعه ... و ایشان را ... کرده تا ...
واز جمله و تنها امت ... سعادت ...
... یک قسم از اقسام گروه ... دیگر
المؤمنین ... شده که علمای ... شیعه ... غیر را ...
و سه قسم ... انکه با علوم ظاهر و با تصفیه باطن
باشند که ... محقق ... مثل ... که ...
گروه شیعه بوده اند و مانند شیخ زاهد علیه الرحمه ... سلسله
و یکی آنکه با علوم ظاهر و صلاح و امانت و عدالت باشند و ...
آلوده ... باشند ... شیعه ... شیعه ...
بوده اند و اکتفا ... فروع ... ایشان ...
تنها برای ایشان صادق ... مؤمن محقق ... قسم دیگر آنکه با علوم ظاهر
آلوده با غراض دنیوی باشند ... و امثال او و ایشان از
علمای ظاهر مانند و مذمت ایشان ... بسیار واقع شده است
و این سه قسم در اصول و فروع مطیع ائمه اند و قسم چهارم از علمای ...
مطیع ائمه اند ... و ... علمای ...
اعتقاد ... صاحب جاه و طلب زیادتی دنیا با مراتب ... جمیع

غیر بود

جمیع ... دو قسم را قطاع طریق راه خدا دانسته اند و قسم دوم
دنیا را ... راه آخرت کرده اند و زیادتی دنیا را ... از
عقبی ... و تحصیل علوم اند در یک ... ساکت اند چه
این ... اند و مباینت تام در میان ...
بخلاف قسم اول و سیم که در رعایت مباینت اند و قسم اول ...
... که رحمت ... علی الاطلاق شامل حال
گردد و از ریا ... و اخلاق ... باشند و در ...
اصلاح ... صلاح مذکور نیست مگر در محلی که از ...
... در توجیه لفظ ... مذکور شده ...
... که مراد ... است ... واقع اگر
خواهد غلط کرده باشد ... تعصب و ... سواد ...
که ... عام ... علوم دینی از ...
... مشهور آفاق است نسبت ... آنکه
روم را ... کرده ... موافق عقیده ... علمای روم
گفته ... مذهب و ملت ... است مذهب ...
... است و از ...
... است و ... تسلیم ... اعتبار کلام علمای ...
صوفیه ... است که ... در تشیع او شک ندا شته ... قول
علمای روم که ... در تشیع او کرده اند و اینکه گفته که بسیاری از
مردمان ... زیادتی ... اند که از
شیخ بهاء الملة و شیخ زین الدین و میر محمد باقر داماد و خواجه ...

و مولانا محمد تقی مجلسی و ملا محمد محسن و مولانا محمد باقر خراسانی و مولانا [illegible]
[illegible] بود [illegible] سلسله شیخ زاهد علیهم الرحمة و فی الواقع [illegible]
انکر و عظیم الشان بلا توفیق و نادان باشند پس [illegible]
بود که در زمان [illegible] قضا [illegible] و کنده [illegible]
تدلیس دیگر اینکه فقیر عفی عنه که عالم دینی [illegible] رساله در ابطال مذهب صلاحیه
نوشته و [illegible] عفی عنه و حال آنکه [illegible] حال علمای صوفیه
اثنی عشریه [illegible] سالک مسلک شیخ زاهد علیه الرحمه و قاضی الموحدین [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] و مذهب صلاحیه [illegible] صوفیه
اثنی عشری معلوم نیست [illegible] منکر [illegible] دارد [illegible]
[illegible] قاضی الموحدین [illegible] اند چهار [illegible]
صوفیان صافی [illegible] آنعالیجناب است [illegible]
[illegible] شده اند [illegible]
[illegible] عالم دینی [illegible]
ابیات [illegible] مقام [illegible] بیت خواهم [illegible]
[illegible] زاهد [illegible] و از پس [illegible]
[illegible] ناطق [illegible] که هست الصوفی [illegible]
ابیات کلام [illegible] در دیوان [illegible]
[illegible] ایام که [illegible] مجرم [illegible] است [illegible] مشتمل [illegible]
و کذب و افترا [illegible] کرده [illegible] حکیم مؤمن گیلانی [illegible]
و جاهلیان ملاحیه است [illegible] تألیف [illegible] در رساله عالم عامل
و اگر [illegible] این طبیب جاهل مجهول [illegible] صواب [illegible]

بیان

لیکن چون مشتمل است بر کذب و افترا بر خدا و رسول و ائمه [illegible] و اولیا
و اتقیا بنا بر این این حقیر فقیر [illegible] کرد [illegible] معتقدان [illegible]
و منقادان آن مجتهد [illegible] لازم دانست [illegible] این رساله را
در ابطال صحیفه ضعیفه رساله باطله طبیب [illegible] تألیف نموده که
شاید مطالعه این رساله سبب آگاهی و هدایت او شده از مذهب صلاحیه
[illegible] رجوع [illegible] در رساله خود [illegible] استغفار
خود [illegible] اند جواب آنکه این الفاظ [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] رساله [illegible] تألیف [illegible]
است [illegible] احادیث و آیات [illegible] علمای شیعه و مضمون [illegible] سخن از علیه
افترا و کذب نیست پس [illegible] کسی [illegible]
داند و اگر [illegible] اعتقاد [illegible] کذب و افترا [illegible]
قایل [illegible] خواهد بود [illegible] ناقل کلام [illegible]
[illegible] میر محمد مؤمن [illegible] مقال الاسماء [illegible]
مشهور [illegible] الامام پس [illegible] حکیم مؤمن [illegible]
خواهد بود [illegible] دعوی و کالت [illegible]
[illegible] صوفیان [illegible]
[illegible] خواهد بود که [illegible] سلسله علیه آنعالیجناب [illegible]
و فی الواقع [illegible] معصوم است [illegible] از طلبیان صلاحیه
است لعنت بر صوفی [illegible] عالیجناب [illegible]
و صوفیه [illegible] شیعه را خوب [illegible] عام [illegible] صوفیه [illegible]
شیعه را صلاحیه لقب داده و فرق در اصول و فروع صوفیه و فرقه [illegible]

و فرقهٔ امامیه بگذارد و اگر کسی این احادیث در باب هیچ از اعمال خاصهٔ ایشان
که صوفیان شیعه اند بیابد که گفته اند که ایشان را احادیث و حلاجیه گویند چنانکه قاضی
نور الله در هیچ کتابی بیان ننموده که حلقهٔ ذکر و ذکر جلی و سایر اعمال ایشان
است و اصحاب کتب احادیث صحاح ایشان امور ذکر گفته تا توان
حمل نمود که صوفیهٔ شیعه ترک قسم مباح این اعمال شده اند و صوفیه
غیر شیعه از تکالیف قسم نامشروع آن عمل بلکه بعضی جا تکفیر جمیع
شال پوشان و در بعضی جا ذکر جلی و صاحبان کرامات
و مکاشفه معمول کرده است که این اعمال را معمول با بدعت دانسته و علما
الکرام عالم علوم قدسی مولانا محمد تقی مجلسی در جواب رسالهٔ او که
مسمی بهدایة الکلام و الفقه و الحکمة و التصوف با جمعهم
و الموت و الکیف بود فرموده اند که بدعت جایز نیست بلکه
هیچ و ایشان نیست که هر چه در او از زمانی بشود بعد از زمان
ایشان باشد همه بدعت مخرج جایز نه و حرام بلکه فی النار
دینی را بیانی حق کرده است چه دفع از آنها
کتب شیعه ظاهر کرد و علمای اهل سنت استنباط باشد جایز
خواهد بود اگر چه در سابق زمانی معمول نباشد مثل و درس
لکن معمول اهل بود و که جایز نبود
و جنید بغدادی بود در زمان ائمهٔ هدی علیهم السلام بوده اند و اعمال
خاصه داشته ائمه در رد ایشان و اعمال ایشان
روایت شده است و آنکه غیر شیعه بوده مثل سفیان ثوری
شده و با وجود این قاضی جابر حکم کرده که هر که

این افعال و اقوال را کافر نشده اند کافر است و و اگر علمای
مشهور شیعه کافر ندیده اگر ایشان این طریقه سالک
ننموده اند و مولانا عالم الموحدین
و شیخ بهاء الملة و علامه و شیخ ابن فهد حلی و شیخ زین
الدین و علیهم الرحمة و غیر علمای شاید
طلبه مجهول عام فریب که
شهرت عوام از طلبهٔ علوم دینیه
جاهل است که با وجود عدم سواد معنوی خود را عالم و علم
دانند و با وجود عدم عصمت خود را امام اعظم خوانده و مجهول
قاضی والله
با عدم استحقاق امامت جمیع
در راه اقتدار او
از طلبهٔ علوم دینیه هستند که رساله انواع
مختلفه نتوانند نوشت تالیف
شهرت در این باب شکی دارند رسایل
مشاهده کنند و آنکه اخبار ائمهٔ هدی
ظاهر شود امیر المومنین ظاهر
منصف آن از اقوال محدثین و علمای شیعه مشهور و معروف
نقل شده کتاب اگر شکی در آن
داشته باشند رجوع به آن کتاب توانند نمود احادیث منقوله را
کذب و افترا محدثین و علمای خواهند بود

ایشان و تقصیر طبیب نجیب همین جواب بود که احادیث صحیحه که دلالت بر اباحت
چله نشستن و شنیدن آواز خوش و وجد و کرامات و جواز ذکر جلی
و حلقه ذکر و ریاضت نفسانی و سایر افعال مخصوصه صوفیه [illegible]
از کتب معتبره جمع نموده است و علمای عالی مقدار بعضی [illegible]
متروک است و احادیث [illegible] اگر [illegible] داشته باشد [illegible]
[illegible] که عوام [illegible] باعث [illegible]
مکلفین معتقد ایشان [illegible] تقلید [illegible]
[illegible] و حال آنکه [illegible]
رسد و از تقلید محض خلاصی یابد و از مؤمنین خواهد بود و اینکه گفته
که شاید مطالعه [illegible] طبیب نجیب [illegible]
[illegible] جواب آنکه [illegible] کلام [illegible]
بامامت [illegible] باعث [illegible]
نبوت و پیروی علمای [illegible] شیعه [illegible] و الا در تبصرة المؤمنین
چیزی که [illegible] دین [illegible] است [illegible]
بود که [illegible] گفته که سبب [illegible] گردد جواب آنکه
چون [illegible] تقلید [illegible] امور دین باعث [illegible]
گردد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون و اینکه گفته
که رساله خود را [illegible] که در باب [illegible] کتاب وافی که
جامع کتب اربعه احادیث است [illegible]
مولانا محمد محسن [illegible] از جانب [illegible] صدور یافته است
[illegible]

عام است پس **فتح دویم** در جواب [illegible]
آنکه [illegible] است و گفته بود آنکه العظیم خطاها [illegible] طبیب
جاهل [illegible] توفیق است که حلاجیه را که ملاحده [illegible]
نام کرده و انبیا و اولیا [illegible] را [illegible]
این طبیب غافل نیست که گفته از کتاب مقالات فهمیده می‌شود
که طریقه عالیجاه سلطان العارفین [illegible] طریقه حلاجیه است
باطل [illegible] کرده که مطالب مقالات را نفهمیده [illegible]
مقالات [illegible] کرده [illegible] مذکور است که سلطان العارفین [illegible] میکرد
[illegible] در مجلس [illegible] و لیکن آن عالیجاه [illegible]
مذهب خود را [illegible] شیعه میگفته و از [illegible]
تا بعالی [illegible] میکردند و آن عالیجاه [illegible]
[illegible] میگفته و رعایت تقیه میکرده و بنابر آن [illegible] اصطلاح
گفتگو میکرده و حاضران مجلس [illegible]
[illegible] مطالعه مقالات [illegible] کدام گفتگو اعتقادیست
و کدام موافق تقیه [illegible] احادیث
بسیار که بر وجه تقیه صادر شده [illegible] مطالعه کتب
حدیث [illegible] در میان تقیه و [illegible] فرق [illegible]
چون این طبیب [illegible] مطالب مقالات را نفهمیده
[illegible] طریقه عالیجاه [illegible] روم و [illegible]
و امثال ایشان است این طبیب [illegible] توفیق باید [illegible]
کند و [illegible] آن عالیجاه را [illegible]

کر این طبیب بی توفیق بطبابت تا حقیقت خود الکنی کنند و در امور دینیه (واحادیث)
نبویه مدخل نمایند و خلاف به پی حظ او رسول صلعم نرسانند جواب آنکه
اظهار از چنین متدلسی که چشم انصاف بسته و لباس زیب تلبیس بسته
چه هیچ ساحری را قدرت بر چنین چشم بندی نیست و این از جمله ... است
حیلهای عام فریب است که ملکه او گشته چه در تبصرة المومنین (اصلا)
از تقیه از حلاج مرقوم و مطلع نیست و کل بیان از مشهور نبود که علما
دیده باشند و از آن نقل نموده و نیز از رسایل قاضی جابر قمی لفظ
حلاج چیزی را که ... بر طریق تقیه صوفیه شیعه جابر نرفته است ...
دیگر آنکه عبارات تبصرة المومنین را بعینه نقل نکرده و آنچه خواسته
در هم بافته است و گمان کرده که اهل ایمان بدون مطالعه تبصرة المومنین
بجو یا حکم او نسبت بمولف آن قبول خواهند نمود چه او خود در ...
عام میداند و مردمان او با وجود منصب قضا از حضور علماء گمی
الحکم الله تعالی که صحبت سواد ان العقود و با کمال بیحیائی بخدا ذلی نمود
بنسبت بمیر ... بجعلی فرسخی نشوند اینکه این نقیر رکن الدین
گفته که در تبصرة المومنین مذکور است که از مقالات حمیده
میشود که طریقه عالیجناب صاحب مقالات غیر طریقه حلاج است
جواب آنکه این لفظ والمنتفی بیک در انجا مذکور نیست بلکه
مناط اعتبار طریقه معروف کرخی و جنید بغدادی و سایر مشایخ
سلسله شیخ زاهد گیلانی است معروف و جنید اکثر آن شیخ متقدم
بر حلاج مانند اگر حلاج هم این طریقه داشته باشد او هم و فخر او
بود نه بعکس و این مثل حق باسم یکی از مشایخ را اهل بدعت

ثمره

ثمره و تکفیر نموده و بدستور مناط اعتبار اقوال شیخ بهاء الملة
و میر محمد باقر داماد و شیخ ابن جمهور و شیخ ابن فهد و سید حیدر آملی
و سید نور الله و سید نصیر و علم الهدی و علامه حلی و شیخ زین الدین
و اکثر اقوال ابن بابویه و ابن طاوس و کمیل بن زیاد و غیره از علما
شیعه است نه اقوال محی الدین و علمای روم و محشی تجرید و غیر ایشان که
دلایل تشیع ایشان نزد علمای شیعه بیانی نشده اند بس مشخص شد که ...
معنی آنچه میخواهد از بیت خود بکسی نسبت میدهد و تکفیر ...
با صطلاح این طایفه باکی نیست عبارت از این جماعت تخطیه ... نیست ...
گفته که عالیجناب خاقانی الموحدین کسی که تقیه میکرده جواب آنکه اگر
تقیه میفرمودند بالیست که بمدارس علما سر زده و از ایشان اجازت
گرفته و در نماز با ایشان اقتدا کنند چنانچه مردم سجاده ... نزد
قاضی حضور قطع حلاج میروند و بجهت تقیه باو اقتدا میکنند تا آن
آسیب کمال او اهل بیعت سبحان الله عالیجناب چرا این قدر بی باک شدند
که قبول کنند که کرامات و مکاشفات از روی تقیه از خاقانی الموحدین
سر نزده و حلقه ذکر و وجد و غیره افعال ایشان او بجهت تقیه
بوده و اینکه در مقالات مذکور است مراد تقیه در اقوال است که
بعض از آن موافق حال اهل زمان جناب سر زده باشد چنانکه در
احادیث نیز اینمعنی جاریست نه در افعال بلکه جمیع افعال موافق
مضامین احادیث است که تقیه در آن دخلی ندارد و در افعال تقیه
تقیه جاریست که جمیع مکلفین را بر آن جبر کنند مثل دست بستن در نماز
و امثال آن نه اینکه جمیع مکلفین را جبر کنند که باید حلقه نشینی ...

نمایند چنانکه عامی فریب خورده بر تقدیر تسلیم هرگاه مراد بعض من نقصان بعض
بر غزالی و احیا امام اعظم قدم غالب شده باشد چرا تقیه را المشایخ اسلام
شیعه که مرید شیخ زاهد علیه الرحمه بودند جاری نمایند و ذکر الفاظ حلاجیه
میکردند و عجب تر آنکه گفته که خاتم المجتهدین از تقیه با صطلاح
حلاجیه حرف میزند چه هرگاه فی الحقیقت حلاج را مردود دانسته
باشند چنین با صطلاح او توان حرف زد و تقیه نام کردی عامیان
که هر چیزی بزور گویند قبول کنند و اینکه نوشته که [illegible] فهمیده است
جواب آنکه اگر مولف تحفة المؤمنین فهمیده بود شیخ بهاء الملة و سایر
علمای شیعه فهمیده خواهند بود و انکار نتوان کرد که از [illegible] الصوفیه
آنعالیجناب و القول شیخ شیعه از سلسله فهمیده میشود و [illegible] مسطور
معلوم میشود که ذکر جلی مینموده اند و باعمال مخصوصه صوفیه [illegible]
غیر که مستنبط از احادیث است عمل مینموده اند و همین قدر
فهمیده نمیشود که بجهت الزام خاتم فرقه که منکر آنعالیجناب و مشایخ ایشان است
است پس اگر گوید که حلقه ذکر و غیره افعال از آن [illegible]
مشروع بعضی و از سایر مشایخ آن سلسله بدعت بعضی [illegible]
دلیل خصوص را باید بیان نمود و حال آنکه انکار جمیع افعال
مخصوصه صوفیه و حلاجیه دانسته و در کتابهای خود که [illegible]
بجمعه و قوقه و [illegible] است تصریح نموده و [illegible]
بغداد و [illegible] وغیره را که مشایخ این سلسله [illegible] الله [illegible]
نام برده و تکفیر نموده و در طوامیر لعنه بر اهل خود نوشته [illegible]
از بهر [illegible] آنجا [illegible] را و معتقدین این [illegible] را که حکم بر [illegible]

کرده

کرده باشند لعن کنند و شیخ بهاء الملة و سایر علمای شیعه را از [illegible]
جهت دانسته است که این مشایخ کبار این [illegible] نوشته اند و توضیح
بر شریعت و بعد حال و ذکر جلی و سایر اعمال این ایشان نموده اند
و لفظ عشق بر زبانی رانده اند و ظاهر میشود که مراد قاضی [illegible]
حق [illegible] صوفیه عالیجناب خاتم المجتهدین [illegible] است و دلیل
بر اینمعنی آنکه از بی علمی با معقولات نسبت تصوف [illegible]
نوشته و تصریح نموده که تشیع را از ایشان قبول نکنید که صوفیه
شیعه در علم غیب شده و جماعت صحیح التشیع را سنی دوازده امام
نام کرده و تکفیر جمیع معتقدین مسلک صوفیه کرده و معتقدین
صوفیه شیعه را اصل [illegible] و ملاحده و زنادقه لقب داده و رسالها
را نزد حکام و امرای ممالک محروسه [illegible] و علما
فرستاده و در هر بلد چند نفر از مریدان خود را گماشته که از راه
موعظه و درد دین داری عوام کالانعام [illegible] صوفیه [illegible]
و احادیث در مذمت ایشان مثل ابا هریره علیه اللعنه وضع کنند
و [illegible] است که در بلاد و [illegible] نزد هر عامی مشهور است
و هر صوفی که می رسد بر او میخوانند قال النبی صلعم لا تقوم الساعة
علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمهم صوفی لیسوا من امتی و انهم یهود امتی یحلقون
رؤسهم للذکر یرفعون اصواتهم بالذکر یظنون انهم طریق الابرار
بل هم اضل من الکفار و هم من اهل النار لهم شهیق کشهیق الحمار
قولهم قول الابرار و عملهم عمل الفجار و هم منازعون العلماء لیس لهم
ایمان و هم معجبون باعمالهم لیس من عملهم الا التعب [illegible]

ساخته مذمت حلقهٔ ذکر او است و این بر حلقهٔ ذکر توحید خانه همچون
نیز وارد است و مخصوص کلاه چوبی و فرقهای ضاله ندارد و در ساحل
کافر قم را چون که از صوفی زادگان قدیم سلسلهٔ علیه عالیه نوربخشیه
الحال بجای صحیحشان کامل میدانند و بجایی رسیده که تنزل اکثر از اعتقاد
جمیع صوفیهای سعادتمند راه یافته است و صوفی صاف اعتقاد
نایاب و حکم گوگرد احمر دارد و وقت آن رسیده که باعانت
نیابت صاحب الزمان صلوات الله علیه ارباب نهایات غایبانه
بجد الظاهر [illegible] کنند و قبل از این بچندین سال مردم قم [illegible]
سکه او و شهرت داده بودند و در السنه و افواه افتاده [illegible]
کرد این سکه را [illegible] ظاهر نایب صاحب الزمان ظاهر و مردم را
اعتقاد آنکه [illegible] طریق نسبت ها و کرده باشند [illegible]
سالست که دوست [illegible] جمیع ملل باطله بر داشته و [illegible]
اکثر اولاد و ارثای عوام میبود و میباید [illegible] ابو حنیفه را [illegible]
عوام همچو انعام [illegible] و شهرت [illegible] و صوفیان عشری
زمانست [illegible] با عظمت و شوکت و جاه [illegible]
بحال چند آنکه نام دارند [illegible] ظاهر است که مراد [illegible]
مشایخ خاقانی المعصومین [illegible] که [illegible] جمیع فرقهای
و بر عالمیان ظاهر است که بنای هر فرقه در اول عاطفت [illegible]
آن فرقه میباشند و لهذا خواقین کامکار [illegible] این سلسله
متوسل که دولت ابدی [illegible] متصل بظهور آل محمد صلعم کردند
بجهت صوفیان بکتاشی و مولوی و اثنی عشری ایران [illegible] متعدد

دو [illegible]

و دو طایفه عظیم و حق و مصون اند پس باید که تمیز [illegible] علاوه [illegible] که
این طایفه [illegible] الطاف [illegible] منظور دارد [illegible]
عالم را [illegible] خود را [illegible] کنند و منکر خود را کافر دانند و در [illegible] گفته
کرده که بر [illegible] خاقانی المعصومین [illegible] است [illegible] مسلک مشایخ
[illegible] است و [illegible] را دست [illegible] اند و در حقیقه [illegible] الصوفیان
که چنین حیله و تدبیر [illegible] عوام [illegible] مشغول باشند
و [illegible] آیه [illegible] اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا
و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن [illegible]
[illegible] قبول [illegible] کنند و حکم او را اطاعت [illegible]
حکومت [illegible] نایب [illegible] مانند و [illegible]
اعتقاد [illegible] در این رساله [illegible] میباید که این [illegible]
[illegible] امور [illegible] گفته [illegible] صواب [illegible]
[illegible] الخبائث [illegible] دو حال [illegible] صاحبان سواد
[illegible] سواد [illegible] ظاهر است که [illegible]
بزرگوار [illegible]
و از [illegible] مشایخ [illegible] سلسله علیه که پیروان ائمهٔ طاهرین اند [illegible]
ارواح کامله علمای صوفیان [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] سطوت [illegible]
[illegible] معصوم است آگاه [illegible] است که [illegible]
نسبت [illegible] متعصب [illegible] مومن الطاق [illegible]
[illegible] ابو حنیفه را [illegible]

و مجمل

المؤمنین کاه دیت صحابه اعمال جمعی اثنی عشری را در رساله [illegible]
مشروع بیان کرده است در نظر عوام او را کافی علاجیه جلوه داده است
و از خدا و ائمه هدی شرم نداشته و اینکه او منسوب به فعل طاهرا [illegible]
هشتم امام المهدی [illegible] را توبه مقبول الله شد و اینکه نوشته است
که علم سر او [illegible] است که این طبیب توفیق طلب تا در حضور خود [illegible]
کند جواب آنکه به توفیق کسی است که علمای دین دار شیعه را کافر داند
و متعلم اظهار اصلاحیه [illegible] بحمود الطبیب [illegible] جواب
که رشاه و در ایران و هندوستان [illegible] است چه بر که طبقه طلب
نبوده و از معقال جمود خبر دارد و بخلاف قاضی نور الله [illegible] صاحب
سواد اول تصدیق علم و فضل او کرده اند و از خود [illegible] دعوی
دعوی نیابت معصوم میکند پس کار او راست که او هم منصب قضاء
قضا تحمل [illegible] نماید و دعوی سلطنت ظاهر و باطن که محض [illegible]
کند و اینکه گفته که در امور دینیه مدخل نماید جواب آنکه این حکم [illegible]
است که در دنیا در این رساله تمهید کرده و گفته که بر جمیع مکلفین واجب است
که دانند که وضاحیه [illegible] را دانسته اند بجوز تقلید امام
اعظم که در حضرت [illegible] جایز نیست [illegible]
احادیث منصوص [illegible] با مدخل در امور دینیه نداده و تحقیق دین حق را
واجب دانسته مذهب [illegible] که امام [illegible] قرار داده کرده [illegible]
جهال که طبیب دردمند را مکلف و عاقل ندانسته پس چگونه در جواب مجالس
متحمل ایشانم کذب [illegible] و تاویلات مستعمل [illegible] باید شد و اینکه گفته که
خدا به پیر من نظر او رسول نرساند جواب آنکه اگر خدا به پیر من از آنچه [illegible]

صحیح

خواهند

صحیحه کتب معتبره شیعه است پس ما اصحاب کتب معتبره [illegible] رسیده
بود نزد ما قول کلام ایشان مثل کلینی مولف کافی و سید رضی الدین مولف نهج
البلاغه و ابن بابویه مولف امالی و شیخ طوسی کتب و شیخ بهاء الدین محمد مولف
کشکول و مولف درر و غرر و مانند آن و اگر خواهد این را بنظر [illegible]
مشاهده کنند خواهند دانست که قول و فعل عالم معتقد [illegible]
که بند و قاضی [illegible] تا جلیل [illegible] باشند که مشتغل [illegible]
در [illegible] اهل کار رجوع میکند **فتح سیم** در جواب [illegible]
که در ضمن احوال حلاج نموده و گفته که اگر پرسند که حلاج [illegible]
از اتباع [illegible] اوست از کی [illegible]
در جواب گوییم که عالم ربانی در کتاب تحفة العقلا گفته که عطار در تذکرة
الاولیا گفته حسین بن منصور حلاج از بیضای فارس بود و [illegible]
و در بغداد بقتل رسیده و حکایات او [illegible] مذهبی [illegible]
نکرده جواب آنکه چون حلاج ما نحن فیه شهرت بسیار [illegible] ذکر جمیع حکایات
او را لازم ندانست [illegible] حلاج [illegible]
احوال از صوفیه اثنی عشر را رساله تحقیق حلاج نشمرده و مناط اعتبار [illegible]
اثنی عشریه و به دستور تذکرة الاولیا [illegible] قلم کسی [illegible]
و مولف آن معلوم نیست و در دیباچه کتاب نام کسی [illegible]
ممکن است که صوفیه غیر اثنی عشری در میان [illegible] نوشته باشند
و بر تقدیر که عطار نوشته دلیل بر مذهب صوفی اثنی عشری نشود چه
علمای شیعه سخنی که از عطار یا غیر او که موافق مذهب شیعه است اقتباس [illegible]
و بر [illegible] دانسته اند [illegible]

بلکه مطلب آنست که صوفی اثنا عشری هم میباشد و صوفی منحصر در فرق [illegible]
چنانکه شیخ علیه الرحمة در درویشی متوهم اند که جایز است اگر [illegible]
بصوفی کنند و مراد او از صوفی اثنی عشری است پس این [illegible]
[illegible] که شخص که حلاج را از شیعه و مذهب او را اند آن شخص را
حامی و مرید حلاج گوید هرگاه مؤلف تبصرة المؤمنین قاضی قمی [illegible]
نیابت امامت با این دستگاه عظیم اعتقاد داشته بلکه اعتقاد [illegible]
او نداشته بحبه حلاج آن شخص را اعتقاد داشته باشد و اینکه اعتقاد
گویا بعضی از متاخرین سلف و متوهم بالفعل اثنی عشری دارد از آنست
که تشیع ایشان را [illegible] کرده است و الا جای [illegible] که با علم نگوست
هر که گوید [illegible] ندارم دوست چه قاضی نور الله احوال حلاج را
بیان نموده و دم او را لطف [illegible] دانند و فی الواقع بیان الحق [illegible]
واجب البیان است که از احوال او آنچه بتحقیق پیوسته بیانی نمایند تا ظاهر
گردد که حیات حلاج مناط اعتبار نیست احوال قاضی جایز را نیز اعتبار
نکنند و او را [illegible] اگر برسند که قاضی جایز قم که بعضی از عوام
او را بهتان [illegible] علمای سابق و لاحق میدانند و جمیع احکام او در احوال
حکم خدا و رسول دانسته سهو و نسیان و خطا را در او جایز نمیدانند
و شکر امامت او را [illegible] اعتقاد میخوانند [illegible]
و صفت [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] سوای [illegible]
باز [illegible] از معاشرت داشته و در او [illegible]
سواد [illegible] و جهت اینکه [illegible] او در ایام [illegible]

دیده بود اند محو کرد و مجاور را ماکی [illegible] شده و سید شریف [illegible]
او را از انده و قابل شنیدن احادیث نه اند بعد از آن [illegible]
خان حاکم بغداد نوشته و استدعای [illegible] در بغداد کرده [illegible]
اصرار با واقعه نکرده [illegible] بعد از آن چند کاهی [illegible]
بعد چنانکه خود اقرار با آن در رساله [illegible] که نزد علمای [illegible]
مجلسی فرستاده بود کرده و چون [illegible] بعد از مشقت بسیار [illegible]
[illegible] و نخواهند کرد و شهرت [illegible] مانع [illegible]
[illegible] است [illegible] با عدم عدالت [illegible] و رایاست [illegible]
است از کتاب [illegible] خصوص [illegible] نیابت امام [illegible]
و بعد از استقرار و عام [illegible] حادثات [illegible] نموده که نزد [illegible]
از متقی [illegible] شیعه [illegible] یکی چیزی [illegible] است که در زمان
پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله [illegible] و [illegible]
و زنان مغنیه [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] که [illegible] و مغنیه [illegible]
[illegible] آن شخص بدون [illegible]
[illegible] نتواند [illegible]
کرده که پیغمبر خدا صلعم [illegible] را در زمان [illegible] است [illegible]
و ضبط ایشان که فی الواقع واجب [illegible] اند و [illegible]
کم بر حاکم [illegible] لازم است [illegible] افعال [illegible]
بدعت را [illegible] نام کرده و چون [illegible] گشته [illegible]
[illegible] است [illegible] و بنا بر آن [illegible] است و باعث [illegible]

عمل اهل تسنن جنید بغدادی را اهل بدعت دانسته که چرا سی سال در دهلیز خانه
سری سقطی بعد از نماز خفتن تا صباح بر پای ایستاده بود و ذکر خدا میکرد
و در تحفة الاخیار معروف برساله رد صوفیه حکم نموده که این عمل شبیه بدعت
است دیگر از بدعات او با اهل و سید علی رفتن بنماز عیدین است
و در احکام شرعیه جبر کردن مردم بر عادات باطله خود که موافق حکم الله
نباشد و منع نمودن از اعلم و اعدل از او و مجبور داشتن مردم را که
ماکولات را بکار روان آن اما را و برند تا اجاره آن زیاده شود و سایر امور
که بیان آن باعث اطناب و مظنه تعصب میگردد و از اقوال او که در تحفة
الاخیار مذکور است ظاهر میشود که ابن بابویه و علم الهدی و علی بن ابراهیم
نزد او کافر باشند چه اگر کفته که هر کس جبری باشد کافر و مشبه هم کافر
کافر است و امالی اکثر ابن بابویه در مجلس پنجاه و یکم و شصت و ششم
امالی علم الهدی در کتاب غرر و درر و علی بن ابراهیم در تفسیر المناقب
پدر و امیر المؤمنین علیه السلام بیان نموده اند و مشتمل است و بر مستور
برو لازم می آید که ابن طاوس و شیخ شهید و خواجه نصیر و شیخ
و شیخ ابن جمهور و سید رضی الدین و علامه حلی و شیخ ابن فهد و شیخ زین
الدین و بهاء الملة و میر محمد باقر و غیرهم را شیعه ندانند چه ایشان اکثر
طریقه صوفیه شیعه کرده اند و قائل هستند حکم نموده که هر که مطلق صوفیه
را کافر نداند شیعه نیست و کافر است و احدی از صوفیه شیعه نشنید
تدلیس دیگر آنکه بیان نکرده که آیا غیر قائل قوم کسی از علما متوجه ابطال
طایفه صوفیه شده جواب گوییم که ابن بابویه در کتاب اعتقادات
حکم بر کفر و ضلالت او کرده و شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب اقتصاد

ابوالحسن[5]
او را ساحر شمرده و از ملاعین دانسته که بدروغ دعوی وکالت صاحب الزمان
میکرده اند و علامه حلی او را از کذابان شمرده و مؤلف تبصرة العوام
و ملا احمد اردبیلی او را از کفره شمرده اند و اینطور است که این طایفه
عالم ربانی را متهم ساخته که او منکر اولیاء الله است بلکه او منکر غلات
است که ایشان را کفار و بدنام کنند اولیاء الله اند چه اگر کافر
قوم را اعتقاد اینکه کتب مکور را احدی ندیده و نمیدانند که حلاج ساحر
مردود است و لهذا در تبصرة المؤمنین اصلا متعرض احوال او نشده
و سخن در این است که آیا صوفی اثنی عشری میباشد یا نه و اعتقاد حقیر
قوم آنست که شیعه صوفیه بسیار است مگر کتاب طرائق الحقائق ...
غیر مسلک مشایخ ایشان است و جمیع مشایخ را حلاجیه نام کرده و جمیع افعال
ایشان را بدعت دانسته و مدار اینجا بر اینست که هر کسی که بعضی افکار
معتقد داشته باشد و افعال ایشان را استنباط از احادیث کرده اند او
حلاجیه گوید و هر چه خواهد بر او الزام کند و الا چند دعوی است که کسی
با او گوید که چه میگویی در باب خواجه نصیر و شیخ بهاء الملة و شیخ رجب برسی
و غیره که ایشان در شیخ مسعود نیستند او در جواب گوید که حلاجیه مذهب
ندارند و حلاج مرد و دلیلم و فی الواقع حلاج ملحد نبود و صوفیه شیعه نبوده
و نیست و اینکه علامه و شیخ ابوجعفر طوسی و غیره مذمت حلاجیه کرده اند
و مراد ایشان فرقه ضاله اند که ملاحده و مباحی باشند نه جماعت صوفیه
شیعه و این مفتری منکر تهمت بر علما در این باب کرده و باکی ندارد چرا که
در این کتابها که نام برده است بیان مذهب این جماعت نموده اند که ما دیدیم
که مشتهر نمانده که معلوم شد که باعتقاد فاسد رشتی و اصل شده از او

ساقط کرده است پس صاحب این عقیده اعتقاد الهی را مردود دانسته اند
از شیعه عالم عابد صوفی را که حلیه ائمه نباشند و ذکر جلی کنند و سؤال [illegible]
واز ریاضتها کار بعضی را باز نکنند و تصفیه باطن باعمال شروع کنند
و انیمعنی نیکانی شیعه را افترا الحلاجیه و مباحیه میکنند و باز خود را
عادل میدانند و اینکه مجلسی شیخ بهاء الملة و امثال او را بموجب احکام
خود که اهل بدعت دوست دار اهل بدعت کافر بد ملعون دانسته
و اسم اهل کمال را نشر دعوام بیانی نمیب زد از تقیه است که مبادا عوام از
معرکه او بر گردند و امام سبحانی در طوامیر لعینه [illegible] و
دار عبادات مسری میدانند چنانچه لعن دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام را
مشایخ کبار در زمان تقیه از اسرار دانسته اند و عجب است که مردم عالم
این معتبار لعنه کرده چون در بلاد اسلام ماهر جرأت نتوانند نمود
حقیقت معنی [illegible] کر حلاجیه اند دلیلی شرعی ظاهر ساخته و علی
با جهینه دکانی دار مسلط طریقه باکی طرف شد پس مشخص است که مراد
حقیقت [illegible] و بیعت طریقه صوفیه شیعه است که حلاج ساحر [illegible]
عالم مقتول [illegible] که خوبان شیعه را از پیروان حلاج و [illegible]
دانند و کمانی کنند که [illegible] صباحی و حلولی و غیره [illegible]
این اطلاع مخصوص اوست و حال آنکه شیخ که علام علی [illegible]
مباحی گرده است [illegible] ستوده طریقه صوفیه حقه است و در منهاج
الکرامه مرقوم که اسناد خرقه مشایخ صوفیه و علم تصفیه باطن که از اسرار
و نهایت علوم است منسوب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و [illegible]
طاوس در کتاب طرائف و سایر علمای شیعه در مؤلفات خود بانهم که [illegible]

نموده اند

نموده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در آخر فصول التعریف [illegible] گفته
که مجمل کل این عبارات است نحن ارادة الارتقاء من حضیض المقام البهیمیه
المنتهیه بتکلیفها الی عالم القدس و تقریر ابتغیتم عن نیل محل الروح
والانس لتشابهوا اسرار الملکوتیه و یکشف عن باطنه الحقایق [illegible]
الا ان ذلک قبانه لم یخطا عاده تحکم دون قیده و شیخ زین الدین فی
کتاب تنبیه المریدین بعبارت بیان مراتب علوم رسمیه [illegible]
[illegible] فان الاعمال الواجبة غیر منحصرة فیما ذکر [illegible]
ابواب التی رتبها الفقهاء دون تکلیفات الا ترى فی کتاب الصوم
والاجارات [illegible] من کتب الفقه بل لابد من الرجوع فیها الی
الحقیقه و کتبهم المرویه [illegible] ذلک و از کتابهای عام و فریقین
چون ظاهر است که اصل انشاء التصوف [illegible]
بر و نیک [illegible] پس مخفی نیست [illegible]
یافته است که او منکر اکثر اولیاء الله شیعه است و لفظ حلاج
طاقه طبقه است که شامل همه دانسته است و اینکه گفته که حلاج دعوی
وکالت صاحب الزمان بدروغ کرده بود و از کلمات ظاهر را
دعوی نیابت معصوم بدروغ کردن قصور در دین کسی بهم رسد
چنانکه قاضی نور الله [illegible] است و در باب [illegible] قضا [illegible]
رساله ذکر کرده نیز اقرار بای دعوی شده [illegible] شیخ مفید [illegible]
جواب آنکه نیز نوشته میشود بحجت آنکه حلاج را بعد وقت زمانی
ظهور امام معصوم بسبب دعوی وکالت کاذب [illegible] بیرون کردند
[illegible] عام فریب کذاب را با وجود تحقق ایام غیبت کبری [illegible]

نیابت کاذب مسند نشین محکمه قضا در قم و امام نماز جمعه میکند بلکه دیگر
آنکه گفته که باعتقاد ما غیر اولیاء الله ائمه اثنی عشر بوده و بعد از ان
دوستان و پیروان ایشان اند که بصفات کمال موصوف و الطاف
خدای متعال معروف بوده اند مثل سلمان و کمیل بن زیاد و ابوذر
و مقداد و عمار و حذیفه و جابر و اویس قرنی و میثم تمار و مالک
و جماعتی که اسم ایشان در کتب رجال مذکور است و جماعتی دیگر که
بعد از زمان ائمه اطهار بوده اند ولی ما [illegible] و غیره از جمله
اینجماعت عالیجناب سلطان العارفین است جواب آنکه سلمان
و کمیل و غیره را که نام برده نزد سنیان مسلم الثبوت اند اما نزد
قاضی قم نیست که سلمان و کمیل بچه اعتقاد [illegible] و بجهت تقیه مستور
عالیجناب خاقان المحققین را از غوغای [illegible] کرده [illegible] و تفریح
کرامات از غیر معصوم [illegible] و هر که اعتقاد دیگر [illegible] معلوم
نیست [illegible] اعتقادات و باعث ضعف ایمان است و سلمان علیه الرحمه
صاحب کرامات بود چنانکه در اخبار صحیحه وارد است که [illegible] قدس
القاب [illegible] در زیر دیگ [illegible] بود [illegible] نمود
و [illegible] اعتقاد در او و کمیل نیز ظاهر است که اصلا [illegible] میکند
را [illegible] و حال آنکه نزد علمای شیعه در غایت اعتبار است
و [illegible] اعتقاد در او و عالیجناب خاقان المحققین قدس سره [illegible]
که [illegible] از افعال و اعمال [illegible] مشروع ندانسته است [illegible]
و ذکر جلی و وجد و غیره و لهذا چون این افعال را بدعت [illegible]
میگوید که تقیه میکرده که اگر [illegible] انست [illegible]

و انکار کرامات و مکاشفه را چه گویم **فتح چهارم** در جواب [illegible]
و تزویر آنکه که در ضمن بیان اولیاء الله [illegible] و گفته است اگر [illegible]
اولیاء الله نزد شیعه چه کسانند جواب گویم جماعتی اند که [illegible]
دینیه از طریق اهل بیت گرفته باشند و بکثرت ذکر [illegible] الذات
دل را معالجه کرده اند و با نفس اماره مجاهده نموده و بدستیاری توفیق
شیطان را مغلوب ساخته اند و بنور تمیز دل خود را منور گردانیده
و خدا را عبادت کنند از روی محبت نه از خوف نار و طمع جنت [illegible]
و [illegible] غافل [illegible] عبادت خود را [illegible] دانند جواب آنکه
جانا [illegible] الواقع [illegible] اولیاء الله [illegible]
و این صفات مستنبط از احادیث است و کسی که [illegible]
[illegible] او را مراد [illegible] این صفات [illegible] سلسله
زاهد گیلانی علیه الرحمة و علمای شیعه صوفی را صاحب این صفات میدانند
و [illegible] میکنند که [illegible] را بر عوام [illegible] کنند
قابل [illegible] الفاظ اعتقاد باین صفات ندارد [illegible]
مردم این صفات را [illegible] داشته که او [illegible] اند و دلیلی [illegible]
آنکه در کشف الاخبار [illegible] صوفیه [illegible] کتابیست [illegible] اعتقاد است
بجهت خوف عذاب و طمع جنت [illegible] و اختلاف [illegible] رسول
است [illegible] که در ادعیه فرموده اللهم انی اعوذ بک من النار و اسئلک الجنة و [illegible]
قایل شده که خدا را عبادت کنند از روی محبت نه از خوف نار و طمع جنت
و [illegible] ظاهر است که [illegible] نیت [illegible]
باشند [illegible] صاحب [illegible] و الحکم [illegible] طریقت و حقیقت [illegible] میکرد

محض تقلید

و در الواقع یقین با جاه برای از سلوک و مجاهدات مشکلات بهم میرسد تا از
و سلوک ساقط شیطان اندیشیدن توفیق بهتر از صفات است که [illegible]
که بعد از غلبه کسی کار را نشنیده و اضلال نماید و [illegible] باطنی
ساختی است که مطلوب قبول عوام باشد و ذکر [illegible] ما باللذات
که عبارت از کسب بهتر از صاحب آن است که خود را زنده نمایند
و صفات رذیله را بگذارند نه اینکه لفظ ذکر را بر زبان رانند و هم
مقصود از دحام عوام که فقط است و اگر روزی چند نفر از مومنین اقتدا
بکسی بکنند در عقب نگرد و [illegible] صفوف [illegible] را کوفیان [illegible] گویند
بلکه صفات مرد که از رفع [illegible] را دانند و [illegible] کافر
و مرد [illegible] که دیگران [illegible] کنند [illegible] دیگران
با و اقتدا کنند و اینها برای تحقق [illegible]
مشغول گردد و کسی [illegible] تا یقین او حاصل گردد که
همه افسانه و افسون [illegible] است [illegible]
و رقصیدن و چرخیدن و غنا کردن که [illegible] است و وجد ریائی است
که دام گرفتاری [illegible]
در [illegible] المومنین مذکور [illegible] و صوت حسن غنا [illegible]
نکرده که اقسام آواز خوش غنا [illegible] دعوی کنند از جهل
خواهد بود و [illegible]
کنند و در وقت [illegible] در گوش [illegible] در حلقه ذکر
آتش عشق [illegible]
جواز شنیدن آواز خوش [illegible] است اگر گویند

کرسال

که سماع غیر استماع است و آواز خوش را تا [illegible] جواب آنکه [illegible] را
نوازی عرب [illegible] است اگر آدمی را [illegible] است و عشق [illegible]
نزد هم کسی [illegible] است و احدی از صوفیه [illegible] قایل [illegible]
و اگر [illegible] صوفی شیعه قایل باشد [illegible] که
گفته است اگر پرسند که اولیا اهل سنت [illegible] جواب گوییم
که جماعتی صلاحیه اند که با رتکاب امور دنیه مثل [illegible] و [illegible]
کردن و [illegible] از [illegible] کردن و اعتبار [illegible]
نداشتن و حیا و شرم از خود رفع کردن و ریاضت کشیدن و [illegible]
[illegible] از ایشان ساقط شده [illegible] حرام را بر ایشان
حلال کرده [illegible] و دعوی تناسخ و [illegible] کنند و دیگر [illegible]
باطل کنند که در [illegible] الاخیار و کشف الاسرار و تحفه العقلا مذکور است
جواب آنکه این صفات بعضی قلندران و مباحیان است و کسی [illegible]
که جمیع [illegible] [illegible] صوفیه [illegible] بلکه [illegible] در صوفیان [illegible] واحد [illegible]
که [illegible] ساقط میکرد و حرام حلال میکرد [illegible] الفصوص [illegible]
سلسله شیخ زاهد علیه الرحمه و شیخ بهاء الملة و شیخ زین الدین و ملا محمد [illegible]
مجلسی و سایر علمای صوفیه شیعه تناسخ قایل نبوده اند [illegible]
که این [illegible] است [illegible] حلول [illegible] است [illegible]
اقوال [illegible] است و ظاهر میشود که منکر [illegible]
[illegible] و الا در [illegible] تحقیق نیست [illegible] از اصول دین است [illegible]
بیان شده که وجد بی اختیار [illegible] نیست اگر کسی [illegible] سازد [illegible]
[illegible] صوفیه شیعه [illegible] ساند و [illegible] میکرد [illegible]

تدویر است که عامیان خوبان ایشان را اگر اعمال ایشان از ریا نیز [illegible]
اهل ریا تفرقه نکنند و همه را عابد دانند چنانکه منکرین طالب علمان گویند که
ایشان علم را بجهت مناصب و جمع معیشت بهم رسانیده تفروش شمار شوند
و از روزه و نماز گرفتن و امثال آن که تحصیل مینمایند و فی الواقع علم [illegible]
لغیر الله طلب نیست حاصل کلام آنکه چون تمام صور تقیه در رسالها صریح مذکور است
کرها صادق که مکاشفه و کرامات و وجد و حال و ذکر جهر و غیره اقسام تصوف
تمام ممنوع و بدعت است و اهل بدعت کافر و هر کس که ایشان را کافر نداند
کافر است و درین مقام که باید جواب چیست اینکه چرا جمیع افعال
بدعت است و دانسته است که مشایخ سلسله شیخ زاهد و غیره علمای شیعه
این اعمال بجا آورده بنا برین ملاحظه کرده صفات ذمیمه بعنوان متصوفان
که از خوبان سالکین نیستند در ریا بافته و عامیان را اگر منع خواهد سلوک
خود را مرفوع [illegible] صلحای عام فریب کرده میکنند و الله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم و الا هر گاه رقاصی شیعه را فاسق داند چرا دشمنان
شیعه را کافر نامند چنانچه بلعنت حنیفه او جمیع شیعه کرده اهل بدعت
این اعمال شنیعه از مذهب تشیع بیرون میدانند کافر هم گم بر فسق ایشان
حکم کردند شیخ بهاء الملة و الدین کتاب [illegible] را که [illegible]
کرده اند که الاولیاء [illegible] است که [illegible] را [illegible]
برده [illegible] که [illegible] آتش [illegible] بر [illegible]
و دو [illegible] را [illegible] سوزانند [illegible] را [illegible]
[illegible] را افضیان [illegible] و از [illegible]
و از دشمنان شیعه بر اعمال طبیب جاهل [illegible] اهل [illegible]

استتار اولیا دانسته و طریقه ایشان را غیر طریقه سلطان العارفین [illegible]
و این را حکم اگر [illegible] از دنیا پر [illegible] و [illegible] این [illegible] شود [illegible]
انکار این [illegible] الحکایات [illegible] اولیا کرش [illegible]
اعتبار حکم بر کفر [illegible] و با وجود آنکه علمای شیعه اولیای شیعه [illegible]
تشیع او را بیان نموده اند و اینکه علمای [illegible] نیست که از [illegible]
تقدیر تسلیم مراد از رافضیان [illegible] خواهد بود و اینکه گفته که
طلب [illegible] طریقه او را [illegible] سلطان العارفین [illegible] عجیب تهمت است
[illegible] از [illegible] شیخ زاهد علیه الرحمه [illegible] از [illegible] جنید بغدادی [illegible]
و بر تقدیر [illegible] وحدت [illegible] اعمال وحدت اعتقادات [illegible]
[illegible] است در اعتقادات ایشان [illegible] در اعمال [illegible]
اعمال اهل مذاهب مختلفه [illegible] اگر [illegible]
با ابا یزید [illegible] کرد که [illegible] و با ابو حنیفه [illegible] مدار
[illegible] و قیاس [illegible] دیگر آنکه [illegible] الاولیا [illegible] اقوال و
بایزید [illegible] نموده و گفته که آنکه طریقه بایزید [illegible] حلاج است و [illegible]
حلاج بایزید دعوی خدایی کرده و [illegible] ما اعظم شانی گفته و با جامع [illegible]
این کلمات [illegible] گفته است و [illegible] کلمات را [illegible] اند [illegible]
[illegible] جواب آنکه دعوی اجماع [illegible] بایزید تهمت است [illegible]
و در [illegible] است که او دعوی خدایی کرده [illegible]
[illegible] سالها [illegible] العزیز الغفار علیه الرحمة و المغفرة [illegible]
[illegible] ما اعظم شانی [illegible] و [illegible] مراد محو
[illegible] است [illegible] بایزید [illegible] العارفین [illegible]

وجمع کثیر از علمای شیعه که از اولاد … این کلمات را گفته‌اند … از اهل اسلام نباشند
چه از اهل اجماع نیستند و عالم ربانی مولانا محمد باقر خراسانی مشهور بوده‌اند
با فاضل قمی اتفاق صحبت در قم افتاده و قایل شد که بایزید هر چند … سالها
سقای خانه امام جعفر صادق علیه السلام بوده و سقایی او را علامه حلی …
انکار نموده و ابن طاوس در کتاب طرائف … نموده‌اند پس علامه …
که درگاه معصوم علیه السلام چندین سال اعلام کرد که بایزید …
… آورده چندین سال … و … استقبال …
بعد از … سال … که بایزید … شود و اینکه دلالت دارد که فاضل قمی
خود را از امام معصوم … و عالم‌تر دانند پس به احوال …
… فاضل قمی … که مصداق … است …
… بالجمله … و اینکه گفته که به احوال طیب نادانی که …
و رسول … نکرده و از … انکار نموده …
اهلبیت … طریق بایزید و اولیا اهل سنت … است …
با بایزید محشور شود جواب آنکه طریق بایزید را عقاید …
نیست و در زمان ائمه علیهم السلام بوده و … در خدمت او واقع نشده
و از کلمات مشهور است … علی الصفا و … الدنیا …
و سلک طریق المصطفی صلعم …
… پس به احوال …
میکنند اگر … بایزید محشور … که با بایزید
و … احوال کسی که با شیعیان ائمه علیهم السلام محشور گردد

فصل پنجم در جواب تدلیسات و تزویرات که در رد بعضی احادیث کرده و گفته

که طیب

که طیب جاهل نادانی بعضی کلمات و عبارات … را نقل کرده
و گفته … ساخته … که این حدیث قدسی است و از جمله
این عبارت است … اما الاولیا …
و … است که این طیب جاهل غافل گفته که این حدیث در صحیفة الرضا
… کذب است … جواب آنکه در صحیفة الرضا مسطور است
و فاضل قمی را استقرائی در جمیع کتب احادیث نیست و …
از … شیخ طوسی علیه الرحمه و … صحیفة الرضا …
… است که از … شیخ بهاء الدین محمد و شیخ زین الدین …
علمای شیعه … و قطع نظر از آن کرده این حدیث … مشهور …
شیعه و بعضی فاضل قمی … گفته است که …
و طیب … در نقل این … نیست و فاضل زاده کرده …
که الزام … فاضل زاده … این حدیث را … آورده …
و سید … که … علامه حلی و از مجتهدین شیعه است …
… امیر المؤمنین علیه السلام …
است … احدی از علمای شیعه بیان …
…
… قال النبی صلعم …
… یا رسول الله و کیف …
…
… یا رسول الله
…

کار ما این بوده است فعلی کردن حدیث باعث کفر کسی نمیشود و دیگر از کلام ایشان
گفته دیگر از عبارات مزخرفه صلاحیه که طبیب جاهل از احادیث قدسی کرده
عبارتست یا عبادی من عشقنی عشقته و من عشقته اوطلبه الجنة دیگر از
کلمات مزخرفه صلاحیه است که طبیب کاذب از او قدسی نام کرده [illegible]
من عرفنی احبنی و من احبنی عشقنی و من عشقنی قتلته و من قتلته فعلی دیته
و انا دیته [illegible] که این کلمات صریح [illegible] این کلمات ابلیس است
[illegible] ایشان [illegible] از کلام خدا [illegible]
قدسی میدانند جواب آنکه این دو حدیث را ابن جمهور در مجالی مرآت [illegible]
و عوالی اللئالی [illegible] در جامع الاسرار و شیخ بهاء الملة در
ذکر نموده اند و از احادیث قدسی شمرده اند و ظاهر [illegible]
[illegible]
سند [illegible] جمیع احادیث کتب اربع را [illegible] ندارد بلکه [illegible]
اعتنا [illegible] اخذ کرده [illegible] مقبول اوست [illegible]
احادیث مذمت قضا [illegible] قبول میکند و این دو حدیث [illegible]
و شیخ ابن جمهور که از مجتهدین شیعه است [illegible] کلام [illegible]
است و تهمت الطبیب [illegible] کرده که صریحست [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] اوست که گفته
حدیث کمیل که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرده ما الحقیقة [illegible]
در جواب فرموده [illegible] الحقیقة [illegible] حدیث در کتب شیعه نیست [illegible]
شیعه خبر ندارند و در نهج البلاغه نیست و بر تقدیر [illegible] صحیح [illegible]
جایز نیست [illegible] در معارف [illegible] و حدیث متواتر عمل [illegible]

جواب

آحاد
جواب آنکه حدیث متواتر [illegible] بسیار کم است و جمیع علما و محدثین عمل [illegible]
نموده اند و کتب اربع مشحون از آنست و این حدیث را شیخ بهاء الملة در کشکول
ذکر نموده و در جامع الاسرار مذکور است و مضامین آن در نهج البلاغه موجود
[illegible] تبصرة المؤمنین سهوی در کتابت کرده باشد [illegible] سهو از مؤلف [illegible]
اما [illegible] این حدیث را از جمله شیعه ندانستن عجب [illegible] است [illegible]
که شیخ بهاء الملة شیعه نباشد و [illegible] نائب امام شیعیان [illegible]
و حدیث [illegible] متواتر را معمول ندانستن و حدیث ابن حنظله که خبر آحاد است
در باب منصب قضا مقبول و معتبر دانستن [illegible]
[illegible] گفته که عبارت [illegible] عشق و عف و کتم و مات فقد مات شهیدا
حدیث نیست بلکه از کلام صلاحیه است زیرا که عشق نزد اهل [illegible]
و از لوازم غافلان است و حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
[illegible] است که در دلهای غافلان حاصل میشود جواب آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب شیعه را صلاحیه [illegible] است و تهمت الطبیب [illegible]
[illegible] غافل گفته و خود [illegible] رسوا [illegible] غافل گفته است فاعتبروا یا اولی
الابصار و در تبصرة المؤمنین مذکور [illegible] حدیثی در مذمت عشق وارد
[illegible] عشق مجازیست که غافلان را [illegible]

نموده اند و عشق آنکه عبارت از نهایت محبت است که بخاطر قدس که با ...
باعث غفلت گردد و مطلب اینست که چون ظاهر امور عشق میباشد و ملفوظات
کثیره و قافیه مرتب داشته باشد و الا افراط محبت آنکه پسندیده ائمه اطهار
و جمیع ادعیه متضمن امامت و عصمت مشتمل بر آنست و مراد ایشان نور محمد است
لعبوا هم خارق آن نباید که ما بهمین پیرو اعادیه کردیم که در الفاظ مراد فیه
عنصر و اهد نمیکنیم و اگر ظواهر تعبیر که موصوف اند قسمت در تشیع و حیدر
نقل کنند که لفظ عشق در اینها و را حاجت نیست اینها امداد در مواضع
احادیث که عوام از آن فارغ اند مراد اشتهار با خواهد که تاریخ عوام
پله های خیره هارا معتقد امیر اینها از جمیع غافلست که مردان خدا
رهنه کشته بگفتار ند جمیع عیان نیست بلکه حقیقه و دستار اینها
دارائی ریاست بهم زرقند بیش که بر کریم بعمائی زند قدح خوار
آنکه گفته که الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا
و هما حرامان علی اهل الله عبارات ... است و معنی لفظ احادیث
بلکه معنی لفظ خود در اینجاست جواب آنکه این حدیث ظاهرا در مکارم الاخلاق
نیز هست چه جای سایر کتب شیعه و معنی لفظ خود در دین چه کسی خواهد
و تا آنکه دین چه دینی باشد و معنی لفظ احادیث نیز چرا که ظاهرا اینها
از حماقت از این حدیث چنانچه فهمیده که با بخود سلامون امور دنیا
اصلاح نکرده اند و اینجا لفظ خود در دین است بر احوال آنها است که
اینچنین کلام مفرط ... بیان از این فهمند و ارباب فهم و عقل
کافی دانند و ظاهرا در این کلام آنست که مرتبه مکلفین برابر ...
وارد است که زیاده طلبی امور دنیا خوب نیست پس زیاده بر قدر ...

دنیا بر اهل آخرت حرام خواهد بود و تحمل آنکه مثل بهایم لباس بپوشند و نان
... چیزی نخورند و حرام بودن آخرت بر اهل دنیا مراد از کسانی
که دنیا را اهم فرار آخرت نکرده و متحمل تمام مشروعات جهت الله و رضای دنیا
شوند و مرتکب کار آخرت نگردند و دنیا را در امور شرع صرف نکنند
کی که از خارف دنیوی ساخته آخرت کنند و با اهل دنیا همکلام میباشند و
توکل را آخرت نگیرند و حرام بودن دنیا و آخرت عبارت از آنانی
که صاحبان توکل باشند و در جمع کردن دنیا جهت مصارف ساعی نباشند
و عبادت را از خوف عذاب و طمع جنت کنند بلکه دایم مشغول رضای حق
بعد از زوال محبت مشروط عبادت خدا نمایند و با قلیل کم تعیشی ... نمود
قناعت کنند و در نهج البلاغه مذکور است که الدنیا والآخرة ضرتان
و مصداق همین است پوشیده نماند که سبب رد احادیث مذکوره آنکه
مؤید مذکور خواهد شد آنست که معتبر در جمیع مسائل خود قید نموده
که بغیر چهار کتاب حدیث دیگر کتابها اعتبار ندارد و اینها را جهت تقیه
و عوام فریبی میگویند بلکه هرچه در این چهار کتاب موافق اشتهار او است
می آرد و آنچه در باب مذمت غنا و مذمت ریا و کبر و حسد و تحصیل
و حب جاه و سایر امور رذیله وارد شده بعضی را قبول ندارد و بعضی را
تحریف مینماید و اعتبار نکردن احادیث سایر کتاب دینی را که ... نخواهد بود
چه مؤلفین کتب اربعه تصریح نموده اند که آنچه ما توانستیم در ایام جمع
نمود و اصل چندی که در بلاد متفرق بود نتوانستیم به دست آورد
ترتیب دادیم و گفته اند که جمیع احادیث ائمه طاهرین منحصر در کتب ما نیست
و دیگر حدیثی از معصوم موجود نیست و اعتقاد نکنید و الله ... محدثین

بعد از جمع کردن این چهار کتاب کتابهای دیگر تالیف نموده‌اند که آن احادیث
بعد از این کتابها بنظر اشان رسیده بود و مشتمل اند مثل امالی شیخ طوسی و امالی ابن بابویه
و خصال و عیون و معانی الاخبار و مشکاة المصطفی و شیخ طبرسی و امثال آن
پس اگر سایر علمای شیعه تفحص نموده احادیث دیگر را جمع کرده باشند و ادخال
نموده باشند مثل علامه حلی و علم الهدی و سید رضی الدین و شیخ احمد بن فهد حلی
و شیخ بهائی و شیخ ابی جعفر و ابن بابویه و شیخ زین الدین و شیخ شهید [illegible]
علمای دیگر قطعی [illegible] در رد نهج البلاغه که سید رضی الدین علم الهدی جمع نموده
است و در تصحیح مضامین آن اصرار دارد به جهت آنکه مؤلف آن
و او را [illegible] الاعتقاد [illegible] و اکثر مضامین احادیث
نهج البلاغه مشهور است [illegible] که [illegible] مسلم است و صاحب
[illegible] تصحیح آن کرده و با وجود آنکه [illegible]
الانصاف [illegible] در [illegible] قاطع [illegible] کرده [illegible]
تا که علامه حلی [illegible] شرح بر آن نوشته است [illegible]
است چه متواتر عبارت است [illegible] اهل البراری [illegible]
[illegible] رسول صلعم
کعبه و امثال آن [illegible] احادیث [illegible] است و رجال اجازه
که جمیع علما تصدیق [illegible] کرده باشند [illegible] است [illegible]
الرحمه و الرضوان که از اهل بیت [illegible] و اعتقاد او [illegible]
که خلفای [illegible] بر واقع [illegible] خاص [illegible]
تا [illegible] روایت [illegible] کرده [illegible]
مگر [illegible] بوده [illegible] که اصل [illegible]

پس معلوم

پس معلوم گردید که اعتبار آنکه در غیر متواتر و احادیث محض نحو است صحیح ضعیف
کمیل حقیقی [illegible] علمای اعتبار [illegible] نوشته و سایر احادیث
که [illegible] قرب [illegible] است [illegible] مختلف [illegible]
در ان اختلاف [illegible] اند که [illegible] حضرت امیر المومنین علیه السلام و امام
جعفر صادق علیهما السلام [illegible] و از [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] نوشته [illegible]
باشند و علمای دین [illegible] شیوع [illegible]
و محدثین رضوان الله علیهم در زمان [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] باشند و اصل الکتب الاربع [illegible]
و علمای [illegible] شیعه [illegible] اصول [illegible] دانسته‌اند
و [illegible] کرده [illegible] بوده [illegible] الاخبار
مثل [illegible] الموجهین [illegible]
[illegible] و اصلا [illegible] بوده است [illegible] عالم [illegible]
مولانا محمد تقی مجلسی در جواب رساله [illegible] نوشته‌اند که علمای دین [illegible]
طریقه را از احادیث اهل بیت که [illegible] کلام مجید است [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] زیاده از عدد [illegible]
با اهل بیت [illegible] و لیکن [illegible]
و کیل [illegible] که [illegible]
مثل اجازه [illegible] در کتب اجازه مذکور است
[illegible] در [illegible]
که [illegible]

عام و بر بکر آنکه معنی تواتر مخصوص بامور محسوسه است و او کفته کرده [illegible]
بغیر متواتر عمل جایز نیست پس نزد ارباب معارف اکثر باید از محسوس [illegible]
و اینها دلالت دارد که تمام اکثر از جمله مجتهدین و بیانی اعتقادی صحیح مشایخ
شیخ زاهد علیه الرحمه و اصحاب مسیر اند و بعضی از اتباع مجتهد شده اند و بنا بر
اینکه همه اعمال اتباع شرایط کرمی و حلقه ذکر و غیر آن که اهل بحث دانسته در
اعتقادات اتباع را حلول و مسیر اند بار حکم داشت است که صوفیه
حلقه ذکر توحید خاص نمیبود تحسین ابن العلاء و غیره کرده اند و او بر [illegible]
از غیاث السالکین جانب المهدی و شیخ زاهد گیلانی موصوف کرده [illegible]
مشایخ شیعه دانسته اند دلیل دیگر آنکه در رسالات نوشته که از احادیث [illegible]
نقل کرده صریح همین است که دلالت دارد که اهل بیت سلام الله علیهم
هر کس را کامل اهلیت آن نیست که حامل اسرار بحر و ان طیب دل کان کرده [illegible]
اسرار کوی با و یه عظیمات حلاجیه است جواب آنکه صاحب [illegible] دانی
در هر کلمه غیر از حجاب مرکب که مرا فراست [illegible] حیرت دیگر نقل شده اند
اهل بیت علیهم السلام علوم ریاضی و اقوال اهل علوم عقیده اند و بهمین قدر [illegible]
الثقات صبا بیدار که اسرار را بر کوی با و یه عظیمات حلاجیه [illegible]
تکرار معقول است که علم کس مشتهی کفر است و الا ما [illegible] بیان خود [illegible]
کفر و هم بیت و هم حلاج الکوی با اقوال الحسنی و علمای شیعه را [illegible]
حال این به باک هم در تبصرة المؤمنین محمد علی علمای شیعه [illegible]
نشده و هر چه نزد دانش ایشان که خلاف اقوال کفر و هم تاویل کرده
و بیان رموز آن معقول ظاهر ساخته که کفر نیست و ذکر حلاج و حلقه ذکر
نیست و الا لفظ حلاجیه اکثر او در مثنوی سلطان شیخ زاهد گیلانی و علمای [illegible]

اصبرا دمای همه شیعه و اکثر عبارات از شجاعت عظیم الشأن است [illegible]
تکرار با بر کرد العارف کلیت الاشارة و اکثر که جهت مغالطات است ما زنی
چه عالمی را در غلط انداخته و یکی فخر مکرر شده و عالم علوم عقلی [illegible]
محمد تقی مجلسی در جواب میرزا خواجه قمی نوشته که از گفتگوی ظاهر میشود
که اما ما حلول را انتشار داده و اعتقاد او نیست که بعض ظاهر [illegible]
و در مراتب عشق و محبت مستوط اکثر در سایر مراتب کالجه بهره بوده اند اکثر
بهره داشته اند تجلی کرده اند و شیعیان خود را از آن خبر کرده اند [illegible]
و کلام چه قرآن و احادیث مشهور را اند از شیخ طریقه احمد که شیعیان از [illegible]
احادیث بهره تمام نداشته اند کلام و بر صاحبان الفاظ ظاهر است [illegible]
فرقه های صوفیه منحرف شدند چنانکه در تبصرة العوام گفته است [illegible]
بعضی دوازده قسم شمرده اند و یکی کلام صاحب را اهل دانسته اند و حلاجیه
و مباحی و حلولیه کسی مغالطه اعتبار نموده و اینکه مقوله مدار [illegible] نزد [illegible]
و بازی دادن عوام است چون هر دو از روی کار بالا بر خورد معلوم [illegible]
کرد و هم کار هم تولید دیگر انکار کرده که علمای اسرار حیله اند بود
که اسم اعظم است تصنیف و قدر بین و رجعت و کشف اصحاب و امثال آن [illegible]
و ثواب نشده و معجزه تحقیق و غیره که مخالف مذاهب اهل [illegible]
جواب انکه اینها و امور که تعلق به تغییر دارد مخلوط با اسرار کرده [illegible]
از مغالطه صریح غیبی دارد چرا که امور که مخصوص است [illegible]
دو قسم است یکی آنکه دانستن آن شامل عام و خاص است [illegible]
خواص و عوام احاطه دانستن آن نباشد و از علوم شیعه با [illegible]
از آنکه مخصوص است [illegible] و [illegible] باید که ظاهر [illegible] اند و اکثر باید که مخصوص [illegible]

والاظهار از جهت ایذای شیعیان کرده امر بتغییر شده و آنچه باید مخصوص
خواص شیعه بود و اظهار از جهت عدم فهم عوام شیعه سبب تفرقه [illegible]
کرده امر بکتمان شده و اسرار عبارت از علم است و آنچه اینجا [illegible]
پیدا کرده است سوی قضا و قدر که علم اعظم است و دیگر از امور
تقیه در این عبارت است چه اقرار برجعت و طعن در انس [illegible]
ظلم و جور و متعه و غیر آن که از ضروریات دین شیعه است و عام و خاص
در آن مکلف اند و پوشیده داشتن این امور از عوام شیعه باعث
ضلالت ایشان میگردد بخلاف دانستن حقایق اشیاء و انتقال ارواح
مؤمنین بعد از فوت و مراتب قرب الهی و اطلاع بر شهود و انوار
و امثال آن که مخصوص مؤمن ممتحن است که عبارت از صوفیه شیعه و [illegible]
ایشان است پس بالجمله اینجا حق را کتمان نموده و بر تقیه که چیزی که
حق را با باطل بعوام مشتبه سازد تقیه را از اسرار فرق نکنند
و تلبیس بکار برده که بیان آن مطلب شاد و آن کار کرده و باید که احوال
النهر و بلاد ... جز آن در مذهب شیعه تعمد و حال آنکه در میان بلاد
ما وراء النهر است و اهل بلاد شیعه بعضی از اهل قم که احادیث اهل
بیت علیهم السلام روایت نموده جواب آنکه این عجب دلیلی است
تا حال این طایفه ... و مخصوص بالنسبه عام و خاص است
که در زمان سابق شیعه در بلاد مخفی بوده اند و در ماوراء النهر
خالی از شیعه بودند و اعلان کلمه حق و اجابت که در هر جا شود
و در سابق با علمای قم و غیره بلاد ایران [illegible] بلاد مخالفین بعضی شیعه
در هر جا تقیه میکردند و مخفی بودند پس از کجا ثابت شد که طریقه صوفیه

غرایب آنها نیز مسالک شیعیان گذشته باشند و باعتقاد باطله خود عام فریب و ریا
مانند سعیان نخود و صلاح ساخته شعار خود ساخته و شایع کرده باشند
فقه و در تشیع و خود را مسلک صوفیه شیعه ساخته و از بیکه [illegible] در علوم
ظاهر مدعی شده اکراه و تشیع ساخته بس لازم نیست که اصل ... و فروع
آن و اینکه نوشته که اهل قم هر زمان عارضه ... حط الحکم عاجز است چه اکثر احادیث
مبنی بر اسرار احمد بن قم مثل ابن بابویه علیه الرحمه و غیره بیان نموده اکر
بسبب آن اطلاع حاصل نکرده باشند لازم نیست که آنچه سایر علمای شیعه اعتقاد
کرده باشند علاوه بر این اعتبار ننموده باشند چه اعتبار افعال محدثین قم و غیره
باعتبار تشیع و دینداری است و اینچنین در هر ساکن علمای دیگر
شیعه جاری است مثل علامه حلی و ابن فهد و غیره اما باعتبار قاضی قم
هر عالمی که انکار اهل تصوف کرده باشد شیعه نیست و بر احوال خبر
اعتقاد در اینکه مؤلف ذکر از آل و اهل بیت علیهم السلام
لازم نیست که ... چه اهل سنت ائمه علیهم السلام را اکثر مخالف
و لهذا در اصل مذهب شیعه را نهانی بر این حاصل خود میگفته اند
بر سنت ما الیه ... المهدی ... و بعد از ...

ظهور ریاضت **فتح ششم** در جواب آنکه ایشان ... و برای
کرده در ظهر حکایات مذمت عطار و غیره نموده و از تذکره الاولیاء
کرده که عطار اسرار خود را از ابلیس میدانسته و احمد غزالی کرار انکار کرده
است ابلیس را سید الموحدین میدانسته و ابو القاسم کورکانی ابلیس را
خواجه خواجگان میگفته و علاء الدوله سمنانی گفته ابلیس را ... و ...
سلک ... با شما عداوت ندارم و از تو صد ... دشنام که عارفان

تعجب کنند و احمد خضرویه به بایزید گفت که ابلیس را دیدم که بر سر کوی تو
بردار کرده بود مند بد اهال طیب جابلق که طریقه اینها را عین طریقه
سلطان العارفین دانسته جواب آنکه این تعریف از او تهمت را داده
احوال اینجماعت معلوم نیست و بعضی را علمای شیعه شیعه دانسته اند و بعضی
را اند دانسته اگر فی الواقع تشیع ایشان تمام تشبث این تکلمات ایشان
نخواهد بود و اگر شیعه نباشند منافات اعتبار نخواهند بود و شنید که
الاولیا سنه کنز که منشود کسی مامور بتحقیق احوال احدی نیست
اگر فی الواقع احدی شیعه است و کلام او را تاویل توانی نمود حکم بر کفر او
نباید کرد و الا فلا عابر این جمع اند که در تشیع ایشان خلافی نیست
مثل مشایخ سلسله شیخ زاهد گیلانی علیه الرحمه و اگر علمای شیعه که ذکر
بیان شده است جماعتی که در اینجا نام برده از سلسله مشایخ خاکی
المحمودی نیستند که باید اثبات صحت اعتقاد ایشان کرد و بدایعال
کذابه که احمد خضرویه و امثال او را که احوال ایشان معلوم نیست
مخلوط بسلسله صوفیه صحیح التشیع کند ظاهرا اینم و تلبیسی که در این
از کذابه و صفت خود را ید بکرامات نسبت میدهد این خیال ابلیس
ابلیس در هر فقره این رساله اش هویدا میشود و از دیگر آن معلوم است
تدلیسی دیگر آنکه در باب ملای روم گفته که شمس تبریزی را بهتر از پیغمبر
دانسته و از محبان ابن ملجم است و در مثنوی در باب نجی از شیعه
علیه السلام تسنن با تشیع یکی کرده و اعتقاد دارد که قاتل امیر المؤمنین
علیه السلام خدا است یعنی ابن ملجم که شور مذهب ایشان و حیرت را
خدا دانسته است و از نا بسامان حلاج است و وحدت وجود است

وحتی را بخار دریا و عالم را بمنزله موج و تموج دریا دانسته جواب آنکه
ملای روم نزد اکثر علمای شیعه شیعه است و ملای کرمانی منکر از
اقوال او نقل کرده علمای دین دار شیعه دیده اند و حکم بکفر و تسنن
او نکرده اند و حمل بر تقیه و رمز فرموده اند و بعضی از دلائل تشیع
او در تبصرة المؤمنین مذکور شده و عالیجناب حاجی المحمودی ذکر
مدح او کرده و محمد مومن ای بزرگوار و محمد مومن شیخ بهاء الملة و سایر
علمای دین که از ظاهر او بحاثت شده و احدی بطور او نیست بلکه تکفیر
خود بار را تحسین میکنند و هر چه از تقیه بوده منظور نمیدارند و تکفیر
اینقسم مردم مشکوک فیه را جز و اصول دین نکرده اند حدیث تشیع
بلی رجاء کم علیهم السلام اند نه ملای روم و شمس تبریزی و ظاهر قدم اصلی
را کفر میداند و اقوال مردم مشکوک فیه را بجهت منافع الطریقت
میکنند تا احوال مردم صحیح التشیع را نیز میان ایشان با یکمال بر اعتقادی
کرده و فی الواقع در این امر سعی سامی مینماید فتح مفتتم
در جواب تدلیساتی که در ضمن رد خطبة البیان و اقوال ملای روم و محی
الدین و غیره نموده و گفته که آنچه از خطبة البیان در تاویل الحق
جاهل بیانی نموده که امیر المؤمنین علیه السلم فرموده انا الله السمیع العلیم
انا الذی خلق السموات والارض در اصل اعتبار ندارد و خطبة البیان
علمای که مصنفان کتب معتبر حدیث اند نقل نکرده اند بلکه از موضوعات
غلاتست اگر این عبارات کلام آنحضرت باشد لازم آید که غلات صادق در
باشند و این نزاعات شنوان کرد و لازم آید که آنحضرت بسیاری
بر جمیع غلات که ایشان را تقبل رسانیده اعوذ بالله من هذا الاعتقاد

وبدا حال طبیب مبتلا بمرض جهل مرکب که حالت نوعی فاسده علاج روم را
با این اعتقادات باطله عین ... سلطان العارفین دانسته جواب آنکه
خطبة البیان را سید السادات میر محمد باقر داماد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دانسته و شرح مفصل و تاویلات صحیحه کرده است و اعتبار مرده آن
بزرگوار نزد شیعه زیاده بر زنده عامه است و بدا حال مدعی تمکن
تشیع که کلام سید عالی مقدار را از غلات دانند و از علمای شیعه ندانند و
قبل غلات آنکه ظاهر بود که بطلان که میر محمد باقر داماد فهمیده اند شاه
نفهمیده بودند و از رساله لآلی عالم محقق مستوفی مولانا محمد محسن دام
... دانه کما از شارق الانوار نقل فرموده اند ظاهر میشود که بلند
از این الفاظ نیز از آن حضرت روایت شده بل و بعضی از آن این
عبارات است انا عندی مفاتیح الغیب لا یعلمها بعد رسول الله صلعم
الا انا انا ذو القرنین المذکور فی الصحف الاولی انا صاحب خاتم سلیمان
انا ولی الحساب انا صاحب الصراط انا قاسم الجنة والنار انا آدم الاول
انا نوح الاول انا آیة الجبار انا حقیقة الاسرار انا مورق الاشجار
انا عین الیقین انا منور الشمس والقمر والنجوم انا محیی الموتی والذی
لم امت انا سر الله المکنون انا جاوزت بموسی البحر واغرقت فرعون
وجنوده وانا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد انا مصباح الهدی انا
الآخرة والاولی انا المذکور فی سالف الزمان والخارج فی آخر الزمان
انا الذی به الاعمال الخلایق فی المغارب والمشارق ودر آخر خطبه
طنجیه فرموده کانی بالمنافقین یقولون نص علی علی نفسه بالربوبیة
الا فاشهدوا شهادة اسالکم بها عند الحاجة الیها ان علیا نور

مخلوق

مخلوق و عبد مرزوق ومن قال غیر هذا فعلیه لعنة الله ولعنة اللاعنین
و مولوی اکثر این مضامین را نظم نموده تا صورت و پیوند جهان بود
علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود هم آدم و هم شیث
هم ادریس و هم ایوب هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه اینست تا هست علی باشد و تا بود
علی بود تا اینجا عبارات لآلی است و در فضایل علی علیه السلام نیز
شده که حضرت رسول صلعم فرموده اند علی ممسوس فی ذات الله
میر محمد باقر داماد علیه الرحمة در تقویم الایمان با این عبارت شاه
نموده اند من مرویات قاضینا و رواه ایضا محدثهم الحافظ الناقد
ابو نعیم الاصفهانی در کتاب الحلیه مسندا از رسول الله صلعم قال لا تسبوا
علیا فانه ممسوس فی ذات الله تعالی و اورده امام علمائهم فخر الدین
الرازی فی التفسیر الکبیر عن کعب بن عجره عن رسول الله صلعم و روی
ابن المؤید الحموینی فی السمطین بسنده المتصل الی اسحق بن کعب بن عجره
عن ابیه عن رسول الله صلعم پس هرچه تاویل این الفاظ است در تاویل
الفاظ خطبة البیان جاری خواهد بود و ظاهر میشود که قاصر فهم کامل
غلط او چنین باشد که میر محمد باقر داماد نفهمیده است که حضرت بعضی
از غلات گشته بود و او راه نبرده که این الفاظ را نمیتوان نسبت
بامیر کل علیه السلام داد و بدا حال جمعی از علما که گویند اعوذ بالله من هذا
الاعتقاد و از اعتقاد مراد اعتقاد میر محمد باقر داماد است و اکثر
علمای دین دار شیعه با این اعتقاد باشند و بر صاحبان انصاف ظاهر
بود که صاحب جهل مرکب کسی است که خود را در دین دار تر از میر محمد باقر داند

وسایر علمای شیعه [illegible] طبیب دردمند کرا اقوال الائمه برا سند دانسته
تدلیس دیگر آنکه گفته‌اند از اعتقادات باطله علمای روم و ماوراءالنهر
فهم داشت و علما را غیر باری تعالی [illegible] چنانکه می‌گویند غیر در باطن
ذات حق است که آسمان و زمین و کوه و بحر و ملک و طیر و انس
و موسی و فرعون همه یکی‌اند چنانکه [illegible] سالها در طلب حق بود
در خواب دید که شخصی کسی را با [illegible] و ریش [illegible] و دامن
پیدا از آن ریش خود را در دست خود دید و دانسته که او حق است
و نقل است که عطار که از [illegible] هست در وقت قتل عام لشکر
تتار [illegible] خود را فدا داد [illegible] می‌گفت که من [illegible]
فدای شخص تو باد و اعتقاد ایشان این است که خدا را بجسم [illegible]
و مسائل [illegible] قایل است [illegible]
به وجهم [illegible] هر دم از برای طلب [illegible] هر دم گویند
بچشم سر [illegible] ایشان [illegible] هر دم و [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] مسلمانی گر [illegible]
چیست [illegible] دین [illegible] است [illegible]
[illegible]
خواهد شد [illegible] مناط اعتبار [illegible] در [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] در تبصرة المؤمنین [illegible]
علامه حلی و شیخ [illegible] و شیخ بهاء الملة و خواجه نصیر [illegible]
و مولانا محمد تقی مجلسی مولانا محمد محسن [illegible] سلسله [illegible]
کرخی و جنید بغدادی و امثال ایشان [illegible]

[illegible]

این مسلک را [illegible] و اصلا [illegible] که چه [illegible] در زمان
و علمای روم و عطار [illegible] صفهان [illegible]
از شیعیان [illegible] مشکوک [illegible] برا [illegible] نمیشود [illegible]
و [illegible] مذکور [illegible] که علمای [illegible] علمای روم و عطار را شیعه
دانسته‌اند و دلایل تشیع ایشان مذکور کرده [illegible] ایشان [illegible]
شیعه‌اند چه شیعیان [illegible] پس [illegible]
[illegible] مشکوک [illegible] آورده [illegible] و دلیل [illegible]
خواهد بود [illegible] قاضی نور [illegible] پهلوان [illegible]
از فضلای [illegible] از آن بسیار [illegible] و جهت [illegible] ظلم [illegible]
پهلوان [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] قصاب [illegible] و پهلوان
مشهور [illegible] قصاب [illegible]
گفت که قصاب [illegible] حلاج [illegible]
دانست که پهلوان [illegible] که قاضی نور [illegible] پهلوان [illegible]
با [illegible] عدم دین [illegible] از علمای شیعه [illegible] مشکوک [illegible] تشیع [illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible]
[illegible] عطار [illegible] و [illegible]
دانند [illegible] که مشهور [illegible] ایشان [illegible] اعتبار [illegible]
تذکرة الاولیا [illegible] که از عطار [illegible] و مقالات [illegible]
[illegible] شیخ صدر الدین علیه الرحمه [illegible]
[illegible] مسمی [illegible]

باد نموده‌اند که بامامت ائمه اثنی عشر قایل گشته صحابی معاصر شده‌اند و در جواب گفته
که پس صحابی هم از جمله شیعیان دوازده امامی خواهد بود و این بی‌ادبی
است بصحابی دارد که سزا [illegible] داده‌اند و آنچه از معنی وحدت وجود
فهمیده که وحدت معبود است نه آنست که علماء شیعه فهمیده‌اند [illegible] مشهور
که یکی از مشکین [illegible] بود از صوفیه [illegible] مولانا حسین کمال [illegible]
که وحدت وجود چه معنی دارد [illegible] در سؤال داد پس یکی از علما
گفت که معنی وحدت وجود آنست که اکثر اطفال و عوام قبل از اشتغال
و حکایات [illegible] مشکل [illegible] میکنند [illegible] بود و غیر از خدا کسی
جل جلاله و شخصی دیگر از [illegible] از آن عالم ربانی [illegible] سؤال
که صوفیه چرا همه چیز را خدا میدانند در جواب [illegible] نمودند که این
چه صوفیه [illegible] از سنگ کمتر [illegible] میدانند [illegible] میدانند و [illegible]
ممکن را عین واجب میدانند نه حلول و در باب ربط ممکن بواجب [illegible]
کرده‌اند و تمثیلات در بعضی [illegible] صادق است نه در جمیع [illegible]
در بعضی [illegible] بسیار را [illegible] مقصود [illegible] ممکنات [illegible] وجود [illegible]
بکجا است [illegible] و از بهر تو [illegible] بهر کجا [illegible]
و این نه حلول است و آنگاه [illegible] العقل [illegible]
از وحدت وجود معنی دیگر اراده کرده باشند [illegible]
نداشته [illegible] ظاهر [illegible] لازم [illegible] صوفیه [illegible]
از اینجا باشند و قایل [illegible] با لفظ وحدت وجود [illegible] است [illegible]
وجود [illegible] وحدت [illegible] در باب
مذکور است [illegible] دلالت [illegible] قال الصادق علیه السلام العبودیة

جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد من العبودیة وجد فی الربوبیة وما خفی عن
الربوبیة اصیب فی العبودیة قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی
انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و قوله [illegible] او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید
[illegible] که قاطع [illegible] فهمیده است [illegible] عالم [illegible] قایل [illegible]
او [illegible] احوال [illegible] که [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] الله [illegible] و [illegible] است و آنچه از [illegible] صواب
[illegible] صاحب [illegible] ظاهر است که [illegible]
و [illegible] است [illegible] این آنست که [illegible]
این [illegible] در بازار [illegible]
[illegible] و [illegible] میکنند و [illegible]
[illegible] که [illegible] صاحب عقل [illegible] میکنند چه
هرگاه در [illegible] عام [illegible] صاحب [illegible] کلام [illegible]
وقت [illegible] که جواب بود [illegible] احوال [illegible] کرد [illegible]
که [illegible] عوام [illegible] میشود که
[illegible] و [illegible]
از [illegible] است [illegible] مسلمان [illegible]
[illegible] صوفیه [illegible] بود و [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] شرک [illegible] جواب بود
و این [illegible] احوال [illegible] ادب جواب آنکه [illegible]
کرد [illegible] و [illegible] مقصود [illegible] ادب کند و [illegible]
و اولاد رسول صلعم و علما [illegible] کند [illegible] دیگر [illegible]

بنده‌گی خاص رب جلیل مولانا خلیل صاحب نعمتی شیطان ملحد با جماعه و کتب اکثر
پیش‌نماز عابدو الاوقاف مجلسی را شیخ الاسلام تکفیر [illegible] ملعونی دینیت
چرا ائمه هر صاحب این منصب را آقا میگفته اند تیر شیخ الاسلام
و آنها عالم دین دار عادل و اینکه گفته که اگر بی توبه بمیرد با [illegible] محشور
شود جواب آنکه خوب دانستی میر محمد باقر داماد و شیخ بهاء الدین
و ملا محمد تقی مجلسی و خواجه نصیر و مشایخ سلسله شیخ زاهد علیه الرحمه
معصیتی نیست که باید توبه نمود و خوشا حال کسی که با ایشان محشور
گردد اللهم ارزقنا عجب است که توبه فرمایی از چه خود و توبه کنند
تدلیس بکار آنکه واقعه شیخ شهاب الدین نسبت داده و حمل بر خبط دماغ
نموده با وجود حکم بر خبط دماغ تکفیر او کرده و بیان نموده که ملای
روم و سایر ملاها جمیع را اعتقاد آنست که چون بحقیقت رسند
شریعت ساقط گردد و مزخرفات چند نسبت بعلمای روم داده
و ملا شیخ صنعانی فتوی حکم بر تعطیل اعضا و حکم کرده که انبیا [illegible] را
جسم و صاحب اعضا و مکانی و محتاج میدانند و کفر گفتن را [illegible]
و دلیل انتقال قصه شبانی و موسی علیه السلام را ساخته که شبانی
کفر میگفته که ای خدا تو کجایی که سرت را شانه کنم و بعد از آن حکایت
پیر چنگی را بیان نموده که عمر در خواب [illegible] بهاء الدین از جانب
الجهت پیر چنگی برده جواب آنکه جمعی از علمای شیعه که نظر تعطیل و تصوف
اعتقاد دارند که [illegible] از معصوم است بانی قایل نیستند که چون
بحقیقت رسند شریعت ساقط شود و صاحبان این اعتقاد را
مردود میدانند و قایل نیستند که علمای روم و امثال ایشان این اعتقاد

وچون

و چون مذهب قاضی قمی سنی این جماعت را مسلم داشته بنابرآن این اعتقاد را
بانیان نسبت میدهند و جمعی که سنی علمای روم و غیره نزد ایشان
مسلم نیست و از جمله شیعیان دانسته اند بیان حکایات شبانی و پیر
چنگی را حمل بر سخافت اهل سنت میکنند و کلام علمای روم اکثر [illegible]
از آن میدانند که اهل سنت متحیر شده اند که در روایات اینها
این قسم حکایات میباشد نه آنکه علمای روم نیز معتقد این و مراد
او بیعتها اهل سنت است و ابراهیم بهاء الدین [illegible] چنانکه فقره [illegible]
[illegible] عشق [illegible] قدح [illegible] میرسانند و اگر صوفی [illegible]
عشق [illegible] شده [illegible] رسید بحقیقت رافع تکلیف است مراد
آنکه [illegible] بود که رفع کلفت تکلیف میشود و آنها عبادت را [illegible]
محبت بعبادت بهم میرسد که اگر منع عبادت کنند او ممنوع نگردد
و مشقت تکالیف بجهت او [illegible] گوارا شود و بجایی رسد
که مصداق این حدیث [illegible] تواند شد که قرة عینی فی الصلوة
و رفع تکلیف بعضی از فرق اینکه [illegible] و امثال اوست که توبه
از عبادت حقیقی نبرده و در [illegible] تقلید محضند و اینکه حکایت
شبان را دلیل ساخته که [illegible] که خدا جسم است و اعضا دارد
و مکانی طلب و محتاج است [illegible] است و جواب آنکه [illegible]
حق را که خدای عز و جل بگوید [illegible]
[illegible] نمود [illegible] کفر [illegible] شد تدلیس دیگر
دیگر اینکه بعد از حکایت پیر چنگی گفته اگر بگویند که ابراهیم بهاء الدین
[illegible] مقصد [illegible] بود [illegible] طبیب [illegible]

بود
گرا ابریشم بها از خدا ابکر د جواب گوییم که از کجا که بنیاد موخته بس نمیتوانند
که بدانسته پس که متصدر دنیا بر زیاده از یکصد تومان میشود و کار
کرده که چهار ده شاهی است جواب الکرا اگر از ایراد این کلمات مطلب
ظرافت طبع است ظاهر ابا الطایف بقوة المومنین [illegible]
واگر اعتقاد است بس بجکمان ظاهر است که طلب چنین از [illegible]
واهل حق موروثی درگاه گیتی پناه سلطان مقدس علیه علیه علوی
خاقانیه خاقان الموحدین رضوان الله علیه احتیاج بصد تومان
بهار چنگ نواز نداشته و بعون الله تعالی بصد زر تحویلدار داشت
چه جهت سید نجیب الطرفین است که نواب خلد آشیان صاحب قران
علیه رضوان الله الملک المنان در طبره بسطام او را از فرط پادشاه
هندوستان معوض شد باو مرحمت و او چاکری درگاه را
سرمایه معموری عقبی دانسته بر خارف دنیا مبتلا نشد و سلطان [illegible]
بالفعل مسند نشین محفل تجرید و تفرید میرزا محمد سعید دام توفیقه
و بعضی از متوسلان درگاه خلایق پناه بهند و قطع نظر از آن کرده معلوم
که اگر چنگ نواز سید مکرم مدعی نیابت امامت و خلافت محمد این
زمان ابریشم بها استفتا نمیفرمود و هر روز در حجره میشد که قبول
از جانب خدا بشود و از ایراد آن تقسیم [illegible] بی رتبه [illegible] میشود
قافهم را کسب حماقت بس که خود را از فقیهان شمارند چنانکه
مشهور است عفیفه بزوج خود گفت [illegible] سید [illegible]
حماقت رسید از قضا روزی زوج [illegible] بعد از اهل حلوا ساخته [illegible]
عفیفه کله خر را در آنکه [illegible] فغفوری گذاشته میتوانست باید [illegible]

مغزان

مغزان در خوان بعیع حیوان گذارد زوج بیچاره رسید که کله خر
در سینی آمده چه میکند عفیفه در جواب گفت که در منشار کلاغ نبود و باز
اتفاقات ناشایسته نزول نمود پس زوج صاحب شعور شکر گزاری
فرمود که الحمد لله سقف خانه را سوراخ نکرد و کاسه چینی
نشکست پس ماده ای عفیفه صالحه التماسی نمود که بچه دیگر
بلاست بغیر از بعد احتیاج نیست که این راتبه مرتب کرد و نیز
اگر بعد از خوان نوال عالم دنیادار راتبه بغیر حمار تعلیم
آثار بجهت تلامذه کما هو مرتب نکرد [illegible] و فی الواقع چنگ نواز
نمودن و چهار ده شاهی گرفتن بهتر از آنست که کسی خود را با وجود
ثروت صاحب قرض [illegible] و کتاب [illegible] باز نماید و از رحم
استحقاق فریب داده مبلغها اخذ کرده بر مستغلات افزاید چنانکه
شیوه قاضی [illegible] است بلکه [illegible] خویش صورت منت از
حاتم طایی نبرد و به دستور چنگ نواز بهتر از آنست که کسی دست تصرف
مال الیتیم کالحمار [illegible] را در [illegible] سال متصرف شده و حیلها در تضییع
مال الیتیم انگیزد و چنگ نواز فسق است ظاهر و توبه در [illegible]
تزویرات و تلبیسات و خوردن مال ایتام کفر است باطن و توبه [illegible]
[illegible] و مفصل این حکایت المعهود علی [illegible]
مرقوم خواهد شد تدلیس دیگر آنکه گفته اند [illegible]
[illegible] خاتم الانبیا صلعم را خوار کنند و گفته که [illegible]
قائلند و [illegible] گفته بعد از خاتم الانبیا [illegible] انبیاء [illegible]
بروز و ظهور معجزه و [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible]

بغیر معصوم میرسند و بعضی از این طرف نسبت بابی اقوال محیی الدین کفر و بیان
احوال ابوالحسن طرقانی کرده و تکفیر عمر و بعضی از فقها به آن نسبت
ترجیع کرده که بر احوال طیب یاد آن که در رساله شوشتری مرتضی [illegible]
را عیب طریقه اهل البیت [illegible] سلطان العارفین دانسته جواب آنکه در عروج
جناب سید المشهور است میر محمد باقر داماد رساله خلعیه نسبت [illegible]
اند و ظاهرا او را مطلب [illegible] معراج خاتم الانبیا نسبت [illegible]
عروج روحانی را نسبت به مؤمن [illegible] دانسته اند [illegible] معراج [illegible]
از معجزات [illegible] روحانی اولی است که [illegible] صلعم و معراج روحانی
اقدس [illegible] و منهم [illegible] بار و دو بار نبوده [illegible] سایر مومنین [illegible]
که اگر [illegible] ظاهر بود [illegible] در باب [illegible]
رسول صلعم روایت شده [illegible] الی العالمین
الحدیث و [illegible] که [illegible] عالم عادل را از جمله
[illegible] باصطلاح و اعتقاد خود دانسته است و [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] اعتقاد [illegible] و در
باب [illegible] المؤمنین [illegible] شده که
[illegible] و از [illegible] المؤمن لا [illegible]
[illegible] انه [illegible] خاتم الانبیا
صلعم [illegible] و [illegible] سر [illegible]
[illegible] در باب [illegible] احادیث [illegible]
جایز است و اینکه [illegible] محیی الدین و ابوالحسن طرقانی را ذکر کرده و تکفیر
عمر [illegible] است و الا [illegible] محیی الدین و ابوالحسن

طرقانی [illegible] و ائمه [illegible] اند و [illegible] اقوالی چند که [illegible] شیعه از [illegible]
و در زمان تقیه از ایشان [illegible] شده و در بعضی مکان [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] اند [illegible] معتقد داشته اند و [illegible]
که [illegible] از [illegible] که دعوی [illegible] میکنند [illegible] زنده [illegible]
احمق را که عبارات محیی الدین [illegible] دوست [illegible] میکنند
که کلمات او [illegible] است و [illegible] حماقت [illegible]
ندارد جواب آنکه علمای صوفیه شیخ محیی الدین را دوست [illegible]
بلکه بنا بر انصاف [illegible] نظر در اقوال او کرده اند [illegible]
و کلماتی که از روی تقیه و یا [illegible] تاویل کرده [illegible]
[illegible] دخل در [illegible] نسبت حماقت [illegible]
داد [illegible] حماقت است [illegible] احمق [illegible]
و با اعتقاد [illegible] که دعوی تشیع کند [illegible]
ندانند و در حدیث واقع شده که اقوال مؤمنین را [illegible]
داشت تا اعتقاد [illegible] کند [illegible]
کنند [illegible] مؤمن [illegible] حضرت امیر [illegible] علیه السلم [illegible]
مذکور است [illegible] کلمات [illegible] المؤمنین کرده اند
و [illegible] شخص [illegible] حاضر شده [illegible]
و امید بهشت [illegible] و از [illegible] و [illegible]
[illegible]
دوست میدارم و اکراه از حق دارم و [illegible]
و [illegible] است آنچه نزد خدا [illegible] دارم که خدا آنرا [illegible]

پس گفت انا احمد النبی وان علی وان ربکم پس عمر تکفیر آنشخص نمود و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بعمر خطاب نمود که آنشخص راست میگوید ای عمر که از
از اولیاء الله که امید بهشت ندارد و امید بخدا دارد و از آتش
نمیترسد و از خدا نمیترسد و از خدا از جهة ظلم او نمیترسد بلکه از عدل
او میترسد و رکوع و سجود در نماز میت نمیکند و ملخ و ماهی را میخورد
و فرزند و اهل خود را دوست میدارد و فتنها دوست میدارد و بهشت
دوزخ میدهد و آنرا ندیده و کاره حق است که عبارت از موت است
و تصدیق یهود و نصاری میکند در تکذیب بعضی از ایشان بر بعضی
و لدات و خدا را نیست و او ظلم بر نفس خود میکند و نزد خدا ظلمی
نیست و حمد کننده است پیغمبر را بجهت تبلیغ رسالت و بلند گفتار
در نماز خود و انا ربکم یعنی صاحب آستین جامهام و بالا و پایین
میکنم آستین را پس عمر و حضار گفتند که حضرت بد گویند نمائیم
یا ابوالحسن و عالم علوم دین مولانا محمد تقی مجلسی در باب
رساله مسمی بحقیقة قاضی قمی نوشته اند که والله سوای تعصب محض الکدی
و غیر او نیست اگر حضرت قاضی قمی از احوال خود مطلع نشود
چاک خاطر کرده جای گریبان و وقوع نکرده است رد مجلسی را از
درون تنگی احوال خود را نیکو شناسد کنند مشغول اصلاح نفس خود
خواهد شد و هم استعداد دارد که شخص بسبب مجاهده و ریاضات بحکمی
از احوال خود یا دیگران مطلع شود و از کفار رسید متواتر است
بریاضت صفای نفس حاصل میشود اگر محی الدین و امثال او را حاصل
شده باشد چه میشود اگر مولانا را که قاضی قمی است مراد دین باشد

بیاید

بیاید و مدتی بریاضت مشغول شود اگر او را مکاشفه حاصل نشود
کتابی دیگر در رد این طایفه تصنیف کنند ولیکن حب جاه و ریاست
مانع است خصوص جاهای که این امراض مزمن شده است و اینکه فرموده است
کتاب جلیل کتابهای سنی نقل کرده بر تقدیر حقیقت محمول بر تقیه است در
کتاب انیس الاء الدو که در فتوحات یا واقع العلوم در رای مذهب
خود را بتقیه نقل نموده است چون تشیع او ظاهر است و در زمان
در مصر تقیه شدید بوده است و زیاده بر صد هزار شیعه را بقتل رسانیده اند
در همین زمان اگر شما و ما میبودیم زیاده از این تقیه میکردیم قطع نظر
هیچکس این جماعت را معتقد نمیدانند بلکه سنیان خوب ایشان را خوب میدانند
ولیکن از بدع محدثه که موجب اضلال اکثر جهله شده است الست کرجعی
بمجرد کوره سواد در احادیث اهل بیت را موافق هوای نفس بر جری حمل
رسد حمل مینمایند و نه قرآن و حدیث و تفسیر و کتب علمای حقه
ایشان میکنند و هیچیک از شبهای ایشان که حل کتاب نمیکنند که نزد درس
خوانده اند و نه محدثی دیده اند و نه از عالمی حرفی شنیده اند
سر بسر راضی غیر میشوند و نه علما را احیا و اموات میکنند و بهم
بضلال و اضلال میبندند و از حال خود خبر ندارند نه فروع میدانند
نه اصول سلوم باد تا از خدا و از رسول تا اینجا عالم علوم
بود و از این کلمات ظاهر میشود که قاضی قمی صد بیت نزد مجلسی
و حال آنکه نزد علمای امامیه اجازه از مجتهد در نقل احادیث شرطست
و شیده خاصی رسد جلیل مولانا خلیل نیز در باب قاضی قمی فرموده که بالفعل
شیطان در قم بر منبر است و اضلال خلق مینماید و او را ملقب بتبالت

فرموده بودند و از ایراد این عبارات مطلب آنکه کسی که کافر چون رقم با جمیع علمای
شیعه عناد دارد و جمعی دیگر از علما که معتقد این طریقه نیستند در باب
علمای روم و محی الدین و امثال آن که تکفیر کرده اند ایشان را عنایت اسم
و تکفیر بجهت انتساب تصوف نمیکنند و بتحقیق دعای کافر چون رقم این جمع علما نیز
کافر شده چه تصریح نموده که هر که این جماعت را کافر نداند و تشکک در کفر
ایشان کند بی شبهه کافر خواهد بود و اینکه بعد از این افسانه و امثال آن
گوش نکند تصریح نموده که بنا بحال طبیب بی توفیق و نادانی که مخترع
این جماعت را عین طریقه سلطان العارفین دانسته جواب آنکه بر صاحبان
شعور و اندک سوادی ظاهر است که طبیب بی نصیب در مشروعیت افعال
و اقوال عالیجناب خاقان الموحدین و علمای ربانین صوفیه شیعه
احادیث صحیحه بیان نموده که وجد مشروع و ذکر جلی و حلقه ذکر و غیره
افعال مشروع نیز ثابت شده و اقسام وجد و رقص [illegible] سالک
پوشش [illegible] تجلیات شده و هر که لفظ وحدت وجود گوید
نیست و هر که [illegible] مع الله و [illegible] الله و مکاشفه و کرامات قایل
باشد زندیق نیست بخلاف قاضی بد انصاف رقم که در جمیع کتابهای خود
تصریح نموده است که جمیع این افعال و اقوال کفر و زندقه است و از
عالیجناب خاقان الموحدین [illegible] لاعلاج بجهت [illegible] علم صوفیه
گفته که او تقیه میکرده و حال آنکه نزد علما ظاهر است [illegible] قایل
بامور مذکوره معتقد و مع بوده و تقیه در جایی جاری میباشد که اگر اظهار
بوحدت وجود و سیر مع الله و فنا فی الله و امثال آن قایل میباشند
بیم ضرر باشد و بر علما ظاهر است که در هیچ زمانی تقیه در نفی امور

بنوده

بنوده و مجبور نبوده اند که کرامات [illegible] و بوحدت وجود و فنا فی الله
و امثال آن قایل باشند بلکه مجبور بوده اند که این مراتب را اظهار نکنند
و تمام [illegible] از آن [illegible] حاضر باشند و از اینجا ظاهر [illegible]
اکرم الواقع کافر [illegible] انصاف رقم قایل است که همه این افعال و اقوال
مشروع بوده و این جماعت مرتکب شده اند دیگر لفظ تقیه نامعقول
خواهد بود چه تقیه [illegible] بخلاف واقع که از بیم [illegible]
و اگر قایل نیست که همه این افعال و اقوال بدعت و کفر است [illegible] در جمیع
رسایل بچه جهت نوشته پس چرا طبیب بی نصیب را متهم سازد و خود [illegible]
علاجی [illegible] اند [illegible] عالیجناب خاقان الموحدین [illegible]
لاریب است [illegible] سوا سازد [illegible] اند که چند [illegible]
است [illegible] گفته که این [illegible] است که طبیب متعصب کفرهای
صریح ایشان را تاویلات نموده و با اینها [illegible] از ملاحده [illegible]
که بنا بر غرض [illegible] جاهلم [illegible] نسبت داده اند [illegible]
[illegible] جزم کرده [illegible] نموده و از [illegible]
آیه کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا [illegible]
[illegible] العهد علی [illegible]
منقول [illegible] حضرت [illegible]
الاولیا و اقوال [illegible] اعتبار [illegible] کفر [illegible]
[illegible] کرده باشند [illegible] اصل و افسانه ها [illegible] شده باشند
اگر کسی [illegible] مومنین [illegible] در باب [illegible] تواتر رسیده باشد
بیان [illegible] آن [illegible]

دیگران
فی الواقع احیاء داشته‌اند بلکه در رفع صفات ذمیمه خود می‌پردازند و دست از
بردارند و اگر دروغ پیش با ایشان رسد که هرگاه با وجود اعتقاد [illegible] عظیم
کسی از وی تقیه کنند و از صوفیان عالی‌مرتبه که قائل الموصی [illegible] تقیه نمایند
با وا نیز همین اعمال و اطوار شایع [illegible] است که در زمان سابق نیز
بجهت انتظام [illegible] باشند و [illegible] اعتبار کرده
عمر [illegible] عالم را ابداً ملحوظ نکرده در
زبان عوام [illegible] و ظاهر است که علمای [illegible]
دارد [illegible] اهل مذهب [illegible]
و افعال قبیح با ایشان نسبت داده باشند هرگاه آنچه از شیعیان شنیده شود
و عدد [illegible] رسیده باشد [illegible] اعتبار خواهد داشت
آن از عالم تهمت [illegible] بود [illegible] حکایات منسوب
قاضی [illegible] مردم بلاد قم و ساوه و کاشان و قزوین و طهران [illegible]
ملاحده و کفره و فسقه دانستن [illegible]
[illegible] در زمین [illegible] بلاد [illegible]
و تحقیق [illegible] خواهد [illegible] اعمال و افعال [illegible]
و متواتر است [illegible] نموده در [illegible]
[illegible] و اختلاف [illegible] نقل [illegible] وقوع یافته [illegible] جمیع [illegible]
باشند [illegible] احکام [illegible]
احکام [illegible] از بدعت [illegible] و از دیگر [illegible] بدعت [illegible]
کردن [illegible]
و [illegible] کردن [illegible]

او بخوبی

احکام را
نیز بنده بر اهل اکثر بلاد ظاهر است و منع کردن مسلمانان که از کار روان اهالی
بکار بایان خود حمل نمایند و [illegible] اجرت بدهند که از کار روان اجرت
[illegible] رسانند و از [illegible] خود [illegible] اختیار [illegible]
خود داشته باشند و این اعلان نام کرده که [illegible] راه [illegible]
راه منتفع شوند و ضبط [illegible] که بر خود منتفع شوند و [illegible]
ایشان [illegible] و [illegible] امر معروف و نهی از منکر نام کرده
[illegible] واقع شود و [illegible] و روز [illegible]
خواست کنند که در روایتی [illegible]
و بر پیغمبر [illegible] نسبت به پیغمبر [illegible]
[illegible]
و ظاهر [illegible] ضبط مال ایتام تعیین کردن و در [illegible] از
قسم [illegible] ظاهر [illegible] داشته باشد و [illegible]
[illegible] اجرای حد شرعی [illegible] وقتی
نکردن [illegible] بجهت [illegible] داری و در [illegible]
[illegible] المؤمنین [illegible] واجب [illegible]
ظاهر [illegible] و [illegible] و احادیث
چند [illegible] نقل کرده است و ظاهر است که معتقدات [illegible]
است [illegible] قاضی [illegible] قصد کرده و [illegible]
شرع انور نیست و نقل [illegible] تهمت [illegible]
از [illegible] حکایات [illegible] کلام مولانا
خلیل [illegible] شیعیان را [illegible] واجب [illegible]

شهوات

شخصی که این نسبت بخود قائل مذکور شده تاویل ندارد اللهم عافنا [illegible]
انفسنا و انکه نوشته که از آیه کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا [illegible]
و میل بجانب ظالمان کرده و از آیه و از جا [illegible] فاسق [illegible]
و لا تقف ما لیس لک به علم باک نداشته و سخن فاسقان را قبول [illegible]
که علم ندا[illegible] حکم کرده جواب آنکه [illegible] که [illegible]
اند و ملاحده و فسقه و زنادقه [illegible] و از افعال المؤمنین [illegible]
نموده که از شیاع [illegible] علم میکردد [illegible]
و تقریر اگر از شیعیان [illegible] و از [illegible]
نخواهد و میل [illegible] ظالم [illegible] آیه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا
تواند بود بلکه [illegible] ظالم [illegible] ظلم است [illegible]
[illegible] دلالت دارد [illegible] ظالم [illegible]
[illegible]
[illegible] ظالم [illegible]
[illegible] قبول [illegible] کرده [illegible]
نموده [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] خواست که از [illegible]
[illegible] را [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] داده [illegible]
اظلم [illegible] **فتح هشتم** در جواب [illegible]
با [illegible]

اعتراضی بر عالم دینی ار حکم [illegible] قضا کرده که گفته که شیخ الاسلام [illegible]
یکدیگر بند و [illegible] کرده هر حدیث [illegible] که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
[illegible] گفته [illegible] مجلس [illegible] و وجه [illegible] و [illegible] حدیث
ضعیف است زیرا که در سند [illegible] ابو جمیله مفضل بن صالح است [illegible]
ابو جعفر طوسی گفته که ابو جمیله ضعیف است و [illegible] حدیث است
دیگر در سند [illegible] اسحق بن عمار است و او فطحی مذهب است [illegible]
[illegible] سخن [illegible] با [illegible] خود [illegible] خود [illegible]
[illegible] ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه [illegible] و در تهذیب [illegible] است و ابن
بابویه در [illegible] که [illegible] در صحت [illegible]
و علامه [illegible] و نجاشی اسحق بن عمار را ثقه دانسته اند [illegible] ابو جعفر
علیه الرحمه [illegible] ضعیف [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] که [illegible]
محمد بن [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] شیخ [illegible] و فی الحال [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] که [illegible] کرده و در
جای دیگر [illegible] و در [illegible] حدیث [illegible] را صحیح دانسته و در جای ضعیف [illegible]
چنانکه [illegible] سالم بن مکرم که [illegible]
در جایی او را ضعیف دانسته و در جای دیگر موثق [illegible]
[illegible] و عالم [illegible] محمد [illegible] در رساله [illegible]
[illegible] شیخ طوسی [illegible] ذکر کرده [illegible]

اجماع نموده و باز خود در اینها کلام فرموده‌اند که فتوی داده باجماع خلاف

دعوی کرده قطع نظر از آن کرده کسی که مدعی عدالت و اتقی خود در ایات

معصوم داند باید از راه احتیاط در امور حکم صور نکرده و هر چند بود در منصب

قضا با امامت نماز جمعه در ماده امثال [illegible] نیست زیرا که اگر از

مؤمنین ثابت است که بعد از عدالت تمام او رسیده و احکام جواز او

[illegible] و بجز آنکه کسی خود را عادل و جایز الحکم داند و علما

امر بقبول ایشان نکرده باشند رفع [illegible] و امر در آن شخص ثابت شود و

ظاهر است که بعد از عزل منصب قضا امری باو اقتدا نخواهد کرد و اجماع

روی در او از روی جبر است چه در سالی که گذشته شخصی [illegible] کرد او از مؤمنین

کرده‌اند در غم شیعیان بود و کسی باو اقتدا نکرد و او مؤمنین فرح را

بلفظ کوفیان [illegible] منسوب [illegible] تا بعد از آنکه [illegible] شخص [illegible]

امام [illegible] کوفیان [illegible] سعت تازه ایمانی تازه نموده‌اند

فتح نهم در جواز تقلید [illegible] که در احادیث قضا و نایب [illegible] معصوم

نموده و گفته با آنکه جواز قضا اجماعی علمای امامیه است بلکه از ضروریات دین

امامیه است و مستفاد است از آیه کریمه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات

الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل و [illegible] حدیث در باب جواز

قضا وارد شده و از جمله حدیث ابن حنظله است که مقبول علمای [illegible]

است و این ترجمه بعض از آنست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام با ابن حنظله

گفت نظر کنید بکسی که [illegible] روایت کرده حدیث ما را و نظر در حلال

و حرام ما و دانسته احکام ما را پس باو راضی شوید که او را حاکم [illegible]

[illegible] گردانیده‌ام او را حاکم [illegible] هرگاه که حکم کند [illegible] قبول نکنند

حکم او را

حکم او را این جماعت رسانیده‌اند و بحکم خدا رد کرده باشید و بر ما رد کننده بر

رد کننده ما بر خدا باشد و رد بر خدا در حد شرک است [illegible] حدیث [illegible]

با توفیق [illegible] شرک [illegible] زیرا که رد حکم تمامی علمای شیعه در باب جواز قضا نموده

و [illegible] رسانیده است و این فتوای [illegible] علم و [illegible]

دیگر آن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که گفته من افتی الناس

بغیر علم و لا هدی لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه

پس بر احوال این طایفه که خود را مستوجب لعنت ساخته و این فتوا را کرده

حکم بما انزل الله نکرده و [illegible] رسیده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک

هم الکافرون جواب آنکه هر چه ما [illegible] حدیث [illegible] اراد

نموده از ضعف راوی در حدیث ابن حنظله نیز وارد است [illegible] در سند [illegible] داود

بن حصین است [illegible] طایفه و [illegible] او را [illegible] دانسته‌اند [illegible] نزد

جمیع علمای امامیه جمیع راویان بحسب جمیع کتب رجال عادل نیستند بلکه [illegible]

[illegible] حدیث [illegible] است و با وجود این مقبول علما است [illegible]

حدیث مذکور واقع است که یکی از اینها در [illegible] موجود نیست [illegible]

[illegible] حکمهای او که [illegible] رسیده و از [illegible] فقه او که [illegible]

قدم در دست دارند و [illegible] الصدائه [illegible] بعض نیز از آن [illegible] خلاف

حکمهای معصوم [illegible] دیگر [illegible] او را باختیار خود در [illegible]

رد کنند [illegible] آنکه [illegible] مجبور بحکم او باشند و اگر [illegible]

نکرده [illegible] نزد اعلم و اعدل از او رو [illegible]

بعض [illegible] سید [illegible] عالم فاضل امیر محمد علی [illegible] خود [illegible]

که در جمیع احادیث حلال و حرام نظر کرده [illegible] موافق

تقلید کرده و اعتقاد باکثر محدثین شیعه ندارد و تمام اکثر احادیث علمای شیعه را
نشنیده است چه جای آنکه دیده و بهم رسانیده باشد در باب حدیث ان الله [illegible]
گفته که در صحیفة الرضا است و راوی صحیفة الرضا را مجهول و شیخ ابو علی طبرسی
دانسته و حال آنکه راوی دیگر عبد العلی بن عبد الحمید بن محمد سبزواری است
که از عبد الله بن [illegible] عامر طایی روایت کرده و [illegible] جمهور علمای دیگر از
شیعیان که روایت حدیث کرده اند [illegible] کرده و فی [illegible] احکام
الاخلاق که نزد شیعیان معتبر است بنظر او نرسیده است و حکم کرده که حدیث
للدنیا [illegible] الآخرة فلا [illegible] است چرا [illegible]
عنود [illegible] کند که حضرات [illegible] او را [illegible] کرده قطع منصب قضا از
و نتواند با وجود محبتی که با منصب دارد [illegible] آن چند روز [illegible] بود
و ندارد که احوال خود [illegible] از چهار کتاب حدیث [illegible] کتب
رجال هم آنکه موافق حال علم المعقول [illegible] است که قطع طریق [illegible] راه
انتخاب [illegible] و کلوا [illegible] را خوانده و [illegible] فوراً [illegible] اند که
[illegible] احادیث و احکام که نزد علمای امامیه مقبول [illegible] نزد او مردود است
فی الواقع رد بر معصوم خواهد بود و رد کننده معصوم رد کننده خدا
و دیگر نکته عجیب تر آنکه انتخاب [illegible] حدیث [illegible]
موافق حال او نبوده ترجمه نکرده است [illegible] که مذکور است [illegible]
هر یک از دو کس اختیار کنند مردی از اصحاب ما را و هر یک از آن [illegible]
اگر اختلاف در حکم ما باید [illegible] فرمود که الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما
و اصدقهما فی الحدیث و اورعهما [illegible]
و اورعهما واصدق از علمای امامیه [illegible] شده [illegible]

بلکه

مجلسی
بلکه در عداد [illegible] شیخ بهاء الملة والدین و شیخ زین الدین و مولانا محمد تقی
و مولانا [illegible] مولانا محمد [illegible] خراسانی و سایر علمای [illegible] علوم
[illegible] الاعتقاد [illegible] که سید [illegible] از راه [illegible] کرده
بلکه نقل حدیث [illegible] کرده و [illegible] فی [illegible]
[illegible] است که
[illegible] بود و اینکه گفته که طبیب [illegible] حکم تمام علمای شیعه
باب [illegible] قضا کرده و [illegible] رسانیده است [illegible] است
عظیم [illegible] عدم قابلیت [illegible] است [illegible]
عقلا و شرعاً [illegible] او از [illegible] راه [illegible] حکم [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] مذهب [illegible] که دعوی
نیابت امام [illegible] نسبت [illegible] زده [illegible]
جهد [illegible] علم [illegible] کنند و احتیاط [illegible] رعایت [illegible] علمای [illegible]
دار [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] که تحصیل علوم دینیه نکرده [illegible] منصب قضا [illegible]
از جمله علمای [illegible] معصوم دانند و تکفیر عالمی کنند و [illegible]
حال طبیب [illegible] توفیق [illegible] علم و هدایت [illegible]
ساخته است [illegible] است [illegible]
و [illegible] تسلیم [illegible] علم و هدایت [illegible] از [illegible]
علوم دینیه [illegible] علما [illegible] بهم رسیده [illegible]
که از [illegible] و [illegible] رجوع [illegible]
و صدوق و مسلمانان [illegible] کنند و [illegible]

احضار نمایند چه نسبت بغیر از ایشان روند و بجز فتوای ایشان رجوع کنند و بعضی از
غزالی و بر علمای ظاهر میشود از طریق که صیرورة او با مجتهد که منصب قضا
جور است باتفاق نمیباید و آنچه حدیثی که در روضه کلینی از امام جعفر
علیه السلم روایت ظاهر میکرد و که لعنت بر اهل [illegible] که [illegible]
حدیث مذمت قضات جور و فتوای ایشان و سبب لعن ملا که [illegible]
کسی که تمام عمر خود در امر فتاوی بغیر علم و هدایت کرده [illegible]
فتوی لعن اکثر شیعیان است که منکر اصل دانند بتصوف [illegible] شنود از
کلام معصوم است که ملا محمد رضا نامی از مریدان [illegible] در مشهد مقدس
بکر بر بالای منبر لعن بر علمای نام دار و مشایخ کبار شیوه کرده با نقل [illegible]
باور باید گشت که اگر احدی خواهد که از دولت آن دیده تا نگویند محمد رضا [illegible]
که عهد اند کدام محمد رضا است و با حاکم مشهد مقدس ادرا [illegible] نزد
از اهل میکال اساکت [illegible] و اینکه [illegible] عام است از آیه و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون استدلال بکفر و ظلم [illegible]
المؤمنین [illegible] ظاهر اعتقاد این که صورتهم [illegible] در تهذیب [illegible]
مذمت قضات جور وارد است بروایت [illegible] سعید قال رسول
صلعم من حکم فی الدرهمین بحکم جور ثم اجبر علیه کان من اهل هذه الآیة و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون قلت فکیف یجبر علیه قال [illegible]
سوط و سجن فیحکم علیه فان رضی بحکومته و الا ضربه بسوطه و حبسه [illegible]
و بر عالمان ظاهر است که در [illegible] صورتهم حبر با حکام مظلوم [illegible]
میکنند کسی که بحکم ناحق او را در [illegible] تا قتل [illegible] اهل [illegible]
محل دیار رسیده اند [illegible] دیگر اینکه گفته بود که حدیث ضعیف [illegible]

شرح که اگر معصیتی ضعیف [illegible] طبیب باذن مجتهد از ال لازم آید که با بیان حضرت
رسول و حضرت امیر و اصحاب [illegible] شدند بجواز باطنه [illegible] الاعتقاد [illegible]
یعنی حدیث بتقدیر صحت بامر که اینجا [illegible] که در مجلس قضا بر سبیل استقلال
نشسته بر کسی با و حکم [illegible] اما حاکم [illegible] باذن حضرت رسول
او مباشر قضا شوند از این استقلال در قضا نشسته باشد اگر ایشان [illegible]
جواب آنکه اینچه فهم استدلال است که هر گاه احدی اعتقاد داشته باشد
که قاضی جور بعنوان نیابت [illegible] و لازم می‌آید که منکر با بیان معصوم [illegible]
فتوی [illegible] بکرما بالنزاع قاضی جور قدم است [illegible] قضات و علمای
متشرع پس اعتقاد بالنیابه را در حین اعتقاد با بر استقلال [illegible] که حقیقت را
از طبیب فرق [illegible] کرده باشد [illegible] ظاهر ایات [illegible] عام [illegible] و صفات
عام [illegible] قاضی جور قدم دارد چه با بیان معصوم [illegible]
مستقل شده [illegible] معصوم از جانب خدا مستقل است و قید استقلال را
فایده [illegible] اگر استقلال [illegible] ظاهر است که اجرای احکام [illegible]
قاضی [illegible] میشود و اگر استقلال بمعنی باطن است که از معصوم [illegible]
و با خاص [illegible] معصوم بوده [illegible] در قاضی [illegible]
و اینقید که با بیان استقلال در قضا نشسته از عدم استقلال معلوم [illegible]
که چه اراده [illegible] اگر منع ظاهر است دخلی ندارد و لازم آید که [illegible]
اجرای احکام نکند و اگر باطن است [illegible] خواهد بود که با بیان [illegible] استقلال
معصوم و [illegible] واقعی امام معصوم نایب کرده [illegible] احال [illegible]
و اگر مراد عدم استقلال [illegible] لازم آید که با بیان [illegible] استقلال
ظاهری و باطنی متصف نباشند در [illegible] هر گاه قاضی جور قدم [illegible]

بعضی بالث میتوانند بود و درین رساله مذکور است که منصب قضا را اگر جبر
قبول کرده و بعضی دلالت دارد که خود را جایز الحکومه میدانست چه
نایب جایز الحکومه محتاج بجبر نمیباشد بلکه برو لازم است که اظهار نماید
نیابت کند و مستور درین رساله مذکور است که مؤمنین اظهار ... از برای
منصب قضای او نمودند و بر اهل بصیرت ظاهر است که ظهار(؟) اسمها
نحیطم از اجماع تا قضاء است ... رسیده و ادای باعث ...
و اقف نمیتوانند بود تدلیس دیگر آنکه گفته که مولف ... والمعوبین
سلیم بن خالد که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده
که اتقوا الحکم فان الحکم(؟) للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین کنبی او
وصی نبی استدلال بر عدم جواز قضا کرده و این حدیث ضعیف است
چرا که در سندش ... است و او ضعیف است و ایضا ...
ابو عبدالله المؤمن است و او واقفی مذهب است و بر تقدیر صحت
المنیت مگر اینکه سلاطین قبول حکومت میکنند که حکومت مخصوص امام عادل
عالم است و سلیم بن خالد در زمان بنی مروان و بنی عباس بوده و
را اینها ... بنابرین امام علیه السلام از قبول حکومت ... منع
پس براحوال طبیب جاهل که بغیر حق فتوی داده و خود را مستوجب لعن کرده
است جواب آنکه بیان صاحب در باب علامت قضا و ... فتوی نیست
و حدیث ضعیف را درین باب فتوی دانستن محض احتیاط و دینی ...
اما از دو حجت ... حب جاه و ولایت ... عوام ... ضعیف ...
و مکرر ثابت شده که ... احادیث ضعیف علمای دین ... کرده اند
که جمیع ... عادل ... بسیار کم یا ... دلیل ...

نفی غیر مسلم نیست و بر تقدیر تسلیم که تعیین قضا عموم باشند که اصل ...
نیز عکس قبول حکومت میکنند و این حدیث در این باب وارد شده که ...
و اینکه گفته که فرق ... بر انکه باعدم قابلیت ... قبول قضا ...
المثال ... کرده و این غریب استهزا است و از صوع الکلب ...
و اینکه گفته که طبیب جاهل بغیر حق فتوی داده و خود را مستوجب لعنت
کرده غریب است که مطلب فتوی قاضی ... و حکم ... قاضی غیر
عادل فتوی بغیر حق ... و واجب اللعن کرده ظاهر اینکه این فتوی ...
بر ورع ... دیگر آنکه گفته طبیب نادان ...
شیخ الاسلام ... و این خطا ها از جهل او ناشی شده ...
اینکه ... نیستند و شرط هر دو علم و عدالت است و اینکه ...
در شیخ الاسلام ... صواب آنکه ... لایل ... مذکور شد
که قضا را ... آن کس که ... و مستور ...
باب ... آنچه جناب سید عالم عادل ... سلطان
اصفهان اند و ... احکام شرع ...
از ... واقعه ... دیگر ... عالم فاضل ...
رد کرده و با وجود این خود را عادل ... منصب
خود ... کرده است و احتیاط او درین باب محض ... قضا است
و الا جمیع صفات عادل در وجود است و مستور جناب ...
شیخ الاسلام اصفهان کرد چندین سال ... نوشته ... حکم ...
با وجود ... بسیار و ... بخلاف قاضی ...
چندین حکم ... دیگر او نزد نایب الصدر ... در باب ...

فرزندم معینی جز آن نبود است تا بوزینه گاهی را از ترحم و غصه جبر رسانیده بودکه
داری مطیع ان خود خود و ور تکفیر مشکل عدالت خود مشغول داده حجت
رعایت عوام بی تاب و در باب تفوق بر خلق و زجر اهل الله مثل [illegible]
و با وجود جهل مرکب بعلم خود مغرور و در تنزیه نیابت غرور رهبانی
قدسیه فاتح شده که یا احمد لو صلی العبد صلوة اهل السموات والارض و صام
صیام اهل السموات والارض و طوی الطعام مثل الملائکة و لبس
لباس العاری ثم اری فی قلبه من حب الدنیا ذرة او من سمعتها او ریاستها
او حلیتها او زینتها او محبها او ادناها او الخوف منها الا یجاورنی فی دار
محبتی و لانزعن من قلبه محبتی و لاظلمن قلبه حتی ینسانی و لا اذیقه حلاوة محبتی
[illegible] و سلامی و حال آنکه حب ریاست عوام کافر صوری را بدرجه [illegible]
دلیل دیگر بر آنکه تا امتی که قضا به حکم درین معصوم و درین منصوص
امام اجماع است آنست که احدی از مجتهدین شیعه منصب قضا را با
بیشمار زن جمع نکرده و ایشان فتاوی و [illegible] مسایل اطلاع عوام را با شمار
جمع کرده اند اگر ع الواقع منصب حکم [illegible] افتخار بایستی که هر دو امر حکم
خود مجبور سازند و هر که بحکم قضای الهی این نیابت بجا حضار کشیده
معلوم شد که منصب قضا با قتضای فرع نیابت عام معصوم است و [illegible] آنست
که عادل و اقوی امور آن نتوانند کرد که اما هر کاه امراض باطنی [illegible]
کرده و قوت و هم و خیال عقل معاش را سلطان مملکت عقل معاد
کرده خود و زیر و وکیل او شوند باید با وجود عدم عصمت افعال از ایشان
خود را حسنه دانند و رشوه را هدیه نامند و ظلم را عدالت خوانند و قضا
جور را به نیابت امام حمل نمایند و سنگ بالطرب الهی لیکی بهر اف اذنه کنند

وهمانکه

وهمانکه رای بعدالت شهنشاه عقل معاد براه باشند او را نادانی
و جاهل و بی توفیق و مستوجب لعنت دانند والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم **فتح دهم** در جواب تدلیس کرد در باب عدالت [illegible]
قاضی قمی عفوه و گفته که قبول منصب قضای قم اسباب التماس و الحاح
قم و رسیدن حکم قضا تو ام و راه داد نیستی نبود و عدالت او
لهو تمام دارد زیرا که سالها از برای تحصیل رضای حق مجاهده کرده
و کنف بعضی و مدتها در قم بنماز جمعه و جماعت اشتغال داشته است و
علم او تصانیف اوست جواب آنکه در روع گو را حافظه نباشد
قبل از این بیان کرده که شرط نیابت عام در او موجود نیست و [illegible]
این منصب لایق است والحال بیان نموده که بسبب قبول [illegible]
مؤمنین قم و رسیدن حکم قضا تو ام بود از این کلام لازم می آید که
با وجود استحقاق بر ترک [illegible] واجب کرده [illegible] اکر این امور باعث [illegible]
بعد از اعلان نیابت معصوم نکرده پس اگر استحقاق داشته و بر
خود واجب میدانسته و حکومت نمیکرده در نیابت خود امعاقب [illegible]
و اگر گوید که بدستور ائمه علیهم السلام تقیه میکرده ام و ظ فرع [illegible] اعلان
نیابت نموده مخفی نیز و راست چه این زمان مثل زمان خلفای بنی عباس
که اگر نیابت معصوم ظاهر و علامات آن مشخص کردد پادشاهان عجم
تمام و خوانین کامکار شیعه و علما دین مبین او را مستقل نسا زند [illegible]
در باب [illegible] دام [illegible] قوی یافته بود [illegible]
[illegible] مانند ملقات حود [illegible] نسبته
وقت [illegible] بود [illegible] که نیابت [illegible] معصوم

کنند

با وداده بیش بیش بروو حیث که بی علمای عصر ما به بعلوم خود را آیات [illegible]

تا مردم صفهانی و غیره بلاد بهر اراده ما به آخرت حاصل کنند پس مستحق

که منصب قضا و حکومت بحسب الشرع الا من به نیابت امام معصوم و در هر دینی [illegible]

از پیش قاضی معهود است پس آخر مجاز قابلیت که با عدم قابلیت و بیک انبیطعت گشته

نیابت معصوم از آن الفتوی مسیا انده و مثل ما فی صور نموده مثل مستحق است که

الاعتبار لای پاسخ و تبطیل و حرمت و آزادان عیو و پی التی حلال

و بر فوت است و الیانی بعد از حق بموجب عادات آن که بجا ماند الا غرامطور

و حرکت کنند بطلوع نبی با بن حیوان روفتند و بعد از چند روز کرو قریب نجف

و بلاد عارفی دمیدند که حاکه گفت بی دیگر که صاحب عقو دندان بعلی کم

لا فصل ایر فی مطلع طمع از شکستی بعیو و خود و حیوان جهان جش بمصاف دم [illegible]

خود و دیده کشودی اکنی و اظهر تم بر خود اعتقاد فکنو که سوار است علا حظه [illegible]

بصیرت کنند میدانند که مردان بیست انکه ملاآن بازار بها مانند با دلال

دسیه و دندان عجوب طلوع و کاخو شکی اسیر کرده اند و الا منصب قضا و حکومت

بهانت کرده است و از دمیدن بها افسون کران حرکت بسر جوان عیش و دار

و البهاسی مردم قاضی صور نمایی اماه بیکر دو راه و او را نشان جهت

منصب قضا و حکومت بر حیب احوال ساری مومن است که اگر او قبول نماید

لاعلاج باعث شقاوت و دیگری میکردند و انیکه گفته که عدالت او ملاحظه طور

دارد و اعمال حسنه سابقه را بیان شمع کرمی او و الکی هست و بعد و چراغ حسنات

دیگر فالا غیرت و چه ما بلیس معرفت در میان ملانکه بوده بلکه سنه بود الف سال اعمال

ها لست اعمال ظاهر و افعال ادیم او کبیر گرفته که بنده بر تجلی جلیل مولانا

خلیل ادبرا تبالت تکبر آن بر ساخته و چشم از شیطان با گفت ای کرد و تم از تجلی

آن بزرگ

محدث

آن بزرگ بطاعت و مجاورت نجف اشرف که عالی جناب سید شرف الدین علی

رافع حجاب الطایف او نشده بحیث که بجهت بطاعت آگاهی بحب [illegible] که دو ظاهرا نفع

نداشته شیخ انکه مدتها در تحصیل باوت بسیار از جمیع جماعت مشغول الظهر الی

کناه و دو رشد مستحق است که مرد می ابا از دیو ها و ابطال ان از الحاح بر

که جعل واو بانی منصب جلیل القدر رقا گرده بعد از مکرو اکمح خواهند

دانکه تصانیف او را نشان علم او مساعد است لیز وجه انحطاط طریف

موسوم است بر دالکلام و الفقه و الکم بالصوف بالجمعه و الوجود [illegible]

والیف بر والعن او غریب اعتبارات در تصانیف خود کرده کتب ها بالوضع الی

راشخص در بیرون نماند است مسرور در فی مشهور خبر و امثال آن رد الشرع [illegible]

رساله که بانسم شاکی و مجهول و خود نوشته فضل در علوم حیله کرده [illegible]

درانی و صفحه ظاهر میکرد که سوا حلاف جمیع حیلها بسیار امثال الحوا اصلی

غلط او فراوان است و متلا بان شعر رکن علامه شیخ و ساداتی که عمر وی [illegible]

نمیشود و غیب است تا که رساله تالیف او شفقه کرده اسلام بر فی صلیم بعد از آن نشسته

و مشهور است که علی ولی الله را در اذان بدعت میدانسته و مثار ثابت او آنکه

اقتراع او است بعد از طی المنبر انتهاب که انداز الکا فی صور قرار از طلبه علال

حقیقت تمام رندیسی علمای شفوز بها که راه زنی را اصطلاح هفتند و در حدیث ملامت [illegible]

وارد شده چو کسانی که خدا هند بود چنانکه کلینی از امام جعفر صادق علیه السلم

روایت میفرماید او و حی الله تعالی الی داود علیه السلم لا تجعل بینی و بینک عالما

بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع الطریق عبادی المریدین

ان ادنی ما اصنع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم دیگر انحضرت [illegible]

روایت است که منها انه الفقها امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل یا رسول الله

و ما دخولهم على الدنیا قال النبی اتباع السلطان فقد ... [illegible]
و دیگر از آنحضرت منقولست ... فان ابتم العلم ... [illegible]
کل ... اما صاحب اگر گویی طالب علمان ... [illegible]
السنّة ... از دنیا قناعت کرده راه ز ... عوام نمیکنند و اگر گویی علمای ...
شیعه اند ... [illegible]
و منکر ریاست ... خواهند و اگر علمای مخالف ... [illegible]
علمای ... [illegible] ... و اگر گویی مجتهد ... [illegible]
اند ... خواهد بود ... و اگر گویی طالب ... [illegible]
که در مدارس ... [illegible]
تمام خود و ... [illegible]
تا ... [illegible]
آنکه ... [illegible]
او ... [illegible]
و ... [illegible]
تدلیس ... [illegible]
و در روم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

بالایمان جمع شود چه جای زهد و ورع چه هیچ زاهد متقی اراده نمیکند که ... [illegible]
کلب ... را جهت تصرف اموال ... از برای ... [illegible]
و حاجی ... [illegible]
منع تصرف و اموال ... [illegible]
... [illegible]
از ... [illegible]
که حاجی ... [illegible]
چون ... [illegible]
... [illegible]
با و ... [illegible]
نموده ... [illegible]
از ... [illegible]
ظاهر ... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نمودن ... [illegible]

و عجیب آنکه [illegible] ایام [illegible] ظهور [illegible] و حضور [illegible] الصدر [illegible]
بلاد عجم ظاهر [illegible] و تشخص شده که دولت [illegible] و گذشته است [illegible]
[illegible] نهاد [illegible] و [illegible] بر مردم کرد [illegible]
شخص [illegible] داد و آن شخص از علما راه زبان را [illegible] حکایات [illegible]
[illegible] علی [illegible] مذکور [illegible] در جمیع
مال [illegible] علما زمان که کتاب باشند و مردم از [illegible]
مذکور [illegible] دیگر [illegible] ضبط [illegible]
آنچه [illegible] از طلبه علوم دینیه [illegible]
[illegible] که با وجود [illegible] در این چند سال [illegible]
باب [illegible] رسیده و محصول [illegible] علما زمانی [illegible] کار [illegible]
و [illegible] کرد در مردمان [illegible] مخصوص [illegible]
او بکار [illegible] و تعیین کردن [illegible] هر چه خواهند از مردم [illegible]
مخصوص [illegible] کار [illegible] خود و [illegible] اموال
حاجی صادق [illegible] شهر [illegible] دارد [illegible]
پریشانی [illegible] از مقتضیات اجتهاد [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
و از صلاح [illegible] و جمیع مردم عالم را [illegible] مقلد او باشند [illegible]
[illegible] دانند [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] و رفع تعیین [illegible] کرده [illegible]
را احکام شرع کرده [illegible] علما [illegible]
[illegible] و سایر اعمال [illegible]

درین

درین رساله [illegible] شده و [illegible] کتب [illegible]
تو [illegible] مذکور شده [illegible]
[illegible] عوام [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] ثابت و [illegible] تکلیف تقلید [illegible]
میکردد و [illegible] خواهد [illegible] تقلید [illegible]
[illegible] بدون ثبوت آن باید [illegible] تکفیر [illegible]
و عجب آنکه [illegible] المؤمنین [illegible] صحیح از
کتب [illegible] معتبر [illegible]
[illegible] ریاضات و مکاشفه و کرامات [illegible]
[illegible] مذکور است و در یک فصل [illegible]
قضای [illegible] و قبول احادیث [illegible] با وجود
[illegible] امور مذکور [illegible] در باب [illegible]
[illegible]
[illegible] مذهب است [illegible]
[illegible] و در سایر امور دینی [illegible]
و از [illegible] مجتهد [illegible]
و فی الواقع [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
و آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible] خود [illegible] بهتر [illegible]

و مولانا خلیل و علمای تبریز را اخلاف شیع للائمه و اخلاف جمع اند که از جهت تقیه
متقلد قاضی صور گشته‌اند و از اطوار او بیخبر بوده‌اند و اینکه طبیب یکی را الحق [illegible]
و فتوی صورت چنین یافته است که قاضی صور از حکومت معزول بود [illegible]
منصب مشغول گردد تا تو بر امیر و فتوی صورت قبول نموده اند داشت

فتح یازدهم در جواب آنچه گفته در ضمن حکایات معقولات قاضی [illegible]

و لعنة الله علی الکذب و افترا این طبیب است و فتوی اینست که [illegible]
در دعوی میرزا آصف خانی چنین و مسلم بود و حقیقت [illegible]
صفحی ... [illegible] رسید که [illegible]
[illegible] قضاة قاضی شرف الدین [illegible]
وقف [illegible] گردد [illegible]
آنرا بشهر آورد و در املاک مردم [illegible] ... شده اند [illegible]
در قیمت میکرد و [illegible] میرزا آصف [illegible] اراده
ابطال وقف [illegible] عالم دینی دار [illegible]
بطلان ساز [illegible] شهادت [illegible] کتاب
اعتبار [illegible] اقوال المؤمنین [illegible]
جلیل القدر اصفهانی [illegible] که میرزا آصف خان [illegible]
[illegible] که [illegible] تواند
[illegible] از این [illegible]
نمایان شود [illegible] رسیده که میرزا اصفهانی [illegible]
بنابر شهرت [illegible] جهة [illegible]
کرده و او بنابر اغراض [illegible] اقوام [illegible]

گرفته
که مجرای شهر [illegible] میرزا اصفهانی [illegible] خواست که [illegible]
آب مجری دار [illegible] رافضی شده [illegible]
و سیف وقف [illegible] دیگر [illegible] از دیگر صورت [illegible]
کو مجری شهر [illegible] والحق [illegible] است
اینست که مجری [illegible] از مجاری [illegible] آب [illegible]
بشهر آورده [illegible] از مجاری آب [illegible]
که اتساع آن [illegible] بالفعل [illegible] قاضی
[illegible] و تحقیق [illegible]
شده که [illegible] در آب [illegible] وقف [illegible] بالفعل
[illegible] گرده
[illegible] وقف [illegible]
دارالمؤمنین [illegible] اهالی [illegible] وقف [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] وقف [illegible]
بلکه [illegible] قاضی صور [illegible]
و حقیقت این امر بعد از رسوائی [illegible] میشود [illegible]
او [illegible] شده است [illegible] است
وانچه [illegible] است که [illegible] توان [illegible]
[illegible]
بود [illegible] از صورت [illegible] اهل [illegible]
از جمله [illegible] این طبیب [illegible] عالم دینی [illegible]
الصدر [illegible] نمایند [illegible]

از افراط بود و قدیم الوقوع است سابق شده و قبض نموده‌اند [illegible] نمود حقیقت آن [illegible]
است که شخصی از اولاد [illegible] حاضر شده نزد عالم دینی اقرار نمود که مقدار
از آب رودخانه [illegible] میر محمد علی [illegible] بیع [illegible] میر محمد علی
که آب از رودخانه جدا کند [illegible] متصرف بوده‌اند و گفتند [illegible]
اعتبار ندارد و [illegible] از [illegible] مقر [illegible]
قسم [illegible] عالم دینی [illegible] شرع نمود و جواب آنکه با وجود [illegible]
[illegible] است [illegible] رسیده و [illegible]
[illegible] که [illegible] که صورت ظاهر [illegible] را
[illegible] ظاهر است که آب رودخانه [illegible]
[illegible] و بر حاکم شرع ثابت گردد [illegible]
[illegible] قباله [illegible] صورت [illegible] قباله [illegible]
میر محمد علی [illegible] دارد [illegible] حاکم شرع [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] ثابت شده و مهر کرده ظاهر میشود که این عالم [illegible]
[illegible] دیگر از مشتری [illegible] جهت [illegible]
شرع [illegible] ندارد [illegible]
[illegible]
از مشتری [illegible] است و [illegible]
[illegible] باب الصدارة دارد [illegible]
[illegible] قباله [illegible]
چون [illegible] باب الصدارة [illegible]
و [illegible] قباله [illegible]

نکرد

نکرد و کرد مبلغ از [illegible] قباله [illegible] ظاهر شود که [illegible] میر محمد علی
[illegible] ظاهر میشود که عالم [illegible]
[illegible] است و [illegible] از نایب الصداره [illegible] است
سادات [illegible]
داشته [illegible]
[illegible] ضعیفه [illegible] عالم [illegible] است [illegible]
[illegible] ضعیفه [illegible]
[illegible] عالم عادل [illegible] شیخ الاسلام
[illegible] است که [illegible]
[illegible] ضعیفه [illegible] و آن ضعیفه [illegible]
خود را [illegible] دینی [illegible] مال خود را تملیک [illegible]
[illegible] که [illegible] جواب آنکه
[illegible]
عیب [illegible] است [illegible]
و از [illegible] است [illegible] و [illegible] عقیده [illegible]
[illegible]
[illegible] عقیده است [illegible] و از
[illegible] است که عقیده [illegible] رفته [illegible]
[illegible] باشد [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] از راه [illegible] صاحب
[illegible] رسیده و [illegible]

که همشیره میرزا معصوم طهرانی باشد بعد از فوت او دعوی نمود که حاجی صادق
اموال خود را که قریب پنج هزار تومان میشد با وصلح نموده و از اثبات این امر
نزد حکام شرع طهران عاجز بوده و ورثه [illegible] در عاقبت پشیمانی [illegible] از
مطالبه نمودند و این ضعیفه برادر خود چیزی نوشته که ورثه حاجی صادق
مانع شدند و مراد آنست که چیزی ندارم اموال خود را بتمامه صلح
میرزا معصوم چون صاحب دفتر آن [illegible] بکار خاصه بود و اعتبار [illegible]
کسی تعیین نمود و برای بهانه زیارت معصومه قم آورده که از اینجا با [illegible]
و بعد از مصالحه اموال او را روانه مکه معظمه نماید و چون ضعیفه صالحه
قم کردید و وفات یافت [illegible] برادر او نیز با ورثه حاجی صادق بر [illegible]
از میرزای مشار قاضی قم آن ضعیفه را بازی داده که اگر قاضی و نایب امام
قم متوجه احوال او گردد از پیش میرود و [illegible] او نیز گشته و اموال را
با او صلح نمود و جمیع اسباب از طهران به قم نقل کرد و کسی [illegible]
ورثه حاجی صادق نکرد و [illegible] اموال را [illegible] خود صلح نموده بود [illegible]
استطاعت منعقد گشت [illegible] دعوی دو بار رفتن حج آن ضعیفه با عدم [illegible]
و لاف [illegible] کرامات و طی الارض میکنند و باید [illegible] اولی [illegible]
را [illegible] از زنادقه و کفره دانسته و [illegible] اینجا [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] چنانکه مشهور است و ظاهر [illegible]
[illegible] جایز شود [illegible] اموال [illegible]
اگر مال الشخص [illegible] المؤمنین [illegible] العهده علی [illegible]
قید شده که اگر واقعی [illegible] مشار عادل قم [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] حج [illegible]

و اگر اینجا [illegible] اتفاق [illegible] جمیع مردم طهران و برادر ضعیفه [illegible]
شهرت [illegible] امام عادل قم ظاهر گردد که ممکن است [illegible]
و باید [illegible] از جانب [illegible] در [illegible] که [illegible] شنیده [illegible]
[illegible] زده [illegible] مذکور [illegible] که یکی از [illegible] قاضی [illegible]
نامی که ضبط اموال بعضی از مسلمانان با او [illegible] صاحب [illegible]
و بعضی ملازم قاضی قم نزد حاکم عادل شکوه نموده و [illegible]
بار [illegible] ساخته که هرگاه تو صداق خود را [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible] ملازم خود گفت که اگر [illegible] را [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible] باعث [illegible] اتی زعم [illegible] کردم [illegible]
[illegible] را با او [illegible] دولت [illegible] و ضعیفه [illegible]
[illegible] عادل [illegible] عالم عادل [illegible]
[illegible] دست [illegible] حاجی [illegible]
آنکه [illegible] حاجی صادق طهرانی [illegible]
[illegible] جاهل و [illegible]
جاهل [illegible] مردم کسی [illegible] خود [illegible] توفیق [illegible]
[illegible] حکام [illegible] کاه [illegible] طبیب [illegible]
و مانند که [illegible] منصب قضا و امامت قم [illegible]
نسبت بامام قم [illegible] خود را از جمله عاملان [illegible]
[illegible] که مطلب [illegible] العوام [illegible] تعلق [illegible] از
[illegible] سلطانی [illegible]
حرم و حشم و [illegible] نماید [illegible] حاصل [illegible]

اسم او

واو نکالی منیار را بثواب عظیم معاوضه کرده بخش و مشهور است که لا اقلّی

سر دیگر طومار العیشه میدانی قاهر صور رسول الله کتب احادیث [illegible] راه حق

آن هم امیدوار رحمت مالک ملک تعالی بوده بود **فتح دوازدهم**

در جواب تدلیس آنکه در قدح و طعن مؤلف تحفة المؤمنین علیه و گفته

از آنجا ظاهر است که طبیب نادان که توفیق صحبت سلطان قم یافته و با

ملاحده و فجره و فسقه که با علما [illegible] عداوت دارند صحبت داشته و هم

کذبهای الطریق [illegible] جرم تعالی کرده جواب آنکه [illegible] شده که با فهم استماع

حکایات [illegible] شنایع الطریقی جزم نموده و در اول حکایات [illegible] شده

العهدة علی الرواة [illegible] طبیب [illegible] بصحبت [illegible]

هم [illegible] صور حکم فسقه ملاحده دارند چه بصحبت [illegible] علما

و شیعه [illegible] سادات سلسله سید عالی تبار میر محمد علی و [illegible]

عالمانی مؤتمن [illegible] و میر [illegible] و سلسله پاک [illegible] الطبیب حاذق

عابد صادق دار المؤمنین قم [illegible] منور [illegible] و [illegible]

معصومین [illegible] رسید [illegible] سادات [illegible] از ولایت صحبت داشته

مانند میرزا عبد الحسین و میرزا [illegible] و میرزا احمد [illegible] و غیرهم [illegible]

عظیم القدر و علماء [illegible] دار المؤمنین قم [illegible] سید [illegible]

نسبت [illegible] علوم دینیه و صحبت [illegible] طبقه عظیم الشان [illegible]

است [illegible] بعضی از اهل [illegible] و کارهای [illegible] و ملازمان [illegible]

اتفاق صحبت [illegible] و [illegible] از [illegible] شده و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] دارد

شنیده و [illegible] ملاحده [illegible] دانستن [illegible] از

[illegible]

و وقت در حضور او خواهند گفت که از منصب قضا معزول [illegible] و [illegible]

تقیه [illegible] خواهد نمود و ظاهر اتفاق صورت [illegible] است [illegible] صحبت [illegible]

دیگر امر [illegible] دانیده [illegible] اضعاف مضاعف آنچه [illegible]

معلوم میشود که در [illegible] صحبت [illegible] او با [illegible] ظاهر [illegible] واقع

ایمان و انصاف [illegible] باشند [illegible] الطرف [illegible]

[illegible] در [illegible] عالم [illegible] اعراب [illegible]

[illegible] از [illegible] در [illegible] قم [illegible] گفتند [illegible] نمودند که [illegible] اعلام [illegible]

حج بعضی از جماعت اعراب مذکور [illegible] شده بودند [illegible] حکم [illegible] حج

[illegible] و با اعراب [illegible] لازم [illegible] بودند داده و در [illegible]

[illegible] حج [illegible] کاعراب [illegible] حج فروشی [illegible] که از [illegible]

[illegible] که از [illegible] تکلف کرده [illegible]

الطریق [illegible] جماعت [illegible] آمدند و آنچه توانستند بردند [illegible]

از [illegible] را [illegible] قم عرض کردیم که [illegible] را [illegible]

در جواب [illegible] گفته است که حج [illegible]

با [illegible] جماعت دیگر داد و ما [illegible] کرد [illegible] اعراب قطاع الطریق

[illegible] از [illegible] را [illegible] میخواهیم [illegible]

[illegible] داده بودیم دیگر [illegible] را [illegible] که [illegible] حاکم

[illegible] دیگر [illegible] از [illegible] و [illegible] در مجلس

جلیل القدر [illegible] مذکور [illegible] جمعی از [illegible] حج فروشی [illegible] قاهر

[illegible] تصدیق عدالت [illegible] کرده و [illegible] حج [illegible] از قم

ما کرفتند و در [illegible] از [illegible] و معلوم است که

استراحت و جماعة را مبدل بشعبه راه نمی باشد ساخت و در استخلاص وجوه [illegible]
اعانت از حاکم خواستند و حاکم متحیر بود که چه تواند کرد که [illegible] از و
[illegible] و معزول نسازد و در تشنیع او بپیرداز د و به [illegible] بدان صاحب
غرض او در هر روز مال الله مشهور شد در بصورت با فسق و فجور صحبت
بهتر از این قسم مرد مانند چه ما شق نفس خود قابل و امید توبه دارد [illegible]
انجماعت کی سند عدالت را از امام قم دارند و نص صریح که [illegible]
و تشنیع [illegible] از استعمال [illegible] دیگر آنکه گفته که شاید این
طیب [illegible] این اعتقاد [illegible] محی الدین که معتقد او است
گفته که لفظ عذاب مشتق از عذب است و ابو الحسن [illegible] که پیش از او
امثال او بجویند دوزخ گراه جواب آنکه این معنی را [illegible]
و غلامان ائمه هدی را از [illegible] محی الدین [illegible] که کسی [illegible]
از جمله شیعه اند چه لازم است که شخص مقتدا [illegible] لازم است
تکفیر [illegible] قاضی [illegible] خواهد بود ائمه هدی و [illegible] علمای [illegible]
محی الدین و امثال او را شیعه دانسته باشند و از افعال [illegible]
چه [illegible] اگر [illegible] باشند که نص صریح در [illegible] معصوم
مذکور شده [illegible] کسی این تهمت را [illegible] بود در قتل
معاویه و ابو حنیفه و امثال آن [illegible] احکام [illegible]
[illegible] و در باب [illegible] مولانا محمد تقی مجلسی [illegible]
تصنیف او نقل [illegible] که حدیث [illegible]
اما [illegible] کرده و در فتوحات و فصوص الحکم [illegible] داکر [illegible]
عذاب [illegible] که مال [illegible] و فتوا [illegible] شیعه [illegible]

از شیع

از شیع اخراج کنند و تهمت را مباح دانند چه قاضی جور قم [illegible] استدلال
بر کفر مردم میکنند و خود را عادل میدانند و کسی که از اقوال علمای شیعه
سند ایمان جمع سازد تکفیر [illegible] بدون تامل چنانچه به احوال متحیر [illegible] عامی [illegible]
که بوی از [illegible] احادیث نبرده و جمیع فسوق را از روی احادیث با اعتقاد
ناقص بر خود [illegible] دیگر آنکه گفته که این طیب [illegible] کرد
که [illegible] ساقط شده [illegible] و اینکه [illegible]
زیرا که این طیب [illegible] حصول الحقیقة مذهب [illegible]
نکرده جواب آنکه سقوط [illegible] قلندران [illegible] دیانت [illegible] کسی
حلاج [illegible] چه جای اعتقاد و مذهب [illegible] صوفیه [illegible]
که [illegible] روایت [illegible] اند خوب دانسته و این تهمت از تلبیسات ابلیس است که جمیع
علمای شیعه با حلاج [illegible] و ظاهر [illegible] اعتقاد [illegible]
ارتکاب فسق [illegible] مباح [illegible] بهتان از فسوق عظیم است [illegible]
معقول [illegible] تهمت را بجهت الزام خصم جایز دانسته اند و [illegible]
از [illegible] کرده اند که در باب [illegible] از معصوم منقول است [illegible]
حدیث لفظ [illegible] واقع شده و [illegible] است که [illegible]
خطای [illegible] باید [illegible] که باعث [illegible] ایشان [illegible]
جواب آنکه [illegible] قاضی جور قم این لفظ را به بهتان تعبیر کرده
یعنی بهتان [illegible] مدعی کنید [illegible] بهتان [illegible] ائمه علیهم
منع بهتان [illegible] فرموده اند [illegible]
بهتان کنند و در این رساله از اول تا آخر [illegible] علمای شیعه [illegible]
کرده و در هر جا [illegible] از اقوال علمای شیعه در مدح طریقه صوفیه [illegible]

خوب

جواب آنکه در برابر گفته که صلاح و صلاحیت این صفات را دارند یعنی این جماعت را تو
میدانند و بحسب ظاهر از علمای شیعه اند و بر فرض هم نازل شده که صلاحیت اند و
ظاهر است که سنیان نادان شیعه امیر المؤمنین علیه السلام را فریب تر از است
که محمد الهی و ملای روم و سایر علمای سلوک که التشیع را به رو خود داده اند
چه جای آنکه متقدمین را نعیم که سخنان این جماعت را موافق بعضی
احادیث یافته و بنای مذهب اول ساخته اند نه اینکه از آن احادیث که موافق
مضامین احادیث سخنان داشته باشند تاویل داردان نموده
و اعتقاد السعود و اشعیت کسی دارد که بعد از استقرار فضل خود را هم
خواهد در دین مبین بدعت گذارد و احکام موافق خود در احکام ائمه شهرت دهد
مثل نفی بیع خیار شرط و منع تعیین وکیل در رد افعال شرعیه و آواز بلند
که چیزی که ای و عام را به هر طرف که دم تدلیسی دیگر آنکه گفته شرط وصول
بمذهب صلاحیت یکی آن چیزی نخوردن است و یکی پای شستن و چهار ضرب زدن
و پاره پلاس بر خود بستن و گدایی کردن و گربه بغل گرفتن است و طبیب جاهل
اگر دعوی کند که تحصیل این شروط نموده ام دروغ است چه اگر تهمت بکرده
جواب آنکه این اطوار قلندر است هرگاه صلاحیت عبارت از این اطوار است این فرقه
چون ناقص چوب رقم حکم میکنند که اکثر علما و مشایخ شیعه صلاحیت اند و حال
آنکه احدی از ایشان جامع این اطوار نبوده و بمحض آنکه حکم کرده در ماده
طبیب نیز دروغ است و عدم تهمت را دلیل ساخته پس آنچه از
اطوار و افعال ناقص چوب رقم تهمت یافته ... بهبوده
سخن ... در از نبود و فی الواقع اگر ... بر قبایح اعمال او مطلع
کرده التیه عریان شده و چهار ضرب زده و پلاس بگردن انداخته در بلاد

خواهد سیر نمود که کسی او را نه سید تدلیسی دیگر آنکه گفته یا آنکه طبیعت کور
فعل خداست و فعل او نیست چنانکه متقدمان او ملای روم را این اعتقاد نیست
یا اعتقادات قبیحه داشتن و کلمات کفر و الحاد بر زبان راندن را سبب
رسیدن بحقیقت دانند چنانکه ملای روم در حکایت شبان و موسی علی
نبینا و علیه السلام جواب آنکه فعل خدا نیست بلکه از استحقاق ناقص چوب رقم است
چون کذب بسیار نسبت به پاکان و بزرگان خود داده بایست که
راستی چند نیز گفته شود و مصداق مقال ملای روم گردد که گفته چون خدا
خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد و در تبصرة
المؤمنین از اقوال علمای راشدین مذکور شده که ملای روم جز بروافض
مذهب نیست و با اعتقاد سید ناقص چوب رقم او اشعری مذهب است
نه با اعتقاد علمای راشدین و از اینکه کسی او را شیعه داند لازم نیست که او
معتقد او باشد بلکه او را شریک شقاوت ... عصبیم ...
بود و از اعتقادات قبیحه داشتن اگر مراد نسبت ناقص چوب رقم است
قبیح است چه هرگاه صاحب اطوار قبیحه اعمال خود را قبیح ندانند چرا
اعتقادات دیگران نسبت با او قبیح باشد و اگر مراد اعتقادات قبیحه
دینی است آنکه تحقیق شده که سید کتب تحفه ... معتقدات حنفیه
اعتقاد دارد و از کلمات کفر و الحاد دین معلوم میکند که چه اراده نموده
و اگر سخنانی صریحه بر معتقدات شیعه است که در تبصرة المؤمنین ... ساخته
چرا کفر و الحاد باشد و اگر سخنانی مراد است که ناقص عنهم الشعور
حمل بر کفر و الحاد کرده و مؤلف تبصرة المؤمنین تاویل و تحمیل آن را
موافق اعتقاد معصومین نموده بدستور چرا کفر و الحاد دینی ...

آنچه مسلم است که قاضی بعد از انصاف چون بعضی از ایشان را که اعتقاد دارند بکفر ایشان گواهی داد بود و مصداق آن به اعتقاد وی قاضی نور قم خواهد بود که اعتقاد قبیح ایشان دانسته بودند و آنچه در آن رساله گفته که حال طلب جاه و مال است که میخواهد از این بیان و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم جواب آنکه طلب تحقیق است که ایشان کرده اند و علمای معصومین نا ندار امر بایشان کرده اند که عار شمارند از فرقه شیعه است و اکثر شیعه از اهل ضلالت میباشند فانظر که جهل مرکب مایه افتخار را داشته و از تنگ چشم بر وسعت رحمت آنکس دیده باکی نیست که دیده و نهایت سراسیمه و بدحالی که بحب ریاست عوام قناعت نماید و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **خاتمه** در بیان اینکه ارباب انصاف قاضی نور قم معلوم شده باشد که در باب جمیع بطون این رساله که از اهل حق و مجاهدین فی الحق و تارکین دنیا و راغبین عقبی احادیث کثیره وارد شده و جمیع علمای حقه که حب ریاست عوام در دل نداشته اند و نظر بثواب درگاه معبود حقیقی داشته اند در کتابهای خود ابواب بسیار در بیان مراتب ایشان ابلاغ فرموده اند و از آنجمله در امالی محمد بن علی بن الحسین بن بابویه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ان الله تعالی اوحی الی بعض انبیاء بنی اسرائیل ان احببت ان تلقانی غدا فی حظیرة القدس فکن فی الدنیا وحیدا غریبا مهموما محزونا مستوحشا من الناس بمنزلة الطیر الواحد الذی یطیر فی ارض القفار و یاکل من رؤوس الاشجار و یشرب من ماء العیون فاذا کان اللیل اوی وحده و لم یاو مع الطیور استانس بربه و استوحش من الطیور و احادیث قدسیه که علم فاضل شیخ حر

جمع نموده از عارف بصیر شیخ رجب و از شیخ احمد بن فهد حلی نقل کرده که من الاحادیث القدسیه ان الله یقول عبدی اطعنی اجعلک مثلی انا حی لا اموت اجعلک حیا لا تموت انا غنی لا افتقر اجعلک غنیا لا تفتقر انا مهما اشاء اکون اجعلک مهما تشاء تکون و بدستور آنکه در روایت شده و فی الحدیث القدسیه ان لله عبادا اطاعوه فیما اراد فاطاعهم فیما ارادوا و یقول للشیء کن فیکون و از عدة الداعی نقل نموده و روی فی الحدیث القدسی یا بنی آدم انا غنی لا افتقر اطعنی فیما امرتک اجعلک غنیا لا تفتقر یا بنی آدم انا حی لا اموت اطعنی فیما امرتک اجعلک حیا لا تموت انا اقول للشیء کن فیکون اطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشیء کن فیکون و از ابن فهد روایت نموده قال الله تعالی اهل طاعتی فی ضیافتی و اهل شکری فی زیادتی و اهل ذکری فی نعمتی و اهل معصیتی لا او یسهم من رحمتی ان تابوا فانا حبیبهم و ان مرضوا فانا طبیبهم اداویهم بالمحن و المصائب لاطهرهم من الذنوب و المعایب و عالم ربانی مولانا محمد تقی مجلسی در رساله جواب که شیخ بهائی قاضی نور قم بیان نموده که روزی این حقیر از شیخ بهاء الملة پرسید که صوفیه مستند صوفیه است از معرفت خود آیا صحیح است فرموده اند که از این گذشته است که شک در آن نتوانند کرد و از آنجمله شیخ عبد الرزاق کاشی از ایشان و او با نور الدین عبد الصمد نظر نقل کرده است که ایشان از معظم علما و گفت که تا کسی ریاضت بسیار نکشد بآن نمیتواند رسید و در کلینی در آن حدیث تعلیق از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده پرسید که خدای کجاست و حضرت فرمودند سلونی و فرق و که و محیطنا و فرما حضرت

ونور ایمان قلوب المؤمنین و نه مستور فرموده‌اند چه صفوة کمل شیعه و نور کلی
شیخ ابن بابویه علیه الرحمه در معانی الاخبار از ائمه علیهم السلام بیان
نموده که فرموده‌اند التوحید ظاهره فی باطنه و باطنه فی ظاهره ظاهره موصوف
لا یری و باطنه موجود لا یخفی و سید حیدر [illegible] قرآن [illegible] جامع
الاسرار و سایر علمای شیعه آیه و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
را از ادله وحدت وجود دانسته‌اند اما آنچه بعضی که منکرین بر آنان
تهمت کرده‌اند و نصیر الملة والدین در اوصاف الاشراف فرموده
که اتحاد آنست که تمام نظر آن توجه کند که مراد از اتحاد
شود نه بنده با خدای تعالی [illegible] تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه
خود بنور تجلی او تعالی بینا شود و غیر او را نبیند و در بیان
وهم را بینند بی تکلف و آنچه حسین بن منصور حلاج گفته
دعوی الهیت نیست بل دعوی نفی انانیت خود نموده و اثبات انانیت
غیر خود کرده‌اند [illegible] مطلب از ایراد این کلمات آنست که علمای
عظام امامیه مذهب ملاحده و حلولیه نداشته‌اند و هیچ چیز را
نداشته‌اند بلکه هزار [illegible] از اوهام و صفات [illegible] داشته
و جمعی قاصر نظران چون طاقت فهم [illegible] امور ندارند
بنابرین تکفیر علمای صاحب بصیرت میکنند و از احادیث که مذکور
شد و [illegible] رساله بلکه چندین کتاب حامل آن [illegible]
گردیده ظاهر میگردد که اعلی مراتب ایمان [illegible] و طلب [illegible] زهد و
ریاضات و ترک لذات و عمل باعمال [illegible] و هم که بدعتی در آن
نباشد و چون مشایخ سلسله شیخ زاهد گیلانی علیه الرحمه و عالیجناب

خاقان المؤحدین سکندر و علمای صاحب بصیرت شیعه طالب اعلای [illegible] واتباع
ایمان بوده‌اند و از این سلوک طریقه تصفیه باطن را که از امیر
المؤمنین علیه السلام بایشان رسیده اختیار نموده‌اند و بنابر شرعیت
[illegible] و چله نشستن و کم خوردن حیوانی و ذکر جلی و امثال اینها
امور مذکوره را اعمال خاصه خود ساخته‌اند و در باب مشروعیت
و اباحت اعمال مخصوصه صوفیه احادیث صحیحه در [illegible]
ایراد شده و قاضی نور الله [illegible] احادیث مذکوره را [illegible]
والعنوان [illegible] درین رساله
بر قالب [illegible] یکی از آنها در برابر مطالب شجرة المؤمنین [illegible]
و صلاح که در آن رساله مذهب [illegible] بیان نشده [illegible]
و تهمت [illegible] علمای راشدین ساخته و رساله جلیله [illegible]
به برهان قاطع که اسمی با مسمی است کرده چنانکه [illegible]
[illegible] تالیف [illegible] واقرار [illegible]
قطع [illegible] کند تا برهان قاطع بر وصادق آید و [illegible]
ناحق خود و [illegible] مردم ایران [illegible] داده که خاقان
المؤحدین از سلسله صوفیه جدا است و غیر او [illegible] ملاحده
و ملاحده‌اند و عالیجناب خاقان المؤحدین در [illegible]
[illegible] از وحدت وجود [illegible] زمان [illegible]
ذکر میکردند [illegible] کرامات مینمودند و [illegible]
بجهت [illegible] حاصل [illegible] از ملاحده دانند
و حال آنکه حلاج [illegible] رسانیدند و ظاهر است که [illegible]

خلاف مذهب حق الیقین موافق نبوده و بسبب قبل او تشیع پس چگونه جمعی کثیر که تقیه
توانند بمسلک او سلوک نمود بلکه بایستی که این طریقه کنند تا توانند
محفوظ بود و بر اهل این بینش ظاهر است که مسلک سلسله چنین زاید و
وعلمای راستین شیعه با وجود نهایت زهد و علم و فضل در ایام تقیه
نبود و که در ریاضات و وحشت از خلق و قناعت و رفاه ایام
وسایر اعمال اکثر متعلقان مستمر نیست بر آن اختیار نمودند تا
باید فتاوی مذهب حق الیقین داد و اطاعت متقیان و پیشمار ان
ایشان نمود و نتوانند در طلب با وجود حامی بود و از حقیقت
مذهب امامیه سخن بر زبان خود گفت با آنکه از مذهب شیعه
که از ائمه بایشان دست بدست رسیده روایتی که از او نمایند
قابل آن نمایند و اینکه وه عظیم ان کسان از علامت ظاهر ایشان
بگردند هم و هم زمانی مردم بهکار با ریاضت عمل دنیوی دهد و
بوستان و وردیت دی در نظر اهل دنیا خوار بود و اند و ایشان را
نفوس معطله میدانستند چنانکه بالفعل نزد میدانند و باعتقاد
عالمانی معتوه نبودند نیاید کسی که سر نیست و از لذات بلا گذاشته
و تلاش معیشت زیاده از قدر کفاف و قناعت نماید
و خود را از دست عوام ندانند ایشان را مستحق زور میدانند
و از فساق و زنادقه و مجانین و غیر متشرع میشمارند
و با وجود این از اثبات جنون ایشان بر جمیع
عوام واجب شمارند و معتقدان مطلق العنان را بر خود
که از اهل المنفعه با نجات است و هرکه استنباط از احادیث

کرده

کرده بودند مثل شال پوشی و کم خوردن حیوانات و جلیه
پشمینه و امثال آن مشغول گشتند و از علمای ظاهر دور
جستند تا بنا بر این ایشان احادیث حق الیقین شنوند و بجا
پیشمار ان ایشان حاضر شوند و فی الواقع روایات
ایشان در باب اصول مذهب امامیه و اسرار مذهب حق
شیعه دخل عظیم داشته چه اقوال تارکان دنیا و صاحبان
اوضاع درویشی و استغنای طبع در حقیقت مذهب
اثر عظیم دارد لهذا میکرده و اینکه مشایخ مذهب را بدین ابرا
مذمت مطلق و کارهای خسیس میفرموده اند سبب آنکه بوجه
که در طول زمان بر ایشان مستخفی گردد که از منافقین
نباشند و از شنیدن اسرار مذهب شیعه اثبات نزاکتی ننمایند

و با وجود این الحاحات مکرر واقع شده که بعضی از مریدان منافق
بفعل آمده که سبب بسیار به سبب ایشان به مهلکه رسیده لیکن
از انصاف بسیار بعید است که قاضی صور [illegible] انجمن جماعت
ملاحده گوید و طبیب نجیب را که دلایل شرعیه و عبارات اجمالی از کتب
اقوال ائمه و علمای شیعه نوشته بهشت لعنت دانند و بعد ازان در باب ذم صوفیه حلولیه
ذکر جناب سبحانی فی توحید شان نمایش نماید و بالفعل نیز بزور منافقی
داشته [illegible] را از مرتبه [illegible] دور [illegible] رساله دعوی علامه
که مولانا [illegible] المؤمنین [illegible] جناب [illegible] طوسی را
عین [illegible] ملاحده دانسته و انچه نفس الواقع قاضی صور قم
در رسایل خود با آن قایل شده و جمیع علمای شیعه و مشایخ
اثنی عشری را ملاحده و زندیق دانسته به دیگری نسبت دهد و مثل او

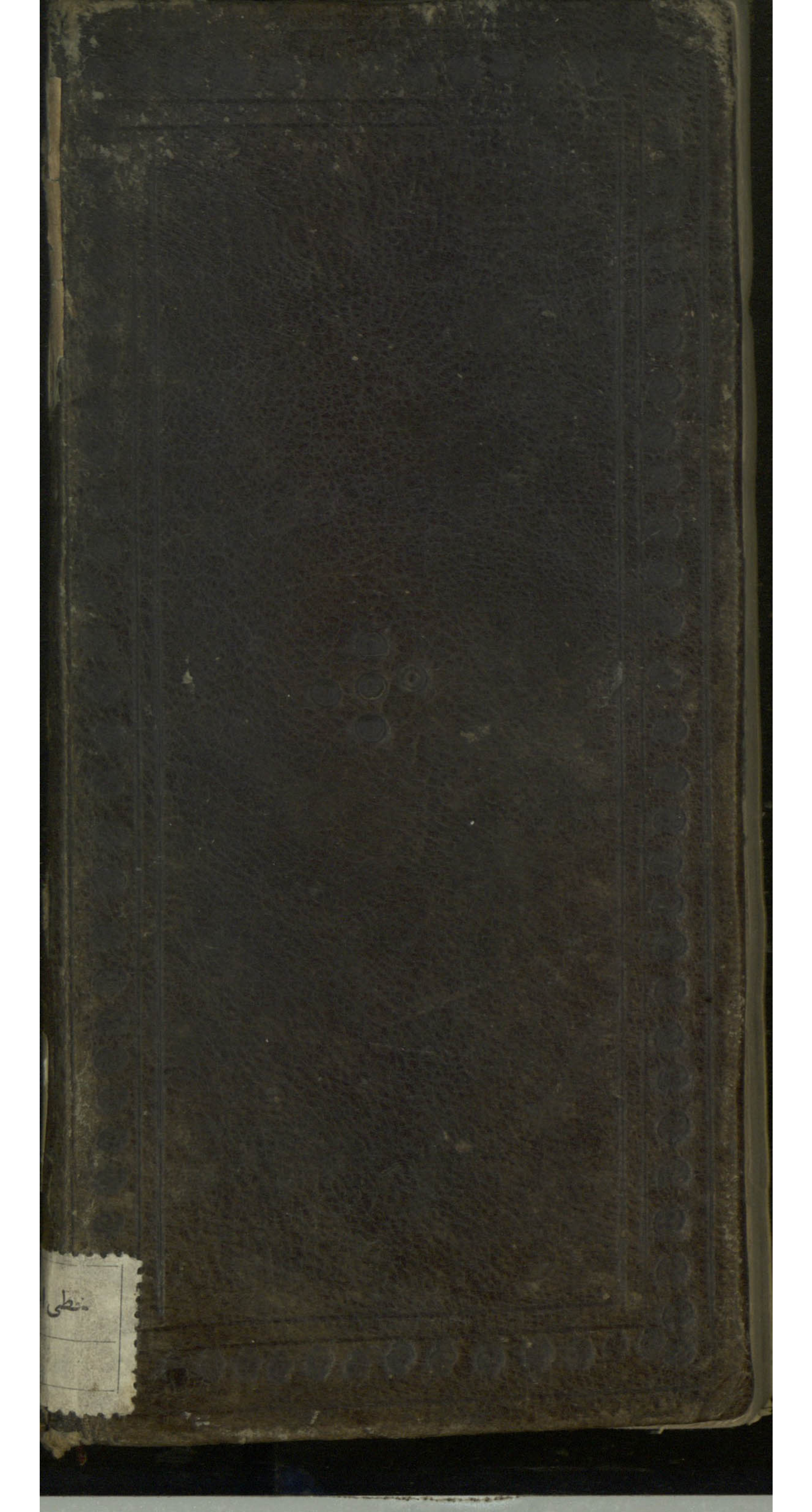
مجوز داشته که به جانب شعور رفته العیاذ بالله میگفته که تو اینچنین میکنی
و با وجود این سید نجیب و دوستان او به هدایت الله کرام
بجهت قاضی نورالله قم مسئلت مینمایند که به ایام از رواج مکر
مشایخ کبار شیعه و علمای صوفیه اثنی عشری را از منصب فقهاء
جور معزول گشته و به تدارک احوال خود پردازد
و بر جمیع آنچه نسبت بخود تهمت و افترا دانسته از اهل
مؤمنین برخود محقق سازد و جمیع المظنة بر متهم [illegible]
و از جناب شیخ الاسلام قم [illegible] و معذرت میخواهد
که اگر در رضی نحو[؟] [illegible] بالفاظ و معانی چند مبادرت
شده بهمینها در مقابل [illegible] انشد که جواب آنچه ایشان با
نوشته اند لازم بود که اینچنین نوشته شود چه هرگاه او را

مطلب هدایت مؤلف شجرة المؤمنین میبود باثبات علم
بجواب مطالب رساله مذکوره مبادرت کرده و آنچه در باب
کثرت و جمعیت شیعیان و آثار خوش و چله نشستن و حلقه ذکر
و صدور مکاشفه و کرامات و امثال آن احادیث و اقوال
علمای شیعه بیان کشته هر یکی را جواب عاقل پسند
علمی نماید زیرا که دست او از اصل ایجاب طریقه شیعیان
کامل بر داشته محی الدین و ملای روم و ملا جامی
اتقیا و اصفیا این طریقه را که اشتهار یافته بطریق تو با سوان
و اجوبه محاوره نماید چه انصاف از شرایط عدالت
و بهتان و افترا منافی ایمان والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم   قد تمت الرساله بعون الله و حسن توفیقه

فی شهر

فی شهر ربیع الاول ۱۰ من سنه الف و التسعین حامدا و مصلیا
شاکرا للمنعم مصلیا للانبیائه و اولیائه والحمد لله رب
العالمین
قد وقع الفراغ من کتابة شجرة المؤمنین و نحوه الاکرم
بید احقر العباد محمد علی ابن امام وردی الاصفهانی فی شهر محرم
الحرام المنتظم فی سلک شهور سنه
ثلث و مائة و الف
من الهجرة
النبویة


این کتاب
۱۲۸۸


خطی